انتشارات دانشگاه تهران
۶۱۴
چاپ دوم

تاریخ هرودوت

جلد سوم

تالی

ترجمه
با مقدمه و توضیحات و حواشی
دکتر هادی هدایتی

تاریخ هردوت

نویسنده:

هرودت

ناشر چاپی:

دانشگاه تهران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ هردوت جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : هرودت، ۴۸۵؟ - ۴۲۵؟ق. م

Herodotus

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ هردوت/ ترجمه با مقدمه و توضیحات و حواشی از هادی هدایتی

مشخصات نشر : تهران.

مشخصات ظاهری : ۶ ج(در ۵ مجلد)

فروست : (انتشارات دانشگاه تهران؛ ۴۵۱، ۵۳۹، ۶۱۴، ۷۱۳، ۸۱۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : پشت جلد بفرانسه:Histoires d' Herodote.

مندرجات : ج. ۱. کلی یو (clio) .-- ج. ۲. اوترپ (Euterpe) .-- ج. ۳. تالی (Thalie) .-- ج. ۴. ملپومن (Melpomene) .-- ج. ۵ - ۶ ترپسیکور. اراتو Terpsichor - Erato

شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۵۲

فهرست مطالب

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

مقدمه

یونان باستان یکی از کشورهای شگفت دنیای کهن محسوب میشود. از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح تمدنی درخشان در جزیره کرت واقع در جنوب شبه- جزیره یونان درخشیدن آغاز کرد که در تاریخ به تمدن دریائی کرت معروف است.

این تمدن نخستین نور امید و اولین قدم کاروان ترقی بشر شمرده میشود. چه این تمدن پس از آنکه مدتی در جزیره کرت بمنتهای درخشندگی رسید، از این جزیره به سرزمین یونان اصلی منتقل شد؛ و در این ناحیه تمدنی جدید معروف به تمدن قوم می‌سن(Myce ?ne) پدید آمد که بی‌تردید از بسیاری لحاظ پایه و اساس تمدن امروز بشر میباشد. از این زمان ببعد آهنگ ورود اقوام مهاجم به سرزمین یونان قطع نشد و هر روز قوم جدیدی باین سرزمین قدم گذارد. ولی سیر کاروان جاویدان تمدن نیز متوقف نگردید و همچنان رو بتکامل رفت تا جائیکه در قرن پنج قبل از میلاد

(*)- توضیحی که درباره زندگانی هردوت و چگونگی تدوین آثار این مورخ و جمع‌آوری اطلاعات تاریخی وی تحت عنوان مقدمه در آغاز کتاب حاضر بنظر خوانندگان میرسد همانست که در آغاز مجلد اول و دوم تحت همین عنوان بنظر خوانندگان رسیده است.

از آنجا که هریک از مجلدات تاریخ هردوت کتابی مستقل و از آغاز تا سرانجام درباره تاریخ یک قوم یا ملت معین میباشد و ممکن است خوانندگان باقتضای تمایلات و احتیاجات خود بعضی مجلدات آنرا طالب باشند و از برخی مجلدات دیگر صرفنظر نمایند، نگارنده ترجیح داد این توضیح ضروری را درباره معرفی مجلدات نه گانه تاریخ هردوت و چگونگی جمع‌آوری اطلاعات و اخبار تاریخی و منابعی که این مورخ با مراجعه بدانها کتاب خود را تدوین کرده است در مجلدات بعدی تکرار نماید تا هریک از مجلدات تاریخ هردوت بصورت کتابی مستقل و کامل در دسترس خوانندگان قرار گیرد.

و نیز به پیروی از همین هدف توضیحات و حواشی که در مجلد اول و دوم درباره اسامی خاص مربوط به تاریخ باستان و اوزان و مقادیر در یونان و پارس قدیم تهیه شده عینا نقل شده است تا خوانندگان مجلد حاضر نیز درصورت احتیاج به تطابق اوزان و مقادیری که در این کتاب بآن اشاره شده است با اوزان و مقادیر امروز دچار اشکال نشوند و نیازی به مراجعه به مجلدات قبلی نباشد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲

که به قرن پریکلس معروف است یونان باستان بمنتهای شکوه و عظمت و جلال تاریخ خود رسید و مانند گلی زیبا و درخشان شکفته شد و جمعی شاعر و نویسنده و فیلسوف و مورخ و حقوقدان به عالم بشریت هدیه کرد که اساس علوم و اطلاعات کنونی بشر را پایه‌گذاری کردند. بی‌جهت نیست که یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر فرانسه تمدن یونان باستان را در عین درخشندگی و کمال به «جوانی ابدیت» یا «جوانی تمدن بشر» تشبیه کرده است. همانطور که جوانی انسان هرگز تجدید نمیشود، این «جوانی ابدیت» نیز هرگز تکرار نخواهد شد و تاریخ بشر هرگز روزگار جوانی خود را تجدید نخواهد کرد.

در قرنی که تمدن یونان باستان باوج اعتلا و درخشندگی رسید و به قرن پریکلس معروف شد یونان باستان در جمیع رشته‌های ادب و علوم و فنون بشری درخشید. درام نویسان و نویسندگان بزرگی از نوع اشیل(Eschyle)، سوفوکل(Sophocle) و اوریپید(Eurypide) و شعرائی نظیر آریستوفان(Aristophane) عالم علم و ادب یونان باستان را مزین کردند. و در همان زمان حقوقدانان بزرگی نظیر سولون(Solon) و لیکورگ(Licurgue) نخستین قوانین بزرگ را تدوین کردند و دانشمندان و فلاسفه‌ای نظیر تالس ملطی و فیثاغورث حکیم و سقراط و افلاطون و ارسطو نخستین اصول علم امروز بشر را پایه‌گذاری نمودند و فلسفه و حکمت را باوج تکامل رساندند و درین راه بقدری سریع گام برداشتند که در اندک زمان اعتلای روح انسانی بسرحد کمال رسید و گوئی کاروان تمدن معنوی در مدتی کوتاه بسرمنزل مقصود نائل گردید. کلیه مشکلات و مجهولات جهان بنحوی رضایتبخش حل شد و یا بطریقی علمی بصورت سؤالی ساده مطرح و برای نسل‌های آینده بیادگار گذارده شد.

در زمینه تاریخ‌نویسی نیز قرن پنجم قبل از میلاد یکی از قرون پرثمر تاریخ جهان محسوب میشود؛ چه در همین قرن و در یکی دو قرن بعد است که سلسله زنجیر مورخان بزرگی نظیر هردوت و توسیدید و کتزیاس و گزنفون و پلوتارک و جمعی

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳

دیگر از مورخان باستان هویدا میشود و تاریخ‌نویسی دوش‌بدوش دیگر علوم بمرحله جدیدی از سیر تکامل خود قدم میگذارد.

هردوت که خود نخستین پیشقدم این دسته از تاریخ‌نویسان عهد کهن محسوب میشود بی‌تردید قدیم‌ترین مورخ جهانست. بی‌جهت نیست که قرنها نام او با تاریخ باستان توأم بوده و همه جا او را «پدر تاریخ» نام نهاده‌اند. در حقیقت اوست که تاریخ نویسی را به بشر آموخت و هم اوست که بتحریر نخستین تاریخ جامع جهان دست زد. قبل از او هکاته معروف نیز به تحریر تاریخ دست زده بود و معروف است که هردوت آثار خود را از او اقتباس کرده و سپس اصل را از بین برده و کتاب مؤلف قدیم را بنام خود بجهانیان عرضه کرده است. دلیلی که طرفداران این عقیده برای اثبات مدعای خود اقامه میکنند اینست که اولا هردوت شخصا در چند جای کتاب خود به نویسندگان قدیم‌تر از خود اشاره کرده و ثانیا بعضی مطالبی را که او نوشته نویسندگان یکی دو قرن بعد از او عینا از قول هکاته نقل کرده‌اند و این خود میرساند که هردوت که پس از هکاته میزیسته آن مطالب را از هکاته تقلید کرده و سپس کتاب او را سوزانده است. در صحت این ادعا تردید بسیار است، چه اگر واقعا هردوت آثار هکاته را از بین برده باشد چگونه آن آثار بدست مؤلفان قرون بعد رسیده که بکمک آن توانسته‌اند قسمت‌هائی از کتاب ادعائی او را نقل کنند. در هر حال چون بحث درباره صحت یا سقم این ادعا بس طولانی و تمام ناشدنی است از اشتغال بدان پرهیز میشود و چون قدیم‌ترین کتاب تاریخی که در حال حاضر می‌شناسیم کتاب هردوت است ما نیز مانند غالب مورخان جهان او را «پدر تاریخ» لقب میدهیم.

از زندگی خصوصی پدر تاریخ اطلاع زیادی در دست نیست. منابعی که از نویسندگان عهد عتیق درباره او باقی و ممکن است چراغ راه ما برای کشف تحولات زندگی او گردد متون معدود و مختصری است از سوئیداس(Suidas) و اتین(Etienne) از اهل بیزانس و نیز متنی از اوزب(Euse ?be) و بعضی متون کم‌اهمیت دیگر. بکمک همین اسناد و متون مختصر است که دانشمندان و محققان کوشیده‌اند سرگذشت

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴

زندگانی کسی را که نخستین تاریخ جهان را تحریر کرده است کشف کنند. جای بسیار تعجب است که هردوت در نه جلد کتاب بزرگ خود از همه چیز و همه اقوام و ملل و شخصیت‌ها و رجال زمان خود برای خوانندگان سخن گفته جز از شخصیت و زندگانی شخصی خود. وقتی انسان تاریخ هردوت را مطالعه میکند و در خلال آن در جستجوی کسب خبری درباره شخص مؤلف بکاوش میپردازد احساس میکند که هیچ مؤلفی باندازه هردوت درباره خود سخن نگفته و در عین حال هیچ مؤلفی باندازه او خود را فراموش نکرده است. این تضاد بزرگ قابل درک و تحلیل است زیرا از یک طرف بیان ساده و روان و افسانه‌های سهل و بی‌پیرایه‌ای که مؤلف نقل میکند کتاب او را بصورت یک مکالمه واقعی بین مؤلف و خواننده جلوه میدهد؛ از خلال عبارت ساده آن ذوق و سلیقه شخص مؤلف و خصوصیات اخلاقی و مزاح‌ها و شوخی‌هایش کاملا تشخیص داده میشود و از روی آن میتوان کاملا بروحیات و اخلاق او پی‌برد. از طرف دیگر در سراسر کتاب، هردوت هرگز آشکارا ذکری از احوال خود نکرده و شاید علت این غفلت و کوتاهی مؤلف آن باشد که اصولا- مؤلفان یونان باستان چندان علاقه‌ای به افشای اسرار خانوادگی و شخصی خود نداشته‌اند و تا جائیکه میتوانسته‌اند زندگانی خود را در حجابی از اسرار پنهان میکرده‌اند. هردوت بارها در کتاب خود میگوید که از فلان شهر به فلان شهر رفتم، فلان منظره زیبای طبیعت را مشاهده کردم، با فلان شخصیت بزرگ تماس گرفتم. ولی مؤلف بهمین مختصر اکتفا میکند و غیر از این اشارات و کنایات مطلبی دیگر از سرگذشت خود نقل نمیکند و چون این اشارات نیز بی‌قید تاریخ و سنه نقل شده برای خواننده کنجکاوی که به سرگذشت «پدر تاریخ» علاقمند باشد امکان‌پذیر نیست جریان طبیعی سفرهای مؤلف را بدقت تعقیب کند و خط سیر احتمالی سفر بزرگ او را در خاورمیانه و مصر و سیسیل و ایتالیا بدرستی تشخیص دهد. این ابهام در گفتار مؤلف نسبت به سفرهای خود بدرجه‌ایست که بعضی از سفرهای او که خود صریحا بدان اشاره کرده امروز مورد تردید و انکار بسیاری از محققان است.

مؤلفان یونان باستان را عادت چنین بوده است که نام خود را در سرلوحه کتاب

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵

خود نقل کنند. هردوت نیز مانند دیگر مؤلفان قدیم نام خود را در آغاز کتاب خود با بیانی ساده و مختصر چنین نقل میکند: «هردوت از اهل هالیکارناس تحقیقات خود را در این کتاب به مردم تقدیم میکند». مؤلف بهمین مختصر قناعت کرده و بذکر نام خود و نام شهر موطن خود اکتفا نموده و در سراسر کتاب ذکری از خود نکرده بقسمی که تنها وسیله برای تشخیص شخصیت او خصوصیات اخلاقی و روحی او است که در خلال عبارات کتابش جلب توجه میکند.

گفته شد که نه تنها هردوت خود مطلبی درباره زندگانی خود نقل نکرده، بلکه مؤلفان قدیم نیز چیزی درباره او نقل نکرده‌اند و صرفنظر از متن مختصری که از سوئیداس باقی است و لوحه قبری که اتین از اهل بیزانس باو نسبت داده و متن کوتاهی از اوزب(Eusebe)، سند و مدرک تاریخی دیگری درباره او در دست نیست.

متن مختصری که از سوئیداس درباره هردوت باقی است بقدری کوتاه و مختصر است که میتوان آنرا نظیر توضیح ساده یک کتاب لغت تاریخ دانست. این نویسنده باستان درباره هردوت چنین مینویسد: «هردوت فرزند لیگزس(Lyxe ?s) و دریو(Dryo) بود و در هالیکارناس در خانواده‌ای اصیل و نجیب تولد یافت. او برادری داشت که تئودور(The ?odore) نامیده شد. هردوت برای فرار از چنگ لیگدامیس(Lygdamis) دومین جانشین آرتمیز(Atre ?mise) از هالیکارناس به شهر ساموس(Samos) گریخت (آرتمیس مادر پیزیندلیس(Pisinde ?lis) و جده لیگدامیس بود). در ساموس بآموختن زبان محلی یونانی پرداخت و تاریخی در نه جلد تحریر کرد که با زمان سلطنت کورش پادشاه پارس و کاندول پادشاه لیدی آغاز میشود.

همینکه به هالیکارناس بازگشت، بر فرمانروای مطلق العنان این شهر فائق آمد ولی چون با مشکلات فراوان و رقابت‌های سیاسی مواجه شد از روی میل به شهر توریوم(Thurium) که در آن زمان مهاجرین آتنی در حال تأسیس آن بودند رفت و در آن شهر مقیم شد. وی در همان شهر در گذشت و در میدان بزرگ شهر مدفون شد. ولی

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۶

جمعی عقیده دارند که او در پلا(Pella) در گذشت. کتابهایش بنام نه تن از ارباب انواع و خداوندان هنرهای ظریف معروف است.»

سوئیداس در یکی دیگر از متون خود مدعی است که هردوت را عموئی بوده است که پانیازیس(Panyasis) نام داشته و از شعرای معروف هالیکارناس بوده است.

اتین از اهل بیزانس(Etienne de Byzance) یکی دیگر از مؤلّفان و تذکره‌نویسان قدیم است که درباره هردوت مختصر اطلاعی بما داده است. این مؤلّف در جائیکه از شهر توریوم سخن میگوید متن نوشته‌ای را که بر سنگ قبر هردوت حک شده بود نقل میکند و توضیح میدهد که هردوت در همین شهر فوت کرده و در همانجا مدفون است.

اتین دربن‌باره چنین مینویسد: «خاک این شهر استخوانهای هردوت فرزند لیگزس(Lyxe ?s) را در آغوش دارد. سلطان مورخان قدیم سرزمین یونی در کشور قوم دری(Dorie) تولد یافت و بقصد فرار از حملات غیر قابل تحمل همشهریان خود به توریوم پناهنده شد و این شهر را وطن دوم خود نامید.»

اوزب(Euse ?be) یکی دیگر از نویسندگان قدیم است. وی درباره هردوت بطور اجمال اشاره میکند که شهرت این مورخ از سال ۴۶۸ قبل از میلاد شروع شد و از همین اشاره مختصر میتوان بطور تقریب تاریخ تولد این مورخ بزرگ را حدس زد.

این بود اسناد و مدارکی که از عهد عتیق درباره زندگانی پدر تاریخ برای ما باقی مانده است. آنچه از این متون مختصر درباره زندگانی این مؤلّف بزرگ میتوان استخراج کرد اینست که هردوت تخمینا در حدود ۴۹۰ قبل از میلاد مسیح در یکی از شهرهای سرزمین کاری(Carie) موسوم به هالیکارناس متولد شده. ظاهرا از خانواده- ای اصیل و نجیب بوده و در محلی که وسایل تعلیم و کسب علم برای او فراهم بوده بزرگ شده است. عمویش که یکی از شعرای بنام آن زمان بود و پانیازیس(Panyasis) نامیده میشد قریحه‌ای سرشار داشت. یکی از قصاید این شاعر که شعر نو را در یونان باستان زنده کرد قصیده معروفی است که درباره هراکلس یا هرکول پهلوان معروف یونان باستان سروده است. حدس زده میشود که همین شاعر تعلیم برادرزاده خود را بعهده گرفته

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۷

و مغز جوان و نورس هردوت را از آغاز کودکی بافسانه‌های یونان قدیم و سرگذشت خدایان باستان آشنا کرده است و شاید همین طرز تعلیم اثر عمقی در سبک نگارش مؤلّف کرده، چه بشرحی که ملاحظه خواهد شد اساس بیان تاریخ هردوت بر پایه افسانه و داستان است. در آنزمان ظاهرا شهر هالیکارناس در دست جمعی از مردمان قوم دری(Dorie) بود ولی مردم آن بزبان یونی(Ionie) صحبت میکرده‌اند.

برخلاف ادعای یکی از مؤلّفان باستان هردوت در همین شهر با زبان غنی و شیرین یونی که در آنزمان زبان ادبی یونان محسوب میشد آشنا شده و شاید بهمین جهت است که کتاب او از حیث متن ادبی یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان شمرده میشود.

مطلبی که نسبت بآن تردید جائز نیست اینست که هردوت در طول حیات خود سفر بسیار کرده و بنقاط مختلف ربع مسکون زمان خود قدم گذارده. تعیین دقیق خط سیر سفرهای او و تشخیص کشورهائیکه او واقعا از آنها عبور کرده کاری است بس دشوار، چه مورخ خود بطور صریح و آشکار سفرهای خود را شرح نداده و دیگر مؤلّفان نیز ذکری از آن نکرده‌اند. هردوت که ظاهرا فرزند یکی از ثروتمندان زمان خود بوده نخستین درس خود را در خارج از شهر موطن خود آموخته و تعلیمات اولیه خود را در شهرهای کوچک یونی واقع در سواحل آسیای صغیر و در حوالی هالیکارناس شروع کرده و آنگاه بموطن کوچک خود مراجعت کرده است. ولی اقامت او در شهر هالیکار- ناس چندان دوام نیاورده، زیرا در نتیجه قیام مردم این شهر علیه حاکم جباری که لیگدامیس نام داشت هردوت ناگزیر شده است از شهر موطن خود خارج شود. عمویش پانیازیس(Panyasis) که شاعر معروف عصر بود در این شورش بقتل رسیده ولی هردوت و دیگر افراد خانواده او جان سالم بدر برده و به شهر ساموس پناهنده شده‌اند.

قیام مردم هالیکارناس باحتمال زیاد در حدود سالهای ۴۶۷ و ۴۶۸ قبل از میلاد اتفاق افتاده، زیرا اوزب(Euse ?be) این سال را یکی از مهمترین سالهای حیات مورخ دانسته و آنرا نخستین سال آغاز شهرت او معرفی کرده است. از اینقرار، هردوت یکی از آن دسته از یونانیان باستان بوده است که شیفته آزادی مطلق بودند و در شهرهای کوچک

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸

یونان باستان تحت تأثیر افسانه‌های کهن که در آنزمان بر سر زبانها بود علیه حکمرانان جبار و ستمگران شهرهای خود قیام میکردند و مدتی نسبهٔ کوتاه از نعمت آزادی و استقلال برخوردار میشدند. دلیل این ادعا آنست که هردوت وقتی از شهر آتن سخن میگوید تمجیدی فراوان از آزادی سیاسی مردم این شهر میکند (جلد پنجم- بند ۷۸) و در جای دیگر که یکنفر از پارس‌ها جلال و شکوه دربار خشیارشا را برای دو نفر اسپارتی نقل میکند از قول اسپارتی‌ها به سرباز پارس چنین پاسخ میدهد: «تو اسارت را تحمل کرده‌ای ولی هرگز طعم آزادی را نچشیده‌ای و هنوز نمیدانی که آزادی تلخ است یا شیرین. اگر مزه آنرا چشیده بودی امروز بما توصیه نمیکردی که با نیزه بدفاع از آن بپردازیم، بلکه سفارش میکردی که حتی با تبر از آن دفاع کنیم.» (جلد هفتم- بند ۱۲۵).

مدت اقامت هردوت در ساموس کوتاه بود، چه کمی بعد مؤلّف بزرگ بسیر و سیاحت در ربع مسکون آنزمان پرداخت. نخست به ناحیه سیرن(Syre ?ne) قدم نهاد و سپس بسواحل دریای سیاه سفر کرد. آنگاه تسهیلاتی را که در اثر سازمان اداری منظم پارسها در آسیای صغیر و دیگر نواحی برای سفر فراهم شده بود مغتنم شمرد و با اطمینان و آرامش خاطر قسمت اعظم این امپراطوری وسیع را سیاحت و به سرزمین لیدی و ماد و پارس مسافرت کرد. سپس متوجه سرزمین اسرارآمیز فراعنه و گاهواره تمدن مشرق زمین گردید. این سرزمین مرموز که از هر گوشه آن مجسمه‌های ابو الهول و اهرام بزرگ سر بفلک کشیده بود اثری عمیق در روح ظریف و جوان این یونانی کنجکاو که شیفته افسانه‌ها و داستانهای کهن بود باقی گذارد. هردوت بکشور فنیقیه نیز سفر کرد و در این سرزمین تجار حادثه‌جو که کشتیهای خود را باقصی نقاط دنیای آن زمان گسیل میداشتند او را از احوال کشورهائیکه در آن زمان سرحد نهائی جهان محسوب میشد و در آنسوی ستون‌های هراکلس یا جبل الطارق امروز قرار داشت مطلع کردند. هردوت همه جا درباره عادات و رسوم و سنن مردم به جمع‌آوری اطلاعات پرداخت و نه تنها با حرص و ولعی خاص بکسب اطلاعات درباره طبقات سوم اجتماعات آن زمان مشغول

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹

شد بلکه با بسیاری از رجال و شخصیت‌های بزرگ آن زمان ملاقات کرد و با دانشمندان و فلاسفه عصر خود تماس گرفت و مانند

مورخی که وسواس کشف اسرار جهان را داشته باشد همه‌جا در جستجوی اسناد و مدارک رسمی و غیر رسمی پافشاری و مقاومت از خود ابراز کرد. از روی همین اسناد و مدارک است که هردوت رقم صحیح تعداد افواج سپاه خشیارشا و دسته‌های سپاه یونانیان را در جنگ معروف پلاته نقل کرده و جزئیات آنرا برای اطلاع نسل‌های آینده شرح داده است. (جلد هفتم بند ۱۸۴- جلد نهم بند ۲۸).

هردوت به مطالعه عادات و رسوم محلی توجهی خاص داشت و مشاهده ابنیه و آثار باستانی را بقدری ضروری و واجب میشمرد که گاه برای زیارت یک بنای تاریخی خط سیر سفر خود را طولانی و پرپیچ و خم و رنج راه و مشقات سفر را دو چندان میکرد. مؤلف هرجا که مقتضی بوده مشاهدات خود را در کتاب بزرگ خود برای خوانندگان نقل کرده است و بهمین جهت کتاب او نه تنها مجموعه‌ایست از اطلاعات تاریخی، بلکه مجموعه‌ایست از تحقیقات مربوط به باستانشناسی و فولکورهای محلی ادوار کهن. کوشش فناناپذیر یک وقایع نگار و تفسیرنویس و ذوق حقیقت‌بینی که برازنده هر عالم دانشمندی است گاه‌گاه از خلال عبارات کتاب او جلب نظر میکند.

هردوت به یونان اصلی نیز سفر کرد و از شهر آتن که در قرن پنج قبل از میلاد بمنتهای شکوه و جلال خود رسیده بود دیدن کرد و با سوفوکل فیلسوف و دانشمند معروف معاصر دوست و آشنا شد. در همین شهر با یکی از کهن‌سال‌ترین مردان معاصر خود که ترساندورس)Thersandors(نام داشت و از اهل ارکومن)Orchome ?ne(بود و در روزهای پرهیجان جنگ معروف پلاته از نزدیک شاهد صحنه‌های خونین این جنگ بزرگ بوده ساعات متوالی مصاحبه و شخصا در کتاب خود باین مصاحبه اشاره کرده است (جلد ۹- بند ۱۶). اقامت هردوت در آتن ظاهرا بدرازا کشیده است زیرا بعضی افسانه‌های محلی یونان که صحت آنها چندان هم مورد اطمینان نیست حاکی است که هردوت بهترین و زیباترین فصول کتاب خود را در مدت اقامت

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰

خود در آتن در میدان‌های این شهر و در مرتفعات المپ با صدای بلند برای مردم قرائت میکرده و از اینکه مردم برای او کف میزدند و او را میستودند لذت میبرده. ظاهرا توسیدید مورخ معروف نیز که در آن زمان طفلی بیش نبوده نخستین عشق و علاقه خود را به تاریخ‌نویسی از موقعی احساس کرده که در میدان‌های شهر به سخنان این مورخ بزرگ گوش داده و دلیل این ادعا مطلبی است که توسیدید شخصا در کتاب خود بدان اشاره کرده است. توضیح آنکه توسیدید در قالب اشارات و کنایات از هردوت انتقاد و با عباراتی که بی‌اعتنائی و تحقیر را میرساند از او یاد کرده و بی‌آنکه از این مورخ بزرگ صریحا نام ببرد از مورخانی که کتاب خود را «برای توفیق موقتی در انظار عموم مردم» نوشته‌اند و کتاب آنها ارزش نوشته یک نویسنده متفکر و عمیق را که بقصد روشن کردن نسل‌های آینده تحریر شده باشد ندارد و برای روشن کردن حقایق تاریخی تحریر نشده است بزشتی نام برده (توسیدید- جلد اول- بند ۲۲).

هردوت پس از این سفر طولانی به شهر موطن خود مراجعت کرد و بار دیگر در چهار دیواری دروازه‌های هالیکارناس مقیم شد. ولی این اقامت نیز چندان دوام نیاورد و در سال ۴۵۴ قبل از میلاد بعلت انقلاب سیاسی که در آن زمان در شهرهای یونان امری عادی و دائمی بود با جمعی از هموطنان خود ناگزیر شد بار دیگر شهر موطن خود را ترک گوید و این بار بجای اینکه به سواحل شرقی دریای مدیترانه و مصب نیل هجرت کند با هموطنان گریزپای خود به مهاجرنشین‌های وسیع یونانی در جنوب ایتالیا و سیسیل رفت و با جمعی دیگر از یونانیان که در آن زمان بتأسیس شهر توریوم)Thurium(دست زده بودند همداستان شد و در همین شهر اقامت گزید و بقدری بآن علاقمند شد که آنرا شهر موطن ثانی خود دانست. این سفر برای او فرصتی مناسب بود تا اطلاعات تاریخی و جغرافیائی خود را نسبت باین قسمت از دنیای مسکون آن زمان تکمیل کند و از وضع سیسیل و ایتالیای جنوبی باخبر شود.

درین زمان مورخ بزرگ رفته‌رفته پا به سن میگذارد و آثار پیری و فرسودگی در جبین او آشکار میشد. شاید بهمین جهت است که سلسله زنجیر سفرهای طولانی

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱

خود را بهمین جا خاتمه داده و تا پایان عمر در همین شهر مقیم شده و در همان جا در- گذشته و مدفون شده است. هردوت ظاهرا فقط آخرین سالهای عمر خود را درین شهر گذرانده، ولی خاطره این مورخ بزرگ در نظر دیگران طوری با نام این شهر آمیخته است که بعضی از محققان باستان او را یکی از اهالی همین شهر دانسته‌اند و مدعی شده‌اند که وی در همین شهر بدنیا آمده است. ارسطو او را «هردوت از اهل توریوم» نامیده، در حالیکه هردوت در حقیقت از اهل هالیکارناس بوده است.

از سال مرگ هردوت بطور دقیق و یقین اطلاعی در دست نیست. آنچه مسلم است هردوت در سالهائی که جنگ معروف پلوپونز آغاز شده بود در توریوم میزیسته و در همین زمان درین شهر در گذشته است و چون مورخ به وقایع نخستین سال‌های این جنگ بزرگ نیز اشاره کرده (جلد نهم- بند ۷۲) حدس زده میشود مرگ او در حدود سال ۴۲۵ قبل از میلاد یعنی مدتی پس از شروع جنگ پلوپونز اتفاق افتاده است.

*** این بود مختصری درباره زندگانی مؤلف قدیم‌ترین تاریخ جهان. در اینجا نخستین سؤالی که درباره هردوت مطرح میشود اینست که آیا آثار قلمی این نویسنده کهن بطور کامل بما رسیده یا دست حوادث روزگار قسمتی از آنرا برای همیشه از نظر کنجکاو بشر امروز پنهان کرده است. حدس غالب محققان و مورخان براینست که هردوت تنها مورخی است که سعادت با او یاری کرده و تمام آثار او را صحیح و سالم به نسل‌های بعد رسانیده است. هردوت در کتاب خود به تاریخی بنام «تاریخ آشور» نیز که ظاهرا خود مؤلف آن بوده است اشاره کرده و دو بار بخوانندگان وعده داده است که آنرا بزودی منتشر خواهد کرد (جلد اول- بند ۱۰۶ و ۱۸۴)

اگر واقعا هردوت چنین کتابی تألیف کرده باشد امروز ما بکلی از آن بی- خبریم و کوچکترین اطلاعی از آن در دست نداریم. و اگر از این کتاب احتمالی که هردوت خود بدان اشاره کرده ولی وجود آن مورد تردید بسیاری از محققان و دانشمندان قدیم و جدید میباشد صرفنظر کنیم متن کامل کتاب بزرگ هردوت تحت عنوان «تاریخ»

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۲

در نه جلد امروز بطور کامل در دسترس ما میباشد. کتاب دیگری نیز تحت عنوان «زندگانی هومر» باقی است که جمعی تألیف آنرا به هردوت نسبت داده‌اند ولی چون هیچیک از محققان این نسبت را صحیح نمیدانند باید در صحت آن تردید کرد.

چون در این مقدمه مختصر تفسیر کتاب بزرگ هردوت و مطالعه دقیق مسائلی که قدیم‌ترین مورخ جهان مطرح کرده است امکان‌پذیر نمی‌باشد، کوشش نگارنده آنست که در حدود امکان فقط مسائل مهمی که درباره نه جلد کتاب تاریخ هردوت مطرح است بطور اجمال مورد مطالعه قرار گیرد و شرح جزئیات مطلب را به توضیحات خارج از متنی که ضمیمه هریک از مجلدات کتاب میباشد محول میکند.

یکی از مسائلی که مدتها ذهن محققان و دانشمندان تاریخ را بخود مشغول داشته بحث در این نکته است که نقشه اولیه هردوت و هدف نخستین او از تألیف این کتاب چه بوده؛ آیا مؤلف از آغاز کار قصد انشای کتاب بزرگی را که امروز ما با آن روبرو هستیم داشته و یا در ضمن سفرهای طولانی خود کم‌کم به جمع‌آوری یادداشت‌ها و خاطرات خود علاقمند شده و در پایان عمر آنها را بهم مربوط کرده و بصورت کتابی جامع جمع‌آوری کرده است؟ نظر محققان و دانشمندان درین مورد مختلف است. جمعی عقیده دارند که مؤلف از آغاز کار قصد انشای تاریخ عمومی جامع جهان را داشته است. جمعی دیگر عقیده دارند که هردوت ابتدا به نگارش وقایع منفرد و مجزائی که در اصطلاح امروز مونوگرافی)Monographie(نام دارد مشغول شده و در ضمن کار بادامه این بحث علاقه پیدا کرده و برنامه کار خود را تغییر داده و تهیه کتاب جامع و بزرگی را در نه جلد مورد نظر قرار داده است.

بعبارت بهتر این دسته از محققان عقیده دارند که هردوت ابتدا مونوگرافی‌هائی مجزا برای هریک از اجتماعات و اقوام زمان خود نوشته و سپس آنها را جمع‌آوری کرده و بصورت کتاب تاریخ جامعی درآورده است. اگر این نظر را قبول کنیم طبعا این سؤال مطرح میشود که قدیم‌ترین قسمت‌های این کتاب که مؤلف جوان در آغاز کار بتحریر آن دست زده و نیز قسمت‌هائی که در اواخر عمر خود بر آن اضافه کرده است کدامست. سؤال دیگری که مطرح میشود اینست که آیا اصولا مؤلف به

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۳

هدف نهائی خود رسیده است و کتاب او همانست که او در نظر داشته یا قسمت‌هائی از آن ناتمام مانده و دست اجل فرصت تکمیل آنرا نداده است.

بحث مهم دیگری که درباره هردوت بین محققان و مؤلفان در گرفته مربوط است به ارزش کتاب این مؤلف بزرگ از لحاظ سندیت تاریخی و صحت وقایعی که بدان اشاره کرده است. بسیاری از مؤلفان یونان باستان از قبیل کتزیاس و پلوتارک هردوت را بشدت مورد انتقاد قرار داده و او را به دروغگوئی و تحریف وقایع متهم کرده‌اند. رساله‌ای تحت عنوان «خبث طینت هردوت» از مؤلفان یونان باستان باقی است که عموما تألیف آنرا به پلوتارک نسبت میدهند. اگر این نسبت صحت داشته باشد همانطور که از عنوان آن پیداست انتقاد مؤلفان باستان بحدی شدید بوده است که حتی هردوت را به «خبث طینت» متهم کرده‌اند. بین مؤلفان قرون جدید درباره این مسئله اختلاف نظر است. در انگلستان یکی از مورخان معروف بنام سایس)Sayce(با جمعی دیگر از مؤلفان که پیرو مکتب او میباشند و قسمت اعظم مطالعات خود را به هردوت و آثار او اختصاص داده‌اند عقیده دارند که هردوت از صداقت علمی و امانت قلمی کامل که سرمایه اصلی هر مورخ درستی است بی‌بهره بوده است. این دسته از مورخان هردوت را متهم میکنند که به آثار مؤلفان قدیم دستبرد زده و با اینکه مطالب آنانرا در کتاب خود نقل کرده نه‌تنها نامی از آنان نبرده بلکه آنان را بدست فراموشی سپرده و کوشیده است اطلاعات تاریخی و جغرافیائی آنان را بحساب خود گذارد و خود را مطلع‌تر از آنچه بوده است به خوانندگان معرفی کند.

محققان فرانسوی برخلاف همکاران انگلیسی خود نسبت به هردوت و صدق گفتار او خوش بینند و انتقادات مکتب انگلیسی را وارد نمیدانند. معروف‌ترین این دسته از محققان فرانسوی آمده اوت)Amde ?e Hauvette(و آلفره کروآزه)Alfred Croiset(میباشند که یکی کتابی تحت عنوان «تاریخ جنگهای مدیک «۱»»

---

(۱)

Ame? de? e Hauvette; Histoire des Gerres Me? diques, Paris, Ha Chette ,۱۸۹۴-

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۴

و دیگری کتابی تحت عنوان «تاریخ ادبیات یونان». «۱» در پنج مجلد تألیف کرده است.

در این دو کتاب عقاید مکتب‌های مختلف درباره هردوت مورد بحث قرار گرفته و از این حیث شاید بتوان گفت جامع‌ترین و بهترین بحثی است که درباره هردوت بقلم آمده است. این دو مؤلف و بطور کلی غالب مؤلفان فرانسوی در «صداقت» و درستی گفتار هردوت کمترین تردیدی ندارند و عقیده دارند که آنچه این مؤلف کهن بقل کرده از حیث سندیت تاریخی دارای ارزش و اعتباری کامل است.

صرفنظر از بحث بزرگی که درباره «صداقت» و «راستگوئی» هردوت بین دو مکتب انگلیسی و فرانسوی در گرفته، مسئله دیگری که درباره هردوت شایان توجه میباشد اینست که بفرض اینکه این مؤلف در نقل وقایع کاملا «صدیق» و «راستگو» بوده آیا شخصیت او طوری بوده است که بتواند نقش یک شاهد عادل و یک قاضی بی‌نظر را بعهده گیرد، یا بعبارت بهتر بفرض اینکه هدف او جستجوی حقیقت و صدق گفتار بوده آیا شخصا قادر بوده است پس از مشاهده و قضاوت وقایع، صحت و درستی آنها را تشخیص دهد تا خوانندگان خود را از روی سهو و خطا دچار اشتباه نکند؟

بحثی را که درباره این موضوع در اطراف هردوت مطرح است میتوان در یک جمله خلاصه کرد: نخست آنکه آیا هردوت یک مورخ صادق و راستگو بوده و دیگر آنکه بفرض راستگو بودن، آیا محققی بصیر و روشن‌بین بوده است؟

بحث درباره این دو مسئله مهم کاری است بس دشوار و پرزحمت که از حوصله این مقال خارج است. هرگز درین بحث مختصر و کوتاه چنین جاه‌طلبی علمی نمیتوان داشت، با این‌حال، باقتضای وظیفه‌ای که از لحاظ تحریر مقدمه و روشن کردن شخصیت هردوت از لحاظ تاریخ‌نویسی برای نگارنده این بحث وجود دارد پس از اشاره مختصر به نظر مؤلفان باستان درباره هردوت و آثار این مؤلف قضاوتی را که در حدود امکان باقتضای ترجمه متن هردوت و مطالعه اثر این مورخ بزرگ بانسان الهام

---

(۱)

A. Croiset; Histoire de la litte? rature grecque تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵

میشود درین مختصر بیان خواهد کرد.

*** یونان باستان یکی از کشورهای شگفت عهد باستان است که بیش از هر سرزمین دیگر برای بشر نویسنده و متفکر و فیلسوف باقی گذارده است. معروف است که هردوت اولین مورخ دنیا است، ولی قبل از او نیز در یونان باستان عده‌ای از نویسندگان بنام میزیستند که هریک تا حدودی در تکمیل فن تاریخ‌نویسی سهمی داشته‌اند و شاید بتوان آنانرا نیز پیشقدمان فن تاریخ‌نویسی دانست. این دسته از مؤلفان باستان که قبل از هردوت میزیستند و آثار آنان امروز از بین رفته در اصطلاح ادبی به لوگوگراف) Logographe (

معروف‌اند. مشهورترین آنها کادموس)Kadmos(از اهل ملط، هلانیکوس)Hellanicos(از اهل میتی‌لن)Mityle ?ne(، شارون یا کارون)Charon(از اهل لامپساک)Lampssque(و هکاته)He ?cate ?e(معروف از اهل ملط و نیز چند مورخ و وقایع‌نگار دیگر است که هریک بسهم خود در گذشته و سوابق بشر کنجکاویهائی کرده‌اند. یکی از خصوصیات بارز این دسته از نویسندگان یونان باستان اینست که بیشتر درباره چگونگی تأسیس شهرهای قدیم و شکوه و جلال و کبر و غرور خانواده‌های بزرگ و اشراف داد سخن داده‌اند و کوشیده‌اند با استدلالی غالبا واهی و خیالی اصل و نسب کسانی را که موردنظر آنها بوده به خدایان و قهرمانان باستان برسانند و در این راه کنجکاویهای فراوان کرده‌اند. از این حیث در حقیقت این دسته از مورخان باستان پیشقدمان مکتب بیوگرافی‌نویس در عالم تاریخ محسوب میشوند.

کار دیگر این دسته از مؤلفان بیان اوضاع و احوال مشرق زمین و سواحل دریای مدیترانه بود که در آن زمان مرکز فعالیت اقتصادی و سیاسی عصر محسوب میشد.

در دوره‌ای که یونانیان تصور میکردند فاصله بین جزیره ساموس و آتن با فاصله بین این شهر و ستونهای هراکلس یعنی جبل الطارق امروز مساوی بوده و چهار دیواری جهان از حدود مدیترانه تجاوز نمیکرده است این مورخان باستان در اطراف دنیائی که هموطنان آنان در

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۶

آن میزیسته‌اند و درباره اصل و نسب و نژاد آنان به بحث و کاوش پرداخته‌اند. بزرگترین عیب این وقایع‌نگاران این بود که بجای تاریخ‌نویسی به افسانه‌نویسی درباره اشخاص توجه داشتند و داستان‌نویسی و حکایت‌گوئی و افسانه‌سرائی اساس و پایه کار آنها بود. کتب آنان غالبا شامل مجموعه‌ای از حوادث و وقایع مربوط به خدایان باستان و افسانه‌های منسوب بآنان بود و نکات اخلاقی و فلسفی و استنتاج تارتخی در آنها یافت نمیشد، بقسمتی که میتوان گفت حتی افسانه‌نویسی این نویسندگان فاقد عمق و معنی بود. با این حال، این افسانه‌های پوچ و واهی مورد توجه مردم آن زمان بود و یونانیان باستان از خواندن آنها لذتی فراوان میبردند. یکی از این افسانه‌نویسان که از حیث شهرت و نام بر دیگران فائق آمد هکاته)He ?cate ?e(معروف است که از اهل ملط بود و در آسیای صغیر در سرزمین یونی زندگی میکرد. هکاته نخستین کسی است که قبل از هردوت بفکر افتاد تحقیق جامعی درباره تاریخ دنیای آن زمان بنماید.

معروف‌ترین کتاب او رساله‌ایست که تحت عنوان «تشریح زمین» تحریر کرده بود و امروز اثری از آن باقی نیست. اهمیت این رساله ظاهرا بحدی بوده است که موجب کمال شهرت نویسنده در دنیای متمدن آن زمان گردید و این شهرت بدرجه‌ای رسید که امروز نیز او را قبل از هردوت نخستین وقایع‌نگار و مورخ دنیا میدانند.

هردوت بین چنین نویسندگان و وقایع‌نگارانی تربیت یافت و تحصیل نام کرد. در جوانی تنها آرزویش آن بود که روزی با این نویسندگان افسانه‌نویس آشنا شود و شاید بهمین جهت غالبا نوشته‌های آنانرا مطالعه میکرد و از افسانه‌های خیالی آنان لذت میبرد. لیکن طولی نکشید که متوجه شد کار این نویسندگان چندان جالب نیست؛ پس نسبت بآنان بی‌اعتنا شد و در این باره بحدی مبالغه کرد که از راه تحقیر و تمسخر همه‌جا آنانرا «یونی» و «یونانی» نام برده و خود را از اهل آسیای صغیر دانسته است. وی در کتب نه‌گانه خود اطلاعات جغرافیائی ناقص این دسته از وقایع‌نگاران را مکرر تخطئه کرده و مدعی شده که این نویسندگان بقدری بی‌اطلاع بوده‌اند که حتی با اعداد ریاضی تا شماره چهار بیش آشنا نبوده‌اند (جلد دوم تاریخ هردوت- بند ۱۶). با این حال هردوت

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۷

ندانسته از شیوه این وقایع‌نگاران الهام گرفته است، بدرجه‌ای که بعضی قسمت‌های کتاب او بهترین نمونه طرز تاریخ‌نویسی لوگو گراف‌های آن زمان محسوب میشود.

از این قبیل است فصلی که مورخ در آغاز جلد چهارم کتاب خود به شرح تاریخ تأسیس سیرن)Cyre ?ne(اختصاص داده و همچنین است بحثی که مؤلف درباره دقایق اخلاق و عادات و رسوم مصریان باستان مطرح کرده (جلد دوم- بند ۳۵). و نیز شجره- نسبت مفصلی که باشخاصی نظیر لئونیداس و لئوتیکیدس)Le ?otychide ?s(نسبت داده و کوشیده است نسب آنانرا به هراکلس جد بزرگ پادشان اسپارت برساند (جلد هفتم- بند ۲۰۴- جلد هشتم- بند ۱۳۱).

فرق بزرگ هردوت با این دسته از مورخان باستان در اینست که هردوت در طرح‌ریزی کتاب خود وسعت نظر بیشتری داشته و اگر هکاته را استثناء کنیم میتوان مدعی شد که هردوت از حیث اهمیت کتاب و بزرگی هدفی که در نظر داشته و وحدت اثری که تألیف کرده با هیچیک از مؤلفان قبل از زمان خود قابل قیاس نمیباشد. شیوه نویسندگی این مؤلف در عین‌حال که معرف روحیه شاعر پیشه اوست، بهترین نشانه غرور و جاه‌طلبی او در عالم تألیف نیز میباشد و اگر چنین نبود مورخ جوان نقشه تألیف نخستین تاریخ جامع جهان را در مخیله خود نمی‌پرورانید.

همانطور که اشاره شد، این نکته مورد بحث است که آیا مؤلف از آغاز کار چنین طرح و نقشه وسیعی داشته یا در طی عمل رفته‌رفته بدان علاقمند شده و یادداشت‌های کوچک و طرح مختصر خود را بصورت کتابی جامع گرد آورده. ظن غالب برآنست که هردوت بتدریج بنگارش تاریخ جهان مشغول شده و چون بروابط اقوام و ملل و ارتباط مردمان آن زمان پی‌برده و خود شاهد آن بوده است که چگونه در طی تاریخ امپراطوری و تمدن‌های جدید بر ویرانه‌های تمدن‌ها و امپراتوری‌های قدیم پی‌ریزی میشود، کم‌کم باین نکته مهم توجه کرده که حیات بشری به صحنه نمایش بزرگی شباهت دارد که مراحل مختلف آن مانند سلسله زنجیر حوادث یک داستان بهم مربوط است. در همین موقع است که ظاهرا هردوت پس از وقوف به اصل وحدت تاریخ جهان

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸

و ارتباط وقایع آن با یکدیگر هدف اولیه خود را تغییر داده و قصد تألیف کتابی درباره تاریخ ربع مسکون زمان خود کرده است. مؤلف در تصور وحدت تاریخ بحدی مبالغه کرده که در نخستین فصل از کتاب اول خود دو قوم یونانی و پارس را باهم روبرو و این دو قوم را بصورت دو قهرمان بزرگ تاریخ جهان معرفی میکند (جلد اول- بند ۱ تا ۴). تاریخ جهان در حقیقت از قدیم‌ترین ایام و تا جائی که بشر از افسانه‌های کهن یو)Io(و مده)Me ?de ?e(و هلن)Helle ?ne(بخاطر دارد پیوسته انعکاسی از رقابت و کشمکش شرق و غرب بوده و هردوت بهتر از هرکس از عهده بیان این رقابت بزرگ و کهن برآمده است. تاریخ هردوت در حقیقت تاریخ نزاع و برخورد آسیا و اروپا و رقابت و ستیز این دو تمدن مغایر است. مؤلف ضمن بیان جریان این رقابت و ستیز بزرگ بین دو تمدن آسیائی و اروپائی عبارات متعرضه زیاد بکار برده و بارها کوشیده آنچه بقول او «از زیبائی‌ها و شگفتی‌های جهان از یونانیان و اهالی آسیا باقی مانده است» در کتاب خود نقل کند. با این حال، از خلال تمام این مطالب خارج از موضوع و شرح این عجائب و شگفتی‌ها، همه‌جا هدف اصلی او که تشریح تضاد و ستیز این دو تمدن کهن‌سال است کاملا جلب نظر میکند. همه‌جا مؤلف کوشیده است پیشرفت تدریجی شرق را بسوی غرب مجسم کند و نشان دهد با پیش‌آمد جنگ های مدیک که در حقیقت نخستین و مؤثرترین شکست شرق از غرب بوده چگونه تمدن شرق برای همیشه از غرب جدا شد و این دو تمدن برای ابد از هم مجزا و مستقل ماندند.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که برخلاف تصور جمعی از محققان شیوه تاریخ‌نویسی هردوت فقط جمع‌آوری ساده

متون و اسناد و افسانه‌های تاریخی نبوده و حق اینست که گفته شود این مؤلف کهن سبک و شیوه‌ای خاص در ترکیب مطالب بکار برده و جلوه‌ای خاص به اثر خود بخشیده است. بقول یکی از نویسندگان قدیم، هردوت مطالب و افسانه‌های تاریخی را بقسمی بیان کرده که فهم آن برای همه کس آسان است؛ ولی چون مردی است که زیاد سفر کرده و بتحقیقاتی پرزحمت

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹

و دشوار دست زده دریغش آمده است که اطلاعات و معلومات وسیع خود را خلاصه کند و عصاره و چکیده آنرا برای خوانندگان ارمغان گذارد و بهمین جهت است که همه‌جا و از هرچیز با تفصیل زایدی سخن گفته بقسمی که گاه اطاله کلام خواننده را کسل و ناراحت میکند. همین طول و تفصیل دادن به مطالب کوچک و توجه زیاد به جزئیات و دقایق وقایع یکی از خصوصیات و مشخصات تاریخ‌نویسی هردوت است و در حقیقت نام هردوت با این شیوه تاریخ‌نویسی آمیخته است. بسیاری از «چیزهای بزرگ و شگفت‌انگیزی» که مؤلف مکرر به خواننده وعده داده که درباره آن سخن خواهد گفت و در صفحات بعد بوعده خود وفا کرده و درباره آن داد سخن داده در حقیقت مسائلی بی‌اهمیت و ناچیز بوده است. ولی برای درک لذتی که مورخ از مشاهده شگفتی‌های زمان خود در طول سفر احساس میکرده باید نظیر خود او به دوره صباوت و کودکی مراجعت کرد و با صبر و حوصله پاپای مؤلف در مسیر رودهای آرام و باعظمت آن روز حرکت کرد و مانند طفلی خردسال که با دهان باز و سراسر غرق اعجاب و تحسین بافسانه‌های مادر پیر خود گوش میدهد با روحی بی‌آلایش از شگفتی‌ها و عجایبی که مورخ کهن بتفصیل شرح میدهد لذت برد و دنیای عهد عتیق را در مخیله مجسم کرد.

باوجود فصول متعددی که هردوت به شرح جزئیات عجایب و شگفتی‌های زمان خود اختصاص داده، شگفتی‌هائی که امروز در نظر ما کودکانه و ناچیز جلوه میکند، در خلال همین مطالب کتاب پرارزش او تاریخ جهان را مشاهده میکنیم که آهسته و آرام ورق میخورد. در سرفصل این داستان بزرگ کرزوس پادشاه افسانه‌ای لیدی و فرمانروای شهر سارد و سرزمین‌های وسیع بر اقوام یونی در آسیای صغیر فائق میشود، ولی طولی نمیکشد که کوروش پادشاه فاتح پارس امپراتوری وسیع او را فتح میکند و کرزوس را از تخت شاهی بزیر میکشد و باسارت میبرد. افسانه جوانی کوروش و ظهور مؤسس خاندان هخامنشی نیز بسهم خود جالب است. هردوت ضمن بیان یکی از این افسانه‌ها سراسر تاریخ آسیا را بیان میکند و ضمن استفاده از فرصت بتفصیل از اوضاع

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰

مصر سخن میگوید. مطالبی که مؤلف درین قسمت از کتاب خود درباره مصر مینویسد بحدی مفصل است که شاید بتوان گفت در هیچ قسمت از کتاب خود درباره هیچیک از کشورهای آن زمان چنین بتفصیل سخن نگفته. از موقعی که کبوجیه را برای فتح مصر حرکت میدهد (آغاز جلد دوم) تا موقعی که مصر بدست این پادشاه فتح میشود (آغاز جلد سوم)، یک جلد تمام از کتاب او بشرح اوضاع مصر اختصاص دارد. بعد از آن، هردوت انقلابات داخلی پارس و چگونگی جلوس داریوش را بر اریکه سلطنت شرح میدهد و به چگونگی تهیه مقدمات جنگهای مدیک که در زمان این پادشاه پایه‌گذاری شد اشاره میکند و قبل از بیان جزئیات این جنگ بزرگ و تاریخی به ذکر جنگهای داریوش باسکاها میپردازد و آنگاه بتفصیل از جنگ سیرن (Cyrene) یاد میکند و درباره اقوام و ملل مختلفی که درین جریان با آنها برخورد کرده داد سخن میدهد.

مؤلف پس از بیان سرگذشت داریوش، شورش مردم یونی و قیام شهر سارد را شرح میدهد و درین قسمت است که خواننده با حساس‌ترین لحظات تاریخ بشر روبرو میشود. اسامی فراموش نشدنی تاریخ جهان، ماراتن، سالامین، پلاته و میکال افسانه بزرگترین جنگهای حماسی و پهلوانی تاریخ باستان را در ذهن خواننده منعکس و خاطرات آن روزهای پرهیجان و فراموش نشدنی گذشته جهان را زنده میکند. این صحنه‌های زوال‌ناپذیر و این وقایع فراموش نشدنی تاریخ بشر هرگز از خاطرها محو نخواهد شد. جنگ ماراتن یکی از بزرگترین جنگهای تاریخ جهان محسوب میشود.

لشگرکشی داریوش از راه دریا و پیاده شدن سربازان متهور پارس در دشت ماراتن در برابر دروازه‌های شهر آتن طلیعه اولین مهاجمه شرق بغرب و نخستین برخورد دو تمدن متفاوت جهان باستان بود. در برابر پارس‌ها که با سرعتی شگفت‌آور دشمن را در آستانه آشیانه‌اش غافلگیر کرده بودند رفتار یونانیان نیز بجای خود شنیدنی و شایان توجه زیاد است. مردی بنام میلتیاد که وطن خود را با خطری بزرگ روبرو می‌بیند در نطق تاریخی معروف خود وضع دشوار یونان را برای هموطنان خود بیان

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱

میکند و نقشه دفاعی خود را بآنان ارائه میدهد. با جملاتی مقطع و ساده از آزادی و اسارت برای آنان سخن میگوید و سراسر یونان را برای دفاع از این آزادی که آنقدر در خاطر آنان عزیز و گرامی بود بصورت پیکری واحد متحد میکند. ولی در همان حال غریو شادی صدای پای آهنین سربازان متهور پارس در کنار دروازه‌های بزرگترین شهر یونان باستان اعتلای نزدیک و استیلای آینده این قوم مشرق زمین را نوید میدهد.

دوره تاریخ هردوت با شرح جنگهای پلاته و میکال که آخرین برخورد تمدن شرق و غرب محسوب میشود بپایان میرسد. در جدال و ستیز بزرگی که بین این دو تمدن درگرفت غرب موقتا پیروز شد و شرق بداخل چهار دیواری قاره وسیع خود بازگشت. از مجموع مجلدات تاریخ هردوت بوضوح استنباط میشود که قصد اصلی مؤلف از تألیف نه جلد کتاب تاریخ خود، بیان ماجرای همین زورآزمائی بزرگ بوده است و آنچه او بعد از ذکر این وقایع نقل میکند در حقیقت دنباله زائدی است از شرح همین وقایع.

راولینسن (Rawlinson) تاریخ‌نویس و محقق بزرگ قرن نوزدهم نیز همین عقیده را دارد و درین باره چنین مینویسد:

«قصد واقعی هردوت نگارش تاریخ جنگ تهاجمی ایران بود، جنگی که با اولین لشکرکشی مردونیه شروع و با تارومار شدن کامل نیروی بشری عظیم و سپاهیانی که خشایارشا برای جنگ علیه یونان فراهم ساخته و حرکت داده بود تمام شد.» «۱»

و در جای دیگر همین مورخ و باستانشناس انگلیسی چنین مینویسد:

«آن قسمت از تاریخ او که مقدم بر لشگرکشی مردونیه است در حکم مقدمه میباشد و از آن میتوان استنباط کرد که دو چیز را در نظر داشته: منظور عمده نویسنده این بوده است که داستان پیدایش و ترقی امپراتوری ایران را که در مبارزه و جنگ رقیب و دشمن یونان بوده شرح داده باشد و مقصود دیگر او خاطرنشان ساختن

---

(۱) مقدمه راولینسن بر ترجمه انگلیسی تاریخ هردوت (ترجمه مختصر تاریخ هردوت توسط ع. وحید مازندرانی- تهران ۱۳۱۳، صفحه ۱۷)

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲

موارد پیشین است که این دو نژاد باهم تصادمات خصمانه پیدا کرده بودند. این هر دو نکته ارتباط نزدیکی با موضوع اصلی تاریخ او دارد، یکی از آن جهت لازم است که قدردانی واقعی نسبت به عظمت و مبارزه و فتح و پیروزی که نصیب حریف شده حاصل شود، دیگری شرح دلایل و موجباتی است که باعث پیدایش این مبارزه شدید شده بود که طرز و جریان لشکرکشی و چگونگی رفتار و کار متهاجمین را خوب روشن میسازد.» «۱»

باوجود نقاط ضعفی که گاه مورخ در بیان این قسمت از تاریخ جهان از خود نشان داده و با وجود اطاله کلام و فقدان سلیقه در انتخاب مطالب و سردی بیان در بعضی موارد خاص، همینکه کتاب بپایان میرسد خواننده احساس میکند که پرده‌ای زیبا و باشکوه از تاریخ گذشته در نظرش مجسم شده، پرده بزرگی که اقوام و ملل مختلف را نشان میدهد که هریک سلاح بدست با لباس‌های بدیع و شگفت خود قدم بصحنه کارزار نهاده‌اند. در جوار آنان چهره باوقار و رعب‌آور پادشاه و شخصیت‌های برجسته آن زمان مشاهده میشود که برای استقرار سلطه جهانی بمفهوم آن زمان باهم دست‌وپنجه نرم میکنند. صحنه جنگ بزرگ سالامین را نشان میدهد که کشتی‌های دو حریف دسته‌دسته با صداهائی خشک و ترسناک بهم میخورند و از برخورد آنها منظره‌ای موحش در نظر مجسم میشود. دریا از کشتی شکسته و تخته پاره پوشیده میشود، در حالیکه هنگام غروب آفتاب آرامشی عمیق جانشین غوغای روز میشود و سپاهیان پارس در میان سکوتی حزن‌انگیز در تاریکی خفیف شامگاه با اندامی خسته و روحی افسرده آهنگ مراجعت میکنند.

*** یکی از ایرادهائی که محققان به هردوت وارد دانسته‌اند اینست که وقتی مؤلف از اقوام مختلف سخن میگوید با دقتی زیاد از حد آنچه درباره زندگانی آنان

---

(۱) همان کتاب، همان صفحه

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳

دیده و شنیده نقل میکند، لیکن از روح واقعی تمدن آنان سخن نمیگوید بقسمی که تمدن حقیقی قوم مورد بحث بر خواننده مجهول میماند. نه تنها از تمدن واقعی پارس‌ها و مصریان در کتاب هردوت چیزی نمیتوان یافت، بلکه برعکس، همه‌جا احساس میشود که مؤلف از تمدن واقعی این دو قوم بی‌اطلاع بوده و آنطور که باید و شاید درباره آنان قضاوت نکرده است. یکی از محققان انگلیسی بنام سیس (Sayce) مدعی است که افسانه‌هائی که هردوت درباره مصریان و پارس‌ها نقل کرده غالبا از منابع یونانی سرچشمه گرفته و در اصل افسانه‌هائی یونانی بوده‌اند که هردوت آنها را از روی بی‌اطلاعی بآن اقوام نسبت داده.

یکی از خصوصیات قابل ستایش تاریخ‌نویسی هردوت اینست که بعضی از رجال و شخصیت‌های تاریخ را آنطور که بوده‌اند با قلمی سحار و توانا مجسم کرده. درباره آریستید، آمازیس، تمیستوکل، پیزیسترات، کلئوپاتر و لئونیداس داد سخن داده و درباره چهار تن از پادشاهان هخامنشی، کوروش، کبوجیه، داریوش و خشایارشا نیز توصیفی از خود باقی گذارده. راولینسن محقق انگلیسی قرن نوزدهم درباره این خصوصیت هردوت چنین مینویسد:

«صورت‌های مختلف سیرت و اخلاق شرقی هرگز باین خوبی که هردوت از چهار تن اولین پادشاهان هخامنشی نموده توصیف نشده است: کوروش شخصی بوده ساده، سخت، سردسته کوهستانیها، دارای حس جاه‌طلبی بسیار با نبوغ عالی نظامی که چون بر وسعت امپراتوریش می‌افزود بهمان نسبت هم شاهنشاهی مهربان و پدری رئوف و خوشرفتار و با ذوق و با ملت خود مأنوس بود. کبوجیه اولین نمونه پادشاهان ظالم شرقی است که قدرت فراوان و بسیاری از هنرهای پدرش را ارث برده بود ولی بواسطه عواملی که در تولد و تربیت او اثر نموده بودند فاسد شده بود، تندخو، بی‌تاب، بدسر و عاجز از کف نفس و هنگام روبرو شدن با مخالفت دیگران خشمگین و نه فقط سنگدل بلکه درنده‌خو بود. داریوش که نمونه بهترین شاهان شرقی است دلیر، باهوش، زیرک، و در فن جنگ و صلح هنرمند، مؤسس و استوارکننده و وسعت‌دهنده امپراتوری، وجودی خوش‌قلب، مهربان علاقمند جدی دوستان خود، خوشرفتار

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴

و حتی نسبت بدشمنان مقهور خود نرم و با کرامت بود، و فقط در مواردی که مصالح امپراتوری اقتضا داشت و لازم بود که رفتارش سرمشق باشد سخت‌گیر بود. خشایارشا پادشاه ستمگر، از زمره پادشاهان درجه دوم و کم‌قدر، ناتوان و طفل‌وار ولی بیرحم و خودخواه، سست‌عنصر، کم‌رو، شهوت‌پرست، تجمل‌دوست که بآسانی تحت نفوذ درباریان و زنان قرار میگرفت، بعلاوه لاف‌زن و فاقد هر قسم مزایای اخلاقی بود و فقط گاهی برای ظاهرسازی در موقعی که چیزی احساساتش را برنمی‌انگیخت بکار کریمانه‌ای دست میزد.» «۱»

*** از لحاظ طرز بیان و شیوه انشاء بی‌شک نثر هردوت یکی از قدیم‌ترین و نادرترین نوشته‌هائی است که از بشر بیادگار مانده. سادگی و روانی آن بدرجه‌ایست که خواننده بی‌اختیار از خود سؤال میکند که آیا این عبارت را قلم بی‌تجربه و کار نکرده یک کودک دبستانی تحریر کرده یا خامه توانای یک مورخ بزرگ جهانی. افسانه‌هائی که مؤلف نقل میکند همه‌جا یکنواخت و یک نوع بیان شده و حتی در جائیکه اهمیت مطلب ایجاب میکرده است که هم‌آهنگی و یکنواختی افسانه‌ها را در جهتی خاص تغییر دهد چنین ابتکاری مشاهده نمیشود. گوئی کودکی دبستانی قلم بدست گرفته و با سادگی و روانی انشای طفل دبستانی مطالب کتاب هردوت را تحریر کرده است! همین سادگی و روانی لطفی خاص به نوشته هردوت داده و این نثر روان را که یادگار دوران گذشته است از نثر پیچیده و غامض قرون بعد ممتاز کرده. محقق انگلیسی درباره سادگی و روانی نثر هردوت مینویسد:

«بارزترین مهارت و استادی مؤلف ما و آخرین هنر او که باید مورد توجه مخصوص قرار گیرد ساده‌نویسی او است. روانی طبیعی داستان و احساسات در سراسر کتاب او، وفور کلمات عادی و مأنوس و اجتناب او از کار عبارت‌پردازی بمنظور خود- نمائی و یا شیوائی ساختگی غالبا مورد توجه و تصدیق تمام منقدین بوده است. در نظر

---

(۱) راولینسن، همان کتاب، صفحه ۲۱

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۵

هردوت ترکیب و تألیف بشمار نیست، بلکه سخن‌گوئی بی‌تکلیفی است. وی در سبک نگارش خود ظرافت‌کاری بخرج نمیدهد و یا از روی عمد عبارت قشنگ بکار نمیبرد. نویسندگیش تابع مطالب کتاب او است که با آن اوج میگیرد ولی هرگز بحد سادگی سبک طبیعی نزول نمیکند و بحدود عبارت‌پردازی هم نزدیک نمیشود.» «۱»

و در جای دیگر مورخ و باستانشناس شهیر چنین مینویسد:

«در نویسندگی هردوت، سادگی او هیچگاه بدرجه بیمایگی تنزل نمیکند و یا بصورت خشک و زننده در نمی‌آید. سبک او کامل، آزاد و روان است و اختلاف بسیار محسوسی با کوتاه‌نویسی و عبارات مقطع و خشک سبک نگارش یکنواخت مورخان قبلی دارد و هرگاه برای مقایسه نظر سریعی بنویسندگان پیشین یونان که آثارشان بما رسیده بیندازیم تعجب خواهیم کرد که تألیفات آنان و حتی تألیفات همدوره‌های مؤلف ما تا چه حد خشن و عاری از ظرافت و تا چه اندازه بی‌لطف و خاصیت بنظر میرسند. مقایسه‌ای بین سبک هردوت و طرز نگارشی که در زمان او معمول بوده از نظر نویسندگی تفاوت آشکار بین او و دیگران را بخوبی روشن میسازد و این تفاوت و اختلاف بقدری محسوس و زیاد است که سبک تألیف او شیوه تازه‌ای جلوه میکند و خواه‌ناخواه لقب شریف «پدر تاریخ» را بدون تردید و اشکال بدو می‌بخشد.» «۲»

شاید علت اصلی سادگی نثر هردوت آنست که مؤلف کتاب خود را در دوره‌ای از تاریخ تمدن بشر تحریر کرده که انسان از نوشتن منحصرا بمنظور بیان مقصود خود استفاده میکرده است و هنوز فن نویسندگی وسیله‌ای برای شناساندن مؤلف به هیئت اجتماع و کسب نام و افتخار نبوده است. در برابر نثر ساده هردوت خواننده احساس میکند مؤلف گفتار ساده و بی‌پیرایه خود را بروی کاغذ آورده

---

(۱) راولینسن، همان کتاب، صفحه ۲۳

(۲) راولینسن، همان کتاب، همان صفحه.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۶

و هرگز سعی نکرده است آنرا با عبارات و استعارات و تشبیهات زائد تزیین کند. هردوت هرچه در لحظه تحریر بذهنش رسیده شرح داده و هرگز توجهی به کوتاهی و درازی عبارات و یکنواختی آن نکرده است. بهمین جهت است که عبارات معترضه زیادی در نثر او مشاهده میشود و این عبارات خارج از موضوع گاه بقدری نظر مؤلف را جلب کرده که او را بطور کلی از اصل مطلب دور و مدتها خواننده را متوجه موضوعی فرعی کرده است. گاه اتفاق میافتد که مؤلف مطلب اصلی را رها میکند و با خواننده درباره مطلبی صحبت میکند که قبلا در جائی دیگر میبایستی از آن گفتگو کرده باشد و ظاهرا در موقع مقتضی فراموش کرده درباره آن سخن گوید و وقتی مطلب بذهنش خطور کرده با اینکه مشغول بحث درباره مسئله دیگری بوده دریغش آمده است این اطلاع اضافی را در کتاب خود نگنجاند و بهمین جهت مکرر جملات معترضه بکار برده و مطالبی خارج از موضوع بین عبارات گنجانده است.

*** هردوت تاریخ خود را که خوشبختانه امروز متن کامل آن در دست است در نه جلد تحریر کرده و هریک از جلدهای نه‌گانه را بنام یکی از خدایان و مظاهر هنرهای زیبا عنوان کرده است. خدایان هنرهای زیبا که در اساطیر و افسانه‌های یونان باستان مکرر از آنان یاد شده نه تن بوده‌اند که هریک حمایت شاخه‌ای از هنرهای زیبا را بعهده داشته‌اند. هردوت نخستین جلد کتاب خود را بنام خداوند تاریخ که نخستین فرد این دسته از خدایان بوده است کلی‌یو (Clio) نامیده و هشت جلد دیگر آنرا بترتیب زیر به خدایان موسیقی، کمدی، تراژدی، رقص، شعر، غزل، نجوم و سخن اختصاص داده است:

۱- کلی‌یو (Clio)، خداوند تاریخ

۲- اوترپ (Euterpe)، خداوند موسیقی

۳- تالی (Thalie)، خداوند کمدی

۴- ملپومن (Melpome ?ne)، خداوند تراژدی

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۷

۵- ترپسیکور (Terpsichore)، خداوند رقص

۶- اراتو (Erato)، خداوند شعر حزین

۷- پولیم‌نی (Polymnie)، خداوند غزل

۸- اورانی (Uranie)، خداوند نجوم

۹- کالیوپ (Calliope)، خداوند نطق و شعر حماسی

کتاب حاضر ترجمه جلد سوم از نه جلد کتاب تاریخ هردوت است که مؤلف آنرا بنام «خداوند کمدی» تالی (Thalie) نام نهاده.

*** این بود تحلیلی از هردوت و زندگانی این مورخ قدیم و شاهکار جاودان او که هرگز گذشت زمان از ارزش و لطف و زیبائی آن نخواهد کاست و هر روز که میگذرد کهنگی و قدمت آن بر ارزش آن میافزاید. از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که یکی از مهمترین خصوصیات تاریخ‌نویسی هردوت و نثر این مورخ بزرگ ساده- نویسی و روانی عبارت است. همانطور که اشاره شد سادگی و روانی عبارات گاه بدرجه- ایست که انسان خود را با عبارات و جملاتی که ساخته و پرداخته قلم بی‌تجربه و ناتوان یک کودک دبستانی است روبرو می‌بیند. ولی این نثر ساده و روان که امروز در نظر ما نشانه ضعف و ناتوانی انشاء میباشد خود یکی از افتخارات مؤلف است، چه ساده- نویسی یکی از بزرگترین صفات نثرنویسان یونان باستان بوده. لیکن همین خصیصه بزرگ در قرنی که ما در آن زیست میکنیم یکی از مشکلات بزرگ کسانی است که بخواهند شاهکار جاویدان تاریخ بشر را بزبان‌های زنده روز منتقل کنند.

نگارنده را عقیده آنست که در برابر این کتاب بزرگ و عبارات ساده آن‌که امروز در نظر مردم کودکانه جلوه میکند انجام وظیفه مترجم کاری است بس دشوار و پرزحمت.

از یک‌طرف باید وفاداری کامل به متن پدر تاریخ را رعایت کرد تا این شاهکار جاودان آنطور که واقعا بوده است در نظر خوانندگان امروز جلوه کند و لطف و زیبائی آن از بین نرود. و از سوی دیگر مترجم باید بکوشد عبارات ساده و ابتدائی نویسنده عهد

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۸

باستان را با نثر تکمیل شده امروز تلفیق دهد تا خواننده قرن بیستم از مطالعه کتابی که در دو هزار و پانصد سال قبل تحریر شده و از نخستین نثرهای جهان محسوب میشود بیزار و متنفر نشود. به پیروی از این هدف است که نگارنده سعی خواهد کرد نثر هردوت را آنطور که واقعا بوده است در کمال وفاداری به متن اصلی بزبان فارسی امروز منتقل کند و تا جائیکه امکان دارد از زینت بخشیدن جملات و ادبی کردن عبارات عامیانه مؤلف خودداری کند. به پیروی از همین نیت است که حتی در عباراتی که مؤلف بعضی اسامی را بطور مکرر نقل کرده نگارنده از استعمال ضمیر بجای آن خودداری کرده است تا روح ساده‌نویسی نثر هردوت حفظ شود و خواننده قرن بیستم بتواند درک کند چرا محققان نثر هردوت را با نثر ساده و ضعیف اطفال دبستانی مقایسه کرده‌اند.

*** از تاریخ هردوت تاکنون متن کاملی به زبان فارسی ترجمه نشده لیکن خلاصه و چکیده‌ای از نه جلد تاریخ مفصل این مورخ و بخصوص قسمت‌هائی که مربوط به تاریخ ایران باستان است توسط آقای وحید مازندرانی از متن خلاصه انگلیسی در یک مجلد شامل دویست صفحه بفارسی ترجمه و در سال ۱۳۱۳ در تهران طبع شده است. وجود همین تاریخ خلاصه شده هردوت بزبان فارسی واقعا موجب مسرت است، لیکن ارزش و اهمیت این سند بزرگ تاریخ بشر بحدی است که جای آن داشت متن کامل آن‌که بتمام زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده به فارسی نیز ترجمه شود.

از مدتها قبل نگارنده ضمن انجام وظیفه خطیر تدریس در دانشگاه تهران متوجه شد که دانشجویان تاریخ بعلت ضعفی که غالبا در

زبانهای خارجی دارند قادر باستفاده از متون کهنه تاریخ جهان نمیباشند و از طرفی باقتضای کار خود و برای تهیه پایان‌نامه و کنفرانس‌های خود ناگزیر به مراجعه باین متون میباشند، پس برای تسهیل کار آنان و واقعیت دادن به آرزوی دیرین خود که ترجمه کامل این متن بزرگ تاریخی است کمر همت بانجام این مهم بستم.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۹

برای ترجمه این سند بزرگ تاریخ بشر نگارنده از دو نسخه ترجمه فرانسه که یکی در اواخر قرن نوزدهم و دیگری در سال‌های اخیر از متن یونانی به فرانسه ترجمه شده استفاده کرده است. نسخه اول که در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه توسط هانری برگن(Henri Berguin) ترجمه شده و فاقد یادداشت‌ها و توضیحات تاریخی است در دو جلد پانصد صفحه‌ای در پاریس بطبع رسیده است. نسخه دوم که از ردیف انتشارات(Belles Lettres) میباشد در سال ۱۹۴۶ توسط لوگران(Ph E -Legrand) در فرانسه ترجمه و طبع شده است. نسخه اخیر متضمن توضیحات و یادداشت‌هائی بود که نگارنده برای تکمیل یادداشت‌ها و توضیحات خود از آنها استفاده کرده است. هر دو نسخه در کمال وفاداری به متن اصلی بزبان فرانسه ترجمه شده‌اند و در هر دو نسخه سعی شده است سادگی و روانی عبارات کودکانه نثر عهد عتیق کاملا محفوظ بماند.

علاوه بر دو کتاب فوق که نسخ اصلی برای ترجمه این کتاب میباشند از چند نسخه دیگر از ترجمه تاریخ هردوت بفرانسه و انگلیسی استفاده شده و هر موقع که پیچیدگی عبارت ابهامی ایجاد کرده است با مراجعه بجمیع این نسخ و تطبیق ترجمه آنها حقیقت مطلب و مقصود و منظور مؤلف را درک و بفارسی منتقل شده است.

به پیروی از این روش نگارنده ترجمه فارسی جلد سوم تاریخ هردوت را به خوانندگان و طلاب علم و ادب و عشاق تاریخ تقدیم میکند و امیدوار است چنانچه لغزشی در ترجمه آن ملاحظه فرمودند با تذکار آن اینجانب را قرین منت و سپاسگزاری فرمایند.

دکتر هادی هدایتی

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۰

توضیحی درباره اسامی خاص

اشاره

اسامی خاص نیز مانند اشخاص خصوصیات محلی دارند و در هر محل بترتیبی خاص تلفظ میشوند. نام کوروش و کرزوس و داریوش در پارس ولیدی و یونان بیک نحو تلفظ نمیشد و هریک با مختصر تغییر در نواحی مختلف باشکال مختلف تلفظ میشده است.

در ترجمه این کتاب مترجم کوشش کرده است در حدود امکان اسامی خاص را که بعادت یونانیان غالبا با دو حرف «اس»(os) با ضم الف یا «اس»(e ?s) با کسر الف خاتمه میابد آنطور که امروز در اصطلاح جاری مصطلح است و با فرس قدیم نیز تطبیق میکند بکار برد تا تطبیق اسامی اشخاص با اطلاعات کنونی خوانندگان آسان باشد و خواننده از مطالعه تاریخ هردوت و عدم تشخیص اسامی خاصی که در آن نام برده شده دچار اشکال نشود. کرزوس را هردوت کروزوس(Kroesus) مینامید و کوروش را کیروس(Kyros) میخواند. علت اینکه این اسامی خاص را بآن صورت که امروز مصطلح است در آوردیم نه تنها برطرف کردن مشکل خوانندگان است، بلکه پیروی از همان منطقی است که هردوت را در زمان خود ناگزیر به مداخله‌ای در جهت عکس آن کرده است. در زمان هردوت خوانندگان کتاب او غالبا یونانی بوده‌اند و برای خوش‌آیند خوانندگان یونانی است که هردوت اسامی خاص خارجی را با مختصر تغییر «یونانی» کرده. ممکن است ایراد شود که درین‌صورت حق این بود این اسامی را عینا بهمان ترتیبی که در آن زمان تلفظ میشده است نقل کنیم. ولی جواب این ایراد آنست که درینصورت نیز مشکل اولی باقی بود، بدین معنی که چون خوانندگان امروز با اسامی مصطلح روز مأنوس‌ترند چنانچه اسامی غیر مأنوس آن‌زمان عینا بی‌توضیح اضافی در تمام موارد نقل شود قطعا مطالعه کتاب نه‌تنها برای آنان لذت‌بخش نخواهد بود بلکه بیشتر به عملی شاق و خسته‌کننده شباهت خواهد داشت و نتیجه موردنظر حاصل نخواهد شد.

اکنون برای مثال چند نمونه از اسامی که در متن هردوت بصورت یونانی

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۱

بکار رفته با نمونه‌ای از همان اسامی آنطور که امروز در اصطلاح تاریخ بکار میرود نقل میکنیم:

۱- اسامی خدایان و قهرمانان باستان

اسامی خدایان و قهرمانان یونان بهمان ترتیب که در زبان یونانی در زمان هردوت تلفظ میشده نقل شده، و از انتقال آن به اصطلاحات لاتن که امروز مستعمل‌تر است خود داری شده است، زیرا اسامی یونانی این خدایان بهمان اندازه به گوش آشنا و مأنوس است و لزومی برای انتقال آن احساس نمیشود:

نام یونانی نام لاتن

آفرودیت(Aphrodite) ونوس(Ve ?nus)

آرتمیس(Arte ?mis) مارس(Mars)

آسکلپیوس(Askle ?pios) اسکولاپ(Esculape)

آتنا(Athe ?na) میترو(Minerve)

پوزئیدون(Pose ?i ?don) نپتون(Neptune)

دمتر(Dme ?ter) سرس(Ce ?re ?s)

دیونیزوس(Dionysos) باکوس(Bacchus)

زوس(Zeus) ژوپیتر(Jupiter)

کور(Ko ?re) ? پروزرپین(Proserpine)

لتو(Le ?to) ? لاتون(Latone)

هادس(Hade ?s) پلوتون(Pluton)

هفستوس(He ?phaistos) وولکن(Vulcain)

هرا(He ?ra) ژونون(Junon)

هراکلس(He ?racle ?s) هرکول(Hercule)

هرمس(Herme ?s) مرکور(Mercure)

هستیا(Hestia) وستا(Vesta)

۲- اسامی اشخاص

در مورد اسامی اشخاص برعکس اسامی خدایان، سعی مترجم آن بوده است که اسامی لاتن را که امروز به گوش مأنوس‌تر است جانشین اسامی یونانی کند.

اینک نمونه‌ای ازین اسامی آنطور که هردوت در کتاب خود بکار برده و آنطور که امروز مصطلح است:

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۲

نام یونانی نام لاتن

آستیاژس(Astyage ?s) آستیاژ(Astyage)

دارئیوس(Dareios) داریوس(Darius) یا داریوش

دئیوکس(De ?ioke ?s) دیوسس(De ?joce ?s)

سیاگزارس(Cyaxare ?s) سیاگزار(Cyaxare)

کامبیزس(Kambyse ?s) کامبیز(Cambyse)

کاندولس(Candaule ?s) کاندول(Candaule)

کیروس(Kyros) سیروس(Cyrus) یا کوروش

کروزوس(Kroesos) کرزوس(Cre ?sus)

برای آنکه خوانندگان بتوانند اصطلاح یونانی و لاتن هریک از اسامی خاص را بآسانی بیابند کافی است هرجا با اسامی یونانی روبرو هستند و قصد دارند آنرا به اصطلاح لاتن منتقل کنند بترتیب زیر رفتار نمایند:

۱- آخرین حجای اسامی یونانی که با حروف(e ?s) ختم میشود حذف شود و بجای آن جزم یا(e) گنگ گذارده شود. مثال:

سیاکزارس(Cyaxare ?s) - سیاکزار(Cyaxare)

میترادادتس(Mitradate ?s) - میترادات(Mitradate)

هیستاسپس(Hytaspe ?s) - هیستاسپ(Hystaspe)

۲- آخرین حجای اسامی یونانی که با دو حرف(os) ختم میشود حذف شود و بجای آن(e) گنگ یا(us) اضافه شود. مثال:

هارپاگوس(Harpagos) - هارپاگ(Harpage)

مردونیوس(Mardonios) - مردونیوس(Mardonius)

دارئیوس(Dareios) - داریوس(Darius)

۳- حرف(K) در اسامی یونانی به س(C) یا (ک) ملایم مبدل شود مثال:

میکرینوس(Myke ?rinos) - میسرینوس(Myce ?riuos)

کیپ‌سلوس(Kypselos) - سیپ‌سلوس(Cypse ?los)

کاساندانه(Kassandane) - ? کاساندان(Cassandane)

۴- در مورد بعضی از اسامی زنان صدای آخر آن حذف شود. مثال:

کاساندانه(Kassandane) - ? کاساندان(Cassadane)

فدیمه(Phe ?dyme) - ? فدیم(Phe ?dyme)

اروپه(Purope) - ? اروپ(Europe)

۵- نسبت به اسامی جغرافیائی که ترتیب انتقال آنها قاعده‌ای ندارد، به یادداشت های ذیل صفحات متن کتاب مراجعه شود.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۳

توضیحی درباره واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خود بکار برده

الف- واحد مقیاس طول

واحد مقیاس طولی که هردوت مکرر بآن اشاره میکند «ستاد» است. «ستاد» «۱» یکی از واحدهای طول در شهر آتن و برابر با ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر بوده است. در یونان باستان ترتیب صحیحی برای تعیین اوزان و مقادیر و مقیاس‌ها نبود و در هر شهر و ناحیه اوزان و مقادیری خاص مرسوم بود. ولی اوزان و مقادیری که در شهر آتن معمول بود بطور کلی مورد قبول دیگر شهرها و نواحی یونان باستان نیز بود و بهمین جهت است که هردوت در کتاب خود غالبا به اوزان و مقادیری که در آن شهر معمول بوده است اشاره میکند.

تقسیمات «ستاد» از جزء بکل چنین است.

۱- پا- هر پا برابر ۲۹۶ میلیمتر.

۲- آرنج- هر آرنج برابر یک پا و نیم یا ۴۴۴ میلیمتر.

۳- توآز «۲»- یا ارژی «۳» برابر شش پا یا یک متر و ۷۷۶ میلیمتر.

۴- پلتر «۴»- برابر صد پا یا ۲۹ متر و ۶ میلیمتر.

۵- هر پا بنوبه خود به تقسیمات جزئی‌تری تقسیم میشد که «انگشت» نام داشت.

هر انگشت برابر یک شانزدهم پا یعنی تقریبا مساوی ۱۸ میلیمتر بود. بنابراین وقتی هردوت میگوید طول قامت فلان شخص سه انگشت از چهار آرنج کمتر بود معلوم میشود آن شخص یک متر و ۷۲ سانتیمتر طول داشته است.

---

(۱)(Stade) -

(۲)(Toise) -

(۳)(Orgye) -

(۴)(Ple ?thre) -

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۴

۶- «سکن» «۱» واحد اندازه‌ایست که هردوت در کتاب دوم خود برای سنجش فواصل در مصر بکار برده و برابر بود با ۶۰ ستاد یعنی ده کیلومتر و ۶۵۶ متر.

۷- پارازانژ «۲»- واحد اندازه پارسی برابر با سی ستاد یعنی ۵ کیلومتر و ۳۲۸ متر.

طرز انتقال این واحدها به سیستم متریک تا اندازه‌ای تقریبی است. بعضی از مورخان که ستاد رومی را ۱۸۵ متر حساب میکنند از روی این محاسبه پارازانژ پارسی را کمی بیش از یک کیلومتر و نیم میدانند. از طرف دیگر هردوت نیز در تعیین اندازه «سکن» دچار اشتباه شده است، چه بطوریکه سیس «۳» از قول پلین «۴» نقل میکند هر سکن مصری از سی الی چهل ستاد تجاوز نمیکرده و هرگز آنطور که هردوت مدعی است هر سکن شصت ستاد نبوده است. «۵»

ب- واحد مقیاس حجم

۱- کوتیل «۶»- برای اندازه‌گیری مایعات و اشیاء جامد هر دو بکار میرفته و برابر بوده با یک دسی لیتر و ۲۷ سانتی لیتر.

۲- آمفور «۷» فقط برای مایعات بکار میرفته و برابر بوده با ۱۹ لیتر و یک دسی لیتر و ۴۴ سانتی لیتر (از روی این حساب جام زرینی که کرزوس به معبد دلف اهدا کرده بود و بگفته هردوت ششصد آمفور گنجایش داشت جمعا ۱۱۶ هکتولیتر و ۶۴ لیتر بواحد امروز گنجایش داشته است). (هردوت کتاب- اول بند ۵۱)

۳- شنیس یا کنیس «۸»- واحد مقیاس اجسام جامد و برابر بود با یک لیتر و یک دسی لیتر و هشت دهم سانتی لیتر.

---

(۱)(Ske ?ne) -

(۲)(Parsange) -

(۳)(Sayce) -

(۴)(Plyne) -

(۵)۱۲۸. The Ancient Empires of the East ,p) -

(۶)(Cotyle) -

(۷)(Amphore) -

(۸)(Che ?nice) -

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۵

۴- مدین «۱»- واحد مقیاس اجسام جامد و برابر بود با ۵۱ لیتر و یک دسی لیتر و ۸۴ سانتی لیتر. (از این قرار، مقدار ۱۱۰۳۴۰ مدیمن گندم که بقول هردوت برای تأمین آذوقه روزانه سپاه خشایار لازم بود بحساب امروز برابر است با ۵۷۲۰۰ هکتو لیتر و ۲۵ لیتر) (هردوت- کتاب هفتم- بند ۱۸۷).

ج- واحد مقیاس وزن و پول

واحد مقیاس وزن در یونان باستان تالان «۲» و مین «۳» بود، ولی ارزش مقداری این دو واحد در سراسر یونان یکسان نبود. در آتن تالان بعنوان واحد مقیاس وزن در معاملات بکار میرفت و برابر بود با ۳۹، ۳۶ کیلوگرم. ولی همین واحد وزن در اندازه‌گیری مقدار فلزی که معرف ارزش مسکوک بود فقط با ۹۲، ۲۵ کیلوگرم برابر بود.

هر تالان به شصت مین تقسیم میشد.

اصطلاح تالان و مین برای محاسبه مسکوک شهر آتن نیز بکار میرفت. مثلا در قرن پنج قبل از میلاد یک تالان نقره در آتن برابر بود با ۹۰ و ۵۵۶۰ فرانک طلا- و یک مین برابر بود با ۶۸، ۹۲ فرانک. هر تالان طلا برابر بود با ده تالان نقره یعنی ۵۵۶۰۰ فرانک طلا. بدیهی است تالان و مین واحد حساب پول بودند و سکه‌ای که با آنها برابر باشد هرگز در جریان نبوده است. مسکوک اصلی آن زمان در آتن دو دسته بود:

۱- مسکوک نقره که درهم یا دراخم «۴» نام داشت و برابر بود با ۹۳ ر ۰ فرانک طلا.

سکه نقره دیگری بنام اوبول «۵» وجود داشت که برابر بود با ۱۵ ر ۰ فرانک طلا.

۲- مسکوک طلا که ستاتر «۶» نام داشت و در آتن با ۵۴ ر ۱۸ فرانک طلا برابر بود.

---

(۱)(Me ?dimne) -

(۲)(Talent) -

(۳)(Mine) -

(۴)(Drachme) -

(۵)(Obole) -

(۶)(State ?rr) -

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۶

مسکوک پارس‌ها عبارت بود از دریک «۱» با تصویری از داریوش که ارزش تقریبی آن برابر ارزش ستاتر آتن بود. در سیزیک «۲» نیز مسکوک دیگری بنام ستاتر رایج بود که با ۲۵ درهم آتن تطبیق میکرد.

تعیین چهار جهت اصلی

هردوت برای تعیین چهار جهات اصلی اصطلاحاتی بکار برده که خاص تاریخ او است و بهمین جهت مترجم سعی کرده است برای حفظ نمونه‌ای از انشای مؤلف لااقل در بعضی از موارد از نقل آن به اصطلاحات امروز خودداری کند. هردوت چهار جهت اصلی را از روی جهت بادها و لحظاتی از روز که حرکت خورشید مشهود است تعیین میکند. باد بوره «۲» نشانه سمت شمال است، باد نوتوس «۳» نشانه جنوب، باداوروس «۴» نشانه مشرق و باد زفیر «۵» نشانه مغرب.

در بعضی موارد نیز نادر هردوت اصطلاحاتی نظیر «مشرق» و «مغرب» و «جنوب» که امروز هم متداول است بکار برده «۶».

---

(۱)(Darique) -

(۲)(Cyzique) -

(۳)) Bore ?e) -

(۴)) Notos) -

(۵)) Euros) -

(۶)) Ze ?phyre) -

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۷

توضیح خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب سوم هردوت

اشاره

کتاب سوم هردوت که مؤلف آنرا بنام الهه و مظهر کمدی تالی) Thalie) نام نهاده اختصاص دارد بشرح دوره‌ای از تاریخ ایران باستان که با وجود کوتاهی زمان شاهد حوادث مهمی در تاریخ هخامنشی بوده است. این دوره شامل وقایع ایران از ابتدای سلطنت کبوجیه تا روی کار آمدن داریوش کبیر است که بترتیب زیر در کتاب سوم هردوت از آن یاد شده:

۱- وقایع زمان کبوجیه فرزند کوروش و فتح مصر بدست این پادشاه.

۲- شورش بردیای مغ و غصب سلطنت و داستان برکنار شدن او از سلطنت پارس و روی کار آمدن داریوش کبیر.

۳- حوادث سالهای اول سلطنت داریوش کبیر.

شرح وقایع زمان کبوجیه در حقیقت با کتاب دوم تاریخ هردوت آغاز میشود چه در آغاز بند اول از این کتاب هردوت شروع سلطنت این پادشاه را چنین اعلام میکند:

«همینکه کوروش در گذشت کبوجیه جانشین او شد .... او تصمیم گرفت با کشور مصر بجنگد و برای این کار علاوه بر دسته‌های سربازی که در داخل کشور خود مجهز کرده بود دسته سربازان یونانی را نیز که فرماندهی آنرا بعهده داشت با خود برد.» (کتاب دوم هردوت- بند اول)

اما در کتاب دوم، همینکه مؤلف در بند اول باین مطلب اشاره میکند بتشریح اوضاع مصر و تاریخ و تمدن مصریان میپردازد و سراسر کتاب دوم را به بیان اوضاع و احوال این کشور اختصاص میدهد و شرح اصل مطلب را که فتح این کشور بدست پادشاه هخامنشی است به کتاب سوم موکول میکند. کتاب سوم هردوت که از اینقرار در حقیقت دنباله کتاب دوم محسوب میشود در ۱۶۰ بند نوشته شده و از لحاظ مطلب

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۸

بدو قسمت مشخص تقسیم میشود. قسمت اول از بند ۱ تا ۶۷ اختصاص دارد بشرح لشگرکشی کبوجیه به مصر و تاریخ سلطنت این پادشاه. در پایان این قسمت مؤلف بعادت معمول خود بمناسبتی به پولیگرات پادشاه ساموس اشاره میکند و سپس بتفصیل به شرح احوال این پادشاه و نقل سرگذشت او میپردازد. قسمت دوم از کتاب سوم از بند ۶۷ شروع و به بند ۱۶۰ خاتمه میابد و اختصاص دارد بشرح چگونگی جلوس داریوش بر اریکه سلطنت و نخستین فتوحات این پادشاه در شهرها و جزایر یونانی سواحل مدیترانه شرقی و طلیعه جنگهای بزرگ ایران و یونان که کمی بعد از بزرگترین حوادث زمان گردید.

خصوصیات قسمت اول از کتاب سوم هردوت

اشاره

قسمت اول از کتاب سوم هردوت (از بند اول تا بند ۶۷) اختصاص دارد بشرح احوال کبوجیه و فتح مصر بدست این پادشاه و شورش بردیای دروغی و سرانجام کار پادشاه هخامنشی. در این بحث مختصر چگونگی تقسیم مطالب این قسمت از کتاب و استمرار موضوعات آن برحسب تقدم و تأخر تاریخی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و سعی خواهد شد تا جائیکه ممکن است منبع اطلاعات هردوت دربار محتویات آن در حدودیکه از اشارات مؤلف یا قرائن و اسناد و مدارک تاریخی دیگر میتوان حدس زد مشخص گردد. اما قبل از شروع این مطلب مناسب آنست که درباره خصوصیات انحصاری کتاب سوم هردوت که شاید بتوان مدعی شد که در دیگر مجلدات تاریخ این مؤلف نظایر آنرا نمیتوان یافت مختصری بحث بمیان آمد.

از نکات مهمی که در این زمینه در کتاب سوم هردوت جلب توجه میکند اینست که مؤلف برخلاف رویه‌ای که در مجلدات بعدی تاریخ خود در پیش گرفته در این قسمت از کتاب خود هرگز سعی نکرده است که شهرها و ممالک یونانی را که از تمدن یونانی برخوردار بوده‌اند از دنیائی که بگفته او «بربر» و «وحشی» بوده است متمایز و با آن قیاس کند.

حتی در جائیکه صحبت از بعضی فتوحات کوچک پادشاهان هخامنشی در سواحل شرقی دریای مدیترانه و جزایر نواحی «یونی» در میان است با اینکه این فتوحات در حقیقت

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۳۹

طلیعه لشگرکشی بزرگ داریوش به شبه جزیره آتیک بوده مؤلف چندان توجهی باین قسمت از معنای مطلب نداشته و فقط بشرح حوادث اکتفاء کرده.

در موقعی که لشگریان کبوجیه بسرزمین مصر وارد میشدند پادشاه هخامنشی قسمت‌هائی از نیروی بری و بحری خود را مأمور کرد کارتاژ یا قرطاجنه را که در آن زمان یکی از بزرگترین کشورهای بحری مدیترانه محسوب میشد تسخیر کنند. اما کارکنان بحریه پارس‌ها اکثرا از فینیقی‌ها بودند و تعداد کثیری از کشتی‌های فینیقی در بحریه ایران بانجام خدمت مشغول بودند. از طرف دیگر فینیقی‌ها با کارتاژیها نسبت پدر و فرزندی داشتند و شهر کارتاژ بر اثر مهاجرت دسته‌ای از فینیقی‌ها بسواحل شمال افریقا تأسیس شده بود. بنابراین جای تعجب نیست که فینیقی‌ها از اطاعت امر پادشاه هخامنشی خودداری کردند و در نتیجه این تمرد لشگرکشی به کارتاژ هرگز عملی نشد. در همین حال پادشاه هخامنشی قسمت مهمی از سپاهیان خود را برای فتح حبشه که در آن زمان سرحد دنیای وقت در جهت افریقا محسوب میشد فرستاد و قسمت دیگر را به سرزمین آمون) Ammon) یا لیبی امروز در مغرب مصر گسیل داشت.

اما در هر دو مورد مورخ یونانی برخلاف عادت و برخلاف رویه معمولی یونانیان از جاه‌طلبی پادشاهان هخامنشی و میل آنها به کشورگشائی صحبت نکرده و فقط در بند ۲۱ در جائیکه پادشاه حبشه خطاب به فرستادگان کبوجیه جاه‌طلبی این پادشاه را تخطئه میکند خواننده بیاد مطالبی میافتد که مورخ در کتاب اول خود از قول تومیریس) Tomyris) ملکه ماساگت‌ها خطاب به کوروش پادشاه هخامنشی نقل کرده (کتاب اول بند ۲۰۶). حتی در مورد فتح مصر نیز مؤلف از میل پادشاه هخامنشی به کشورگشائی سخنی بمیان نیاورده و در توجیه علل این لشگرکشی بیشتر بافسانه‌ها استناد کرده و فقط بذکر این مطلب اکتفا کرده که پادشاه هخامنشی بعلت رفتار ناپسندی که آمازیس پادشاه مصر نسبت باو درپیش گرفته بود از او ناراضی بود. در بین علل دیگری که هردوت برای لشگرکشی کبوجیه به مصر اقامه میکند صرفنظر از نیرنگی که آمازیس

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۰

در مورد دختر خود با او بازی کرده بود تحریکات شخصی خارجی بنام فانس) Phane ?s) جلب توجه میکند که از دیار مصر میگریزد و پادشاه هخامنشی را برای اطفای حس انتقام خود به فتح مصر تشویق میکند (بند ۱ تا ۴) جالب توجه اینست که با اینکه در زمانی که کبوجیه بمصر لشگر میکشید این کشور نیز مانند بسیاری از نواحی سواحل شرقی مدیترانه از تمدن یونانی سیراب و بعبارت دیگر «هلنیزه» شده بود و تعداد کثیری از مهاجرین یونی و یونانی در سواحل مصر مهاجرنشین‌هائی آباد و با رونق تشکیل داده بودند با این حال هردوت ضمن شرح لشگرکشی کبوجیه باین کشور مکرر از سربازان مزدوری صحبت میکند که از نژاد یونانی (ائولی و یونی) بوده‌اند و از زمان کوروش کبیر در سپاه پادشاه هخامنشی اجیر شده و در لشگرکشی به مصر یعنی به کشوری که تا حدی تحت تأثیر تمدن یونان قرار گرفته بود مشارکت داشته‌اند. هردوت دو بار باین مطلب اشاره میکند، یکبار در ابتدای کتاب سوم (بند اول) در جائیکه به بیان لشگرکشی کبوجیه به مصر میپردازد و بار دیگر در ابتدای کتاب سوم (بند اول) در جائیکه پس از متن مفصلی که در سراسر کتاب دوم به بیان احوال مصر اختصاص داده از نو به بیان لشگرکشی پادشاه هخامنشی باین کشور میپردازد. بیان این مطلب باین ترتیب موجب بروز انتقادات شدیدی از طرف نویسندگان و مورخان یونانی نسبت بطرز تاریخ‌نویسی هردوت گردید و او را متهم کردند که اگر مقصود بیان تاریخ پارس بوده که قید مکرر این مطلب (بند اول از کتاب دوم و بند اول و ۲۵ از کتاب سوم) ضرورتی نداشته و اگر مقصود شرح مقدمات جنگهای معروف به مدیک و علل آن بوده که این طرز بیان برخلاف نظر عمومی یونانیان آن زمان بوده، زیرا نشان میدهد که تیراندازان پارسی جنگهای ایران و یونان را در حقیقت از مصر شروع کرده‌اند درحالیکه در همین لشگرکشی تعداد زیادی از مزدوران یونانی با پادشاه هخامنشی همکاری داشته‌اند.

طلیعه جنگهای یونان و پارس

مقصود هردوت از شرح لشگرکشی کبوجیه به مصر در قسمت اول از

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۱

در کتاب سوم بیان مقدمات جنگهای ایران و یونان است و دلیلی که در این مورد میتوان اقامه کرد اینست که مؤلف ضمن شرح تاریخ کبوجیه مکرر به بیان حوادثی پرداخته که در شهرها و جزایر یونان روىداده و ارتباطی چندان با شرح احوال پادشاه هخامنشی نداشته. از این قبیل است قسمت‌هائی که مؤلف به بیان احوال پولیکرات جبار افسانه‌ای ساموس اختصاص داده و بمناسبت آن بار دیگر از مطلب اصلی دور شده و شرح مبسوطی درباره این شخص نقل نموده (بند ۳۹- ۶۰). حال اگر در نظر آوریم که ساموس یکی از بزرگترین جزایر یونان باستان و نخستین جزیره‌ای بود که مورد تعرض داریوش پادشاه بزرگ هخامنشی قرار گرفت (بند ۱۳۹) باین نتیجه میرسیم که شاید در واقع قصد مؤلف از بیان این عبارت معترضه شرح چگونگی پیش‌آمد مقدمات جنگهای ایران و یونان بوده.

اینکه هردوت شرح تاریخ ساموس را ضمن بیان چگونگی لشگرکشی کبوجیه به مصر شروع (بند ۳۹- ۶۰) و سپس بار دیگر در بند ۱۳۹ از آن یاد میکند دلیل بارزی است که قصد او از بیان این مطلب خارج از موضوع شرح مقدمات و موجبات جنگهای ایران و یونان بوده است. دلیل دیگر آن مطلبی است که مؤلف در آغاز بند ۳۹ درجائیکه به بیان تاریخ پولیکرات میپردازد نقل میکند و میگوید.

«درهمان‌حال که کبوجیه در مصر به جنگ مشغول بود اسپارتی‌ها هم بنوبه خود بر ضد پولیکرات به ساموس لشگرکشی کردند.» بی‌تردید توأم بودن این دو واقعه و بیان مطلب باین ترتیب از جانب مؤلف تصادفی نبوده زیرا علت لشگرکشی اسپارتی‌ها به ساموس آن بود که پولیکرات در جواب تقاضای کمک نظامی پادشاه هخامنشی تعدادی از مخالفین خود را به کشتی نشاند و به مصر فرستاد و به پادشاه هخامنشی توصیه کرد که هرگز آنها را مرخص نکند. اما تبعیدیهای ساموس از ماجرا مطلع شدند و قبل از اینکه به سواحل مصر نزدیک شوند شراع کشتی‌های خود را بسوی یونان منحرف کردند و با تمام قوا سعی کردند ساموس را از دست پولیکرات بدرآورند (بند ۴۴- ۴۶ از کتاب سوم). بنابراین اگر سپارت به ساموس لشگر کشید

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۲

علت این واقعه تصادف صرف نبوده بلکه درحقیقت لشگرکشی کبوجیه به مصر موجب حدوث این حادثه تاریخی بوده است. ظن غالب آنست که اگر هردوت شرح احوال ساموس و سرگذشت پولیکرات را در این قسمت از کتاب خود جای داده دلیل روشنی است که روابطه موجود بین این حوادث را درک کرده و سعی داشته تا حدودی که واقعه مصر با جنگهای ایران و یونان مربوط بوده مطلب را بر خواننده روشن سازد.

اما اینکه چرا خود صریحا باین مطلب اشاره نکرده علت آنست که هردوت در نویسندگی چنین عادتی نداشته و همه‌جا مطالبی را که بهم مربوط بوده بصورت عبارات معترضه و بی‌ایجاد رابطه بین آنها بیان کرده. بعلاوه احتمال میرود مؤلف این قسمت از کتاب دوم را تحت عنوان تاریخ پولیکرات جداگانه تهیه کرده و بعدا آنرا درین قسمت از تاریخ خود جای داده و فراموش کرده که از لحاظ تلفیق عبارات و حفظ استمرار مطلت توجیهی برای آن بیابد.

تسخیر مصر (از بند ۱ تا ۲۹)

بند ۱ تا ۴ از کتاب سوم اختصاص دارد به بیان عللی که موجب لشگرکشی کبوجیه به مصر شد. بند ۴ تا ۹ اختصاص دارد بشرح تهیه مقدمات این لشگرکشی. در بند ۱۰ تا ۱۳ شکست مصریها و تسخیر این کشور بدست پادشاه هخامنشی شرح داده شده و بند ۱۳ به بیان چگونگی تسلیم اقوام مجاور مصر (ساکنان لیبی و سیرن) اختصاص دارد.

بند ۱۴ و ۱۵ اختصاص دارد بشرح رفتار پارس‌ها نسبت به پسامنیت پادشاه مخلوع مصر. داستان انتقام کبوجیه از جسد آمازیس در بند ۱۶ شرح داده شده. بند ۱۷ اختصاص دارد به بیان لشگرکشی پادشاه هخامنشی به قرطاجنه و حبشه و آمون. در بند ۱۹ شرح داده شده که چگونه و بچه علت از ادامه لشگرکشی به قرطاجنه صرفنظر شد و در بند ۲۰ تا ۲۴ از مأموریت مردان ماهیخواری گفتگو شده که به ایختیوفاژ) Iehthyophages) معروف بودند و برسالت بنزد پادشاه حبشه رفتند. بند ۲۵ بشرح چگونگی جنگ آمون اختصاص دارد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۳

جنون و مرگ کبوجیه (از بند ۲۷ تا ۶۶)

در دنباله مطلب از بند ۲۷ تا ۲۹ درباره بازگشت کبوجه به مصر و قتل گاو آپیس سخن گفته شده و بند ۳۰ اختصاص دارد بشرح شدت یافتن جنون پادشاه و نتایج قتل گاو آپیس و جنایاتی که پادشاه فاتح پس از این واقعه مرتکب شد و قتل برادرش بردیا. بند ۳۱ و ۳۳ اختصاص دارد شده قتل یکی از خواهران پادشاه که بعقد ازدواج او درآمده و پادشاه را نسبت به قتل برد یا ملامت کرده بود. بند ۳۴ و ۳۵ اختصاص دارد بشرح چگونگی قتل فرزند پرگزاسپ«۱») Prexaspe) و تعداد دیگری از نجیب‌زادگان پارسی. در بند ۳۶ شرح داده شده که چگونه پادشاه هخامنشی از خرده‌گیری کرزوس پادشاه مخلوع لیدی بخشم آمد و تصمیم گرفت او را بدست خود بقتل رساند ولی بعلت فرار کرزوس نیت او اجرا نشد.

در بند ۳۷ به تظاهرات خصمانه پادشاه نسبت به معتقدات مذهبی مصریان اشاره شده و در بند ۶۱ بتفصیل از شورش پاتیزتیس) Patizeithes) و قیام بردیای مجوس بتخت سلطنت پارس یاد شده. در بند ۶۲ و ۶۳ کبوجیه در حال یأس و حرمان متوجه میشود که خوابی که موجب قتل بردیا شده تحقق یافته و او بی‌جهت برادر بیگناه خود را بقتل رسانیده. در بند ۶۴ شرح داده میشود که چگونه پادشاه هخامنشی در این وضع بحرانی سهوا خود را مجروح میکند. در بند ۶۵ کبوجیه بر سران سپاه خود فاش میکند که چگونه پنهانی برادر خود را بیگناه بقتل رسانیده و کسی که امروز مدعی است بردیای واقعی است شیادی است که از این راز باخبر بوده. بند ۶۶ و آخرین بند قسمت اول از کتاب سوم اختصاص دارد بشرح چگونگی مرگ کبوجیه پادشاه هخامنشی.

شیوه نگارش

قسمت اول از کتاب سوم هردوت از حیث رعایت تقدم و تأخر حوادث و طرز بیان مؤلف

---

(۱) پرگزاسپ) Prexaspe) از بزرگ‌زادگان پارسی است که کبوجیه در موقع لشگرکشی بمصر او را مأمور قتل برادر خود بردیا نمود. پراگزاسپ بردیا را پنهانی بقتل رسانید ولی طولی نکشید که فرزند خود او بازیچه جنون پادشاه قرار گرفت و در برابر چشمان پدر از خدنگ کمان او بقتل رسید (بند ۳۴ و ۳۵)

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۴

و استمرار وقایع قابل ستایش است و نشان میدهد که مؤلف برخلاف رویه‌ای که در چند مورد در جلد اول و دوم درپیش گرفته افکار و اطلاعات خود را منظم کرده و برعایت تقدم و تأخر حوادث اهمیت فراوان داده و همین امر زیبائی و شیوائی خاص بتاریخ او داده.

در این قسمت هردوت کبوجیه را بصورت قهرمان داستان تأثرآوری مجسم میکند که پی‌درپی مرتکب خطاهائی فاحش میشود تا جائیکه سرانجام در زیر بار خطاهای سنگین گذشته و جنون روزافزون خود چشم از جهان می‌بندد. اما دراینکه شخصیت کبوجیه واقعا آنچنان بوده است که هردوت معرفی میکند تردید است. درباره این مطلب بعدا بتفصیل گفتگو خواهد شد ولی آنچه در این مقام باید مورد توجه قرار گیرد اینست که هردوت همانطور که گفته شد ترتیب بیان وقایع را برحسب تاریخ رویداد آنها رعایت کرده و از این حیث مطالعه تاریخ او بر خواننده شیوا و گوارا است. با این حال از این حیث نیز مؤلف دچار اشتباهاتی شده است که ذکر آن در این مقام بی‌فایده نیست. از این جمله قتل بردیا و خواهر کبوجیه است که بعد از لشگرکشی به حبشه و پس از قتل گاو آپیس نقل شده درحالیکه قتل بردیا حتی قبل از شروع لشگرکشی به مصر اتفاق افتاده و این مطلب در بند ۱۰ کتیبه بیستون از قول داریوش صریحا چنین نقل شده و تردیدی در آن نمیتوان داشت. همچنین حادثه ناشی از طرز رفتار پادشاه با زوجه و خواهر خود (که او را بعلت قتل برادر مورد سرزنش قرار داده بود) باید قاعده هنگام پیشروی سپاه بسوی جنوب مصر پیش آمده باشد و دلیلی که بر این امر میتوان اقامه کرد اینست که استرابون در بند ۱ از جزوه هفدهم کتاب خود مدعی است که کبوجیه شهر مروئه) Me ?roe ?e) را بنام یکی از خواهران یا زنان خود که در این محل درگذشت مروئه نامید.

هردوت این دو واقعه را که مدتها قبل از جنون کبوجیه اتفاق افتاده بود در جائی نقل کرده که سخن از شدت یافتن بیماری روحی پادشاه هخامنشی درمیان است.

این اشتباه را باید به بی‌اطلاعی هردوت نسبت داد یا تصور کرد که چون درباره

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۵

بسیاری از این مطالب در مصر کسب خبر کرده مصریان وقایع را بی‌قید تاریخ دقیق برای او نقل کرده‌اند و سپس او خود ترتیبی را که بنظرش منطقی آمده رعایت کرده. اما در متن کتاب مطالبی از قول مؤلف مشاهده میشود که قاعده باید نشانه اختلاف عقیده او در این زمینه با مصریان باشد. مثلا در بند ۳۰ مؤلف مدعی است که کبوجیه هرگز عقل درستی نداشته و در بند ۳۳ گفته است که اختلال فکری او از یک بیماری ارثی ناشی بوده: «معروف است که کبوجیه از زمان تولد ناراحتی شدیدی داشته که برخی آنرا صرع و بیماری روحی مینامند ....»

درحالیکه مصریان مدعی هستند که جنون کبوجیه انتقام الهی بود و پس از بی‌احترامی به گاو آپیس و قتل این خدای مقدس بر او نازل گردید. و برای اثبات همین عقیده است که مصریان در ذکر حوادث تاریخی این زمان ترتیب رعایت واقعی وقایع را نکرده‌اند و قتل بردیا و خواهر کبوجیه را که قبل از این واقعه اتفاق افتاده مصادف با این زمان دانسته‌اند. ترتیبی که هردوت در بیان سوانح تاریخ کبوجیه اتخاذ کرده و آنها را یکی پس از دیگری پس از واقعه قتل آپیس شرح داده حکایت کامل دارد از اینکه مؤلف در قضاوت درباره این حوادث تحت تأثیر کامل راهنمایان مصری خود قرار گرفته و از اعمال ناپسند و جنایات کبوجیه بترتیبی یاد کرده که مبین آنست که قصد او نشان دادن چگونگی افزایش بحران روحی پادشاه پس از واقعه آپیس بوده است. قبل از همه واقعه قتل بردیا نقل شده که تا حدی میتوان آنرا دفاع مشروع دانست بخصوص که کبوجیه بدست خود مرتکب این عمل نشده و با پنهان کردن آن رعایت احساسات عمومی را کرده بود. پس از آن واقعه قتل خواهر او که در عین‌حال زوجه او نیز بوده نقل شده. گناه او این بود که او را نسبت به قتل برادر ملامت کرده بود. این واقعه نیز ظاهرا جنبه خانوادگی داشت؛ اما قتل پسر پرگزاسپ که پادشاه بدست خود مرتکب شد و قتل کرزوس که بازهم پادشاه شخصا قصد آنرا کرد و همچنین رفتار ناشایستی که نسبت به سران پارس درپیش گرفت و قتل فجیع تعدادی از آنها

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۶

کاملا نشان میداد که پادشاه پارس در سراشیبی سقوط قرار گرفته و بسرعت بسوی سرنوشتی که انتقام الهی برای او تعیین کرده بود میشتافت. تمام این جنایات که با بیرحمی و سنگدلی و حق ناشناسی توأم بود برخلاف قتل بردیا اشکارا و در نظر عام انجام میگرفت. گوئی دیگر پادشاه هخامنشی بدرجه‌ای از انحطاط روحی رسیده بود که چندان بتاثیر این اقدامات ناپسند در سران پارس اهمیت نمیداد. این طرز بیان مطلب نشان میدهد که مؤلف بدرجه‌ای قابل توجه تحت تاثیر قضاوت مصاحبین مصری خود قرار

گرفته و درباره شخصیت پادشاه هخامنشی از دریچه فکر آنها قضاوت کرده بحدی که امر برخود او نیز مشتبه گردیده و تصور کرده که شکست‌ها و ناکامی‌های این پادشاه واقعا نتیجه نفرین خداوند مصریان بوده درحالیکه بعضی از این وقایع قبل از حادثه قتل آپیس اتفاق افتاده، از این قبیل است نقشه لشگرکشی به قرطاجنه که با شکست مواجه گردید (بند ۱۹)، لشگرکشی به حبشه که بنوبه خود با ناکامی روبرو و موجب اتلاف تعداد کثیری از سپاهیان پادشاه شد (بند ۲۵)، لشگرکشی به آمون که با چنان شکستی مواجه گردید که تا آن زمان در تاریخ جهان بیسابقه بوده چه بطوریکه مصریان نقل میکنند و هردوت نیز مطلب را از قول آنان نقل کرده طوفانی از شن در صحرای سوزان مصر سپاهیان پارس را در زیر خروارها ریگ سوزان مدفون کرد بقسمی که حتی یک تن از آنها نجات نیافتند و بهمین جهت هیچکس ندانست پارس‌ها در این دریای بیکران چه شدند و چه سرنوشتی یافتند و مطلبی هم که هردوت در این‌باره نقل کرده از قول مصریان است (بند ۲۶).

مطالب خارج از موضوع

یکی از خصوصیات تاریخ‌نویسی هردوت اینست که ضمن بیان یک مطلب بآسانی از موضوع خارج میشود و وقتی بمناسبت مطلبی از شخصی یا محلی یا چیزی صحبت میکند مطلب اصلی را ناتمام میگذارد و بتفصیل بشرح موضوع فرعی میپردازد و سر-انجام آن عبارت را بآخر عبارت اصلی متصل میکند. این عبارت معترضه گاه بدرجه‌ای

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۷

و طولانی میشود که خواننده رشته مطلب را از دست میدهد و از خود سئوال میکند که آیا حقیقهٔ هردوت از مطلب دور نیفتاده و ختام مطلب اصلی را فراموش نکرده است.

از این قبیل است مطالب خارج از موضوعی که درباره مسائل مختلف زیر نقل گردیده:

وصف سرزمین حبشه

شرح لشگرکشی کبوجیه به مصر در حقیقت از آغاز کتاب دوم شروع میشود ولی همینکه مؤلف بذکر این خبر میپردازد از موضوع اصلی خارج میشود و شرح مبسوطی درباره اوضاع مصر و تاریخ این کشور نقل میکند که سراسر کتاب دوم را شامل میشود. اما هردوت باین عبارت معترضه اکتفا نکرده و در کتاب سوم نیز که بار دیگر بشرح چگونگی لشگرکشی کبوجیه میپردازد مکرر از موضوع اصلی خارج میشود و بذکر حواشی و مطالب خارج از موضوع میپردازد. مثلا در جائی که از لشگر- کشی پادشاه هخامنشی به حبشه صحبت میکند، از رسولانی سخن میگوید که کبوجیه بدربار پادشاه حبشیان فرستاد. تا این‌جا شرح وقایع بطور عادی پیش میرود. اما همینکه باین مطلب میرسیم مؤلف اضافه میکند که این رسولان علاوه بر مأموریتی که نزد پادشاه حبشیان داشتند میبایستی درباره اوضاع این کشور نیز خبرچینی کنند و بخصوص درباره «خوان آفتاب» که درباره آن افسانه‌های زیادی بر سر زبانها بود اطلاعاتی بدست آورند (بند ۱۷). و همینکه صحبت از «خوان آفتاب» بمیان میآید مؤلف از فرصت استفاده میکند و مدتی درباره شگفتی‌های سرزمین حبشه و عجایب آن و «خوان آفتاب» سخن میگوید. قبل از آن نیز این ترتیب نگارش مکرر تکرار شده است. مثلا در بند ۵ در جائی که مؤلف از مذاکرات پادشاه هخامنشی با پادشاه عربستان سخن میگوید برای اینکه نشان دهد بچه دلیل پادشاه هخامنشی از پادشاه عربستان تقاضای عبور کرد بشرح احوال مللی میپردازد که در سراسر سواحل دریای مدیترانه تا ساحل مصر بر سر راه او قرار گرفته و حایلی بین پادشاه هخامنشی و مصر ایجاد کرده بودند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۸

موارد دیگر

در جای دیگر وقتی صحبت از وفای بعهد اعراب درمیان است (بند ۸) مؤلف از فرصت استفاده میکند و شرح مبسوطی درباره تشریفات مذهبی اعراب و طرز سوگند خوردن و خدایانی که بنام آنها سوگند یاد میکرده‌اند نقل میکند. همچنین در جائی که هردوت ضمن بیان موجبات لشگرکشی به مصر میکوشد عقیده مصریان را نسبت باین موضوع غیرقابل قبول جلوه دهد برای استدلال نظر خود از مطلب اصلی دور میشود و مدتی درباره چگونگی قوانین وراثت سلطنت در خاندان هخامنشی سخن میگوید (بند ۲). همچنین در جائی که صحبت از سرنوشت پسامنیت)Psame ?nite(پادشاه مخلوع مصر درمیان است برای اثبات این امر که اگر او بر ضد پارس‌ها توطئه نمیکرد میتوانست سلطنت مصر را از آنها باز گیرد شرح مفصلی با ذکر مثال درباره روابط پادشاهان فاتح پارس با سلاطین مغلوب نقل میکند (بند ۱۵). همچنین است مطالب دیگر از قبیل مشخصات گاو آپیس که در بند ۲۸ نقل شده و بارانی که بطور غیر عادی.

در زمان سلطنت پسامنیت در شهر تب)The ?bes(بارید و موجب شگفت و تعجب اهالی شد و هردوت تلویحا آنرا حمل بربدبختی بزرگی میکند که در آینده‌ای نزدیک بر پادشاه روی خواهد آورد (بند ۱۰). همچنین است مطلبی که درباره اهالی قبرس در بند ۱۹ نقل شده و مؤلف مدعی است که اینها نیز مانند فینیقی‌ها داوطلبانه خدمت در سپاه پارس را پذیرفته بودند و همچنین مطلبی که طی یک عبارت کوتاه در بند ۲۶ نقل شده و حکایت از آن دارد که اهالی شهر مصری او آزی)Oasis(در اصل از اهل جزیره ساموس بوده‌اند. مطالبی نیز که مؤلف در بند ۶ و ۱۲ درباره مشاهدات و مسموعات خود از صحنه جنگ پلوز)Peluse(و پاپرمیس)Papre ?mis(و اختلاف جمجمه‌های کشته‌شدگان مصری و پارسی نقل میکند بکلی از موضوع خارج است. هردوت مدعی است که جمجمه‌های کشته‌شدگان این دو جنگ را که در محل بطور مجزا انباشته شده بوده خود بچشم دیده و با ضربه کلوخ استحکام آنها را پس از گذشت زمان آزمایش

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۴۹

کرده و باین نتیجه رسیده که جمجمه کشته‌های مصری از جمجمه کشته‌های پارسی محکم‌تر بود، و علت آنرا آفتاب سوزانی میداند که بر مغز مصریان میتابیده.

در همین مقام هردوت مدعی است که بچشم خود دیده است که عبور از صحرای بین مصر و سوریه که در زمان کبوجیه بعلت خشگی و بی‌آبی امری دشوار بود در زمانیکه او در مصر بسیاحت مشغول بوده بعلت وسائلی که پارس‌ها در طول راه تعبیه کرده بودند کار بسیار آسانی شده بود. و برای توضیح بیشتر مطلب مؤلف شرح مفصلی درباره طرز پرکردن آب انبارها و خزائن نقل میکند. در حالیکه نه مطلب اولی و نه این توضیح دومی هیچیک برای درک مطلبی که مؤلف به بیان آن مشغول بوده لازم بنظر نمیرسد.

درباره جنون کبوجیه هردوت دو روایت نقل کرده که یکی از منابع مصری سرچشمه گرفته و دیگری نتیجه استنباط شخصی مؤلف است. اما یکی از این دو روایت را در بند ۳۰ و دیگری را در بند ۳۳ نقل کرده، در حالیکه مناسب‌تر آن بود که هردوی این روایات را در یک بند نقل میکرد که استمرار مطلب در ذهن خواننده از بین نرود.

اما مطلبی که مؤلف بعنوان دلیل برای اثبات جنون کبوجیه نقل کرده بسیار شگفت‌آور است، چه هردوت در بند ۳۸ مدعی است که «بعقیده من از هر حیث مسلم است که کبوجیه دچار دیوانگی شدیدی بود زیرا اگر چنین نبود امور مقدسی را که با سنن و عادات مسجل گردیده تمسخر نمیکرد ...» این استدلال بسیار ضعیف بنظر میرسد، زیرا اگر پادشاهی نسبت به مقدسات ملل مغلوب رفتاری ناهنجار درپیش گیرد این رفتار او را میتوان حمل بر بی‌سیاستی و بی‌تدبیری کرد، اما نمیتوان دلیل کافی بر دیوانگی او دانست.

حوادث یونان

از بند ۳۹ تا ۶۰ اختصاص دارد بشرح وقایعی که مقارن با لشگرکشی کبوجیه به مصر در یونان اتفاق افتاده. در آغاز بند ۳۹ در جائیکه مطلب شروع میشود مؤلف بخوانندگان وعده میدهد که اکنون میخواهد درباره جنگی صحبت کند که مقارن

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۰

با لشگرکشی پادشاه پارس به مصر بین اهالی اسپارت و پولیکرات فرمانروای جزیره ساموس رویداده. اما در بند ۴۴ دیگر صحبتی از این جنگ درمیان نیست و باز هردوت بعادت معمول خود از مطلب دور افتاده و در بند ۴۴ تا ۴۷ بشرح مطالبی پرداخته که شاید بتصور او از موجبات بروز این جنگ بوده است. پولیکرات حکمران مستبد ساموس تعدادی از مخالفان خود را در کشتی قرار میدهد و بعنوان کمک به سپاه کبوجیه به مصر روانه میکند. اما این تبعیدی‌ها از واقع امر مطلع میشوند و قبل از آنکه بسواحل مصر نزدیک شوند بر ضد پولیکرات قیام میکنند و از اهالی اسپارت کمک میطلبند و اهالی اسپارت نیز دعوت آنها را میپذیرد. بقیه ماجرای اصلی که مؤلف در آغاز بند ۳۹ وعده نقل آنرا داده (حمله اهالی اسپارت به جزیره ساموس، پیروزی پولیکرات و عقب‌نشینی اسپارتی‌ها) در بند ۵۴ تا ۵۶ نقل شده. در فاصله بین بند ۳۹ و ۵۶ که مؤلف باید قاعدهٔ بذکر وقایع مربوط به جنگ اسپارت و پولیکرات اکتفا کند، باز بعادت همیشگی شرح مفصلی درباره مطالبی نقل شده که بمناسبتی به موضوع اصلی مربوط بوده. در بند ۳۹ تا ۴۰ مؤلف سعی کرده درباره رجال و شخصیت‌هائی که تاکنون صحبتی از آنها درمیان نبوده و برای اولین بار نام آنها را در کتاب خود میبرد مطالبی نقل کند. در این زمینه شرح مختصری درباره پولیکرات و سعادت و خوشبختی او و حوادث مهمی که تا زمان حمله اسپارتی‌ها بر او گذشته نقل میکند و در بند ۶۰ نیز شرحی درباره آثار و بناهای تاریخی ساموس بیان میکند.

در بند ۵۷ تا ۵۹ هردوت از سرنوشت شورشی‌های ساموس در موقعی که اسپارتی‌ها آنها را بحال خود رها کرده بودند صحبت میکند و همانطور که در بند ۱۶۵ تا ۱۶۷ از کتاب اول خود اهالی فوسه را از موقعی که در برابر سپاهیان پارس بدریا پناهنده شده بودند تا موقعی که در قسمتی از سواحل مدیترانه موطن و مسکن بی‌دردسری یافتند قدم‌بقدم همراهی میکند. در این مورد نیز به بیان شکست شورشی‌های ساموس اکتفا نکرده و از سرگردانی‌های آنها در دریای مدیترانه نیز سخن گفته. در تمام قسمتی

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۱

که هردوت به بیان ماجرای جنگ اسپارتی‌ها با پولیکرات مشغول بوده از اینگونه عبارات معترضه و مطالت خارج از موضوع در نوشته‌های او زیاد میتوان یافت. اما باید تصدیق کرد که ذکر این مطالب چندان خواننده را از مطلب اصلی دور نمیکند و شاید تأثیر قابل توجهی هم در فهم مطلب و تجسم کامل سلسله زنجیر وقایع نداشته باشد.

افسانه لیکوفورن

در پایان بند ۴۹ نیز هردوت از یک فرصت مناسب استفاده کرده تا اطلاعات مفصلی را که درباره روابط پریاندر و پسرش لیکوفورن)Licophorne(و داستان اختلاف آنها بدست آورده برای خوانندگان نقل کند.

مؤلف قبلا اشاره کرده بود که اختلاف اهالی کورنت با اهالی ساموس بر سر رفتاری بود که آنها نسبت به جوانان کورسیر در پیش گرفته بودند. در این مقام مؤلف برای خوانندگان نقل میکند که بچه دلیل اهالی کورنت با اهالی کورسیر اختلاف داشته‌اند و اضافه میکند که علت این اختلاف رفتاری بوده است که در گذشته اهالی کورسیر نسبت به اهالی کورنت در پیش گرفته بوده‌اند. هردوت همین اشاره مختصر را فرصتی مناسب دانسته و مدتی به بیان این ماجرا میپردازد. مطلب اصلی کاملا روشن است:

علت اینکه اهالی کورنت بجنگ اهالی ساموس رفته بودند این بود که اهالی ساموس جوانان کورسیر را که کورنتی‌ها باسارت به لیدی میبردند آزاد کرده بودند و علت اینکه اهالی کورنت با جوانان کورسیر چنین رفتار کرده بودند این بود که آنها لیکوفورن فرزند پریاندر را کشته بودند. برای توضیح این مطلب که بهمین مختصر ممکن بود شرح داده شود هردوت از فرصت استفاده کرده و در بند ۵۰ تا ۵۴ شرح مفصلی درباره داستان این پدر و فرزند نقل میکند که بکلی خارج از موضوع است. شاید علت این امر آن باشد که هردوت در ضمن تحقیق درباره پریاندر اطلاعات مفصلی در این زمینه بدست آورده و دریغش آمده است که در جائی از آن سخن نگفته باشد؛ و چون در تاریخ کبوجیه فرصت این هنرنمائی را نیافته از این رهگذر استفاده کرده و بعنوان ذکر علت اختلاف اهالی کورنت با اهالی کورسیر به بیان آن پرداخته. دلیلی که بر صحت این فرض میتوان اقامه کرد

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۲

اینست که اطلاعاتی را که مؤلف درباره این اشخاص بدست آورده قبلا در قسمت‌هائی از کتاب اول و دوم و سوم نیز بمناسبتی مورد استفاده قرار داده است:

در بند ۲۰ از کتاب اول از پریاندر بعنوان مشاور تراسیبول)Thracybule(و در بند ۲۳ و ۲۴ بعنوان میزبان و انتقام‌گیرنده آریون)Arion(سخن میگوید؛ در حالیکه در بند ۹۲ از کتاب پنجم ویرا بصورت یک جبار حاکم و منفور خاص و عام جلوه میدهد. شاید بهمین جهت است که خوانندگان کنجکاو میتوانند با استفاده از مجلدات تاریخ هردوت درباره بسیاری از رجال و شخصیت‌های باستان اطلاعات جامعی بدست آورند ولی هرگز نمیتوانند بگفته‌های مورخ در یکی از مجلدات آن اکتفا کنند.

منابع قسمت اول از کتاب سوم

هردوت برای جمع‌آوری و تهیه مطالب قسمت اول از کتاب سوم خود ضمن سفر بزرگی که در خاورمیانه در پیش گرفت از منابع و مآخذ متعددی استفاده کرده که بیشتر آنها غیر ایرانی بوده. و از جمله با مصریان و اهالی ساموس و یونان و ساکنان شهرها و بنادر سواحل دریای اژه مصاحبت کرده و قسمت‌های مهمی از اطلاعات خود را باتکای گفته‌های آنان تحریر کرده:

منابع مصری

نخستین سؤالی که در این مورد مطرح میشود اینست که هردوت برای جمع‌آوری مطالبی که در کتاب سوم درباره کبوجیه نقل کرده به چه منابعی مراجعه کرده و صحت یا سقم مطالب نقل شده با درنظر گرفتن این منابع تا چه اندازه مورد یقین میباشد.

نظری بآنچه هردوت درباره پادشاه هخامنشی نقل کرده نشان میدهد که مؤلف در درجه اول بسیاری از اطلاعات خود را ضمن سفری که به مصر نموده در آن محل جمع‌آوری کرده و آنچه را هم که باستناد گفته‌های یونانیان نقل کرده غالبا از دهان یونانیانی شنیده که در مصر مقیم بوده‌اند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۳

در جریان لشگرکشی به مصر دو واقعه جلب توجه میکند که هردو با یونان باستان ارتباط دارد. این دو واقعه یکی قتل فرزندان فانس)Phane ?s(یونانی الاصل است که قبل از جنگ پلوزروی داده (بند ۱۱) و دیگری قتل فرستادگان می‌تی‌لن)Mytile ?ne(است که در ممفیس اتفاق افتاد (بند ۱۳). خاطره این دو واقعه را یونانیان شهر نوکراتیس)Naucratis(که مهم‌ترین مهاجرنشین یونانی در سرزمین مصر بوده و هردوت خود بدان سفر کرده هرگز فراموش نکرده بوده‌اند و احتمال زیاد میرود که مؤلف جزئیات این ماجرا را از دهان راهنمایان یونانی خود در این شهر شنیده باشد.

همچنین است مطالبی که در بند ۲۵ درباره مزدوران یونانی سپاه پارس نقل شده.

هردوت مدعی است که کبوجیه این مزدوران را اجیر کرده بود تا بکمک آنها به کارتاژ حمله کند، اما چون این نقشه عملی نشد آنها را مرخص کرد (بند ۱۹).

مطالبی نیز که مؤلف از بند ۵ ببعد نقل میکند بی‌تردید از دهان مهاجرین یونانی نوکراتیس شنیده و شاید ضمن تحقیق آن چیزهائی در محل نیز بچشم دیده باشد.

مثلا- آنچه درباره خمره‌های شراب که از یونان به نوکراتیس میرسید نقل کرده باحتمال زیاد خود شاهد آن در این شهر بوده و بر سبیل قیاس آنرا بگذشته نیز تعمیم داده. مطالبی که در بند ۹ درباره چگونگی عبور کبوجیه از صحرای بی‌آب سینا نقل شده و همچنین طریقه آب‌انبارسازی پارس‌ها در طول راه فلسطین به مصر نیز از مطالبی است که قطعا مهاجرنشینان نوکراتیس برای او نقل و وضع این صحرا را قبل از آنکه آب‌انبارهای پارسی در آن ساخته شده باشد برای او تشریح کرده‌اند.

در بسیاری از موارد مؤلف خود صریحا اعتراف میکند که اطلاعاتی که نقل کرده از دهان مصریان شنیده.

صحت این گفتار مؤلف از آنجا معلوم میشود که مطالبی که وی درباره لشگرکشی کبوجیه به مصر نقل کرده اصولا تحت تأثیر احساسات ملی مصریان قرار گرفته و شاید باین‌جهت است که در پاره‌ای از موارد هردوت و مصریانی که منبع اطلاعات او بوده‌اند مدعی شده‌اند که کبوجیه از یک شاهزاده خانم مصری که در حرمسرای

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۴

کوروش میزیسته بدنیا آمده و بنابراین اصولا مصری بوده و فتوحات او در حکم فتوحات مصریان است (بند ۲). ولی مصریان در بسیاری از موارد دیگر تحت تأثیر احساسات واقعی نسبت به فاتح کشور خود قضاوت خوبی نکرده‌اند و هردوت نیز این قضاوت را عینا در کتاب سوم خود نقل کرده. از این قبیل است جواب پسامنیت)Psame ?nite(به کبوجیه و شکنجه‌های روحی که این پادشاه متحمل شد (بند ۱۴)؛ جنون پادشاه پارس که نوعی انتقام الهی جلوه داده شده و در نتیجه ضربتی که پادشاه بر پیکر گاو مقدس مصریان نواخت روزبروز شدت یافت (بند ۳۰ و ۳۳)؛ قتل زوجه و خواهر پادشاه که مؤلف خود صریحا مصری بودن منبع یکی از دو روایتی را که در این مورد نقل میکند تأیید کرده (بند ۳۲).

افسانه مومیائی آمازیس

در بسیاری از موارد دیگر که مؤلف صریحا ذکری از مصری بودن منبع اطلاعات خود نکرده برداشت مطلب و نوع خبر طوری است که نشان میدهد باحتمال قریب بیقین منبع آن مصری بوده است. مثلا در بند ۱۶ هردوت مدعی است که غیبگوی معبدی آمازیس را از سرنوشتی که پس از مرگ در انتظار او بود مطلع کرده بود و بهمین جهت پس از آنکه مقبره باشکوهی برای خود بنا کرد جنازه مردی را که باو شباهت کامل داشت در قبر اصلی جای داد و امر کرد جنازه خود او را پس از مرگ در کنار یکی از درهای ورودی مقبره دفن کنند. وقتی بامر کبوجیه قبر آمازیس را شکافتند و جسد مومیائی شده او را شکنجه دادند و اهانت کردند، در حقیقت آمازیس آرام و آسوده در کنج آرامگاه خود آرمیده بود و پارس‌ها حتی ندانستند که با جنازه‌ای غیر از جنازه آمازیس سروکار دارند. تردیدی نیست که این خبر از مصریانی سرچشمه گرفته که بعلت احساسات ملی خود نخواسته‌اند قبول کنند که با جنازه پادشاه آنها چنین زننده و ناهنجار رفتار شده باشد (بند ۱۶)؛ همچنین است در موردی که اهالی تب مدعی شده‌اند که در سرزمین آنها هرگز باران نمیبارد ولی در سالی که لشگرکشی کبوجیه به مصر رویداد بارانی سیل‌آسا در این شهر باریدن گرفت و این باران را نشانه اعلام خطر از جانب

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۵

خداوندان تلقی کرده‌اند (بند ۱۰)؛ و همچنین است مطالبی که درباره رفتار پادشاه پارس نسبت به خدای مصریان نقل شده که بی‌تردید خالی از اغراق نیست و اگر هم مبالغه‌ای در آن شده باشد از جانب مصریانی است که راهنمای هردوت بوده‌اند (بند ۲۹ و ۳۷).

واقعه قتل آپیس

علاوه بر مطالبی که مؤلف صریحا مصری بودن منبع خبر آنها را تأیید کرده و مطالبی که نوع خبر مصری بودن منبع آنرا آشکار میکند مطالب دیگری نیز میتوان یافت که احتمال میرود از منبعی مصری سرچشمه گرفته باشد. از این قبیل است موضوع بند ۶۴ که حکایت از آن دارد که هنگامی که کبوجیه از شهر بوتو)Bouto(میگذشت غیبگوی معروف این شهر مقدس باو خبر داد که او در شهری بنام اکباتان خواهد مرد و اتفاقا کبوجیه در شهری بهمین نام در سوریه در گذشت در حالیکه تصور میکرد مقصود آن غیبگو از اکباتان شهری است بهمین نام که پایتخت دولت ماد بوده است. و علت مرگ پادشاه این بود که همان خنجر که گاو مقدس آپیس را با آن مجروح کرده بود از کمر او جدا شد و بهمان نقطه‌ای از رانش اصابت کرد که گاو آپیس را از آن نقطه مجروح کرده بود. تردیدی نیست که موضوع پیشگوئی غیبگویان معابد از موضوعاتی است که غالبا از فکر یونانی تراوش میکند و همیشه منبعی یونانی داشته زیرا مصریان کمتر به پیشگوئی غیبگویان معابد توجه داشته‌اند. همچنین محتمل است در این مورد نیز یونانیان مقیم مصر که تعداد آنها نسبهٔ زیاد بوده است در دادن اینگونه خبرها به مؤلف با مصریان همکاری کرده باشند و مطالبی که در بند ۶۴ درباره غیبگوی بوتو و سرگذشت کبوجیه در شهر مجهول اکباتان نقل شده نتیجه خبرگیری از مصریان و یونانیان مقیم مصر بوده باشد.

تردیدی نیست که مصریان زمان هردوت که بازماندگان مصریان زمان کبوجیه بوده‌اند نسبت باین فاتح پارسی که برخلاف پدر

رفتاری چندان پسندیده در مصر از خود نشان نداده بود بنظر حقدو کینه مینگریستند و شاید بهمین جهت در نقل این قبیل اخبار تا جائیکه توانسته‌اند مبالغه کرده‌اند. و نیز تردیدی نیست که کبوجیه با خدای مصریان

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۶

رفتاری قابل ستایش در پیش نگرفت، اما قابل قبول نیست که پادشاه هخامنشی و فرزند کوروش آنطور که در بند ۲۹ نقل شده خدای مصریان را تحقیر و توهین کرده باشد.

دلیل این مدعا سنگ نوشته‌ایست که در موزه لوور پاریس موجود است و مربوط است بزندگانی آپیس گاو مقدس مصریان. مطالعاتی که اخیرا بر روی این سنگ‌نوشته انجام گرفته نشان میدهد که در موقعی که آپیس بدست کبوجیه کشته شد سالها از زمان ظهور او میگذشت، در حالیکه هردوت مدعی است که مردم مصر همان روز آپیس تازه‌ای یافته و یافتن این خدای جدید را جشن گرفته بودند و همین جشن و شادی موجب خشم و غضب کبوجیه گردید، زیرا تصور کرد که مردم مصر او را که بتازگی از حبشه بازگشته بود بعلت ناکامی‌هائی که در لشگرکشی باین سرزمین متحمل شده بود مسخره میکنند و از شکست‌های او شاد میباشند. دلیل دیگر این مطلب سندی است آرامی از پاپیروس که در الفانتین مصر (آسوان امروز) بدست آمده و متعلق بسال ۴۰۷ قبل از میلاد میباشد و بحکایت آن بسیاری از معابد مصریان در زمان کبوجیه ویران شد. باستناد این سند و اشاره‌ای که هردوت خود در بند ۱۵ نموده میتوان حدس زد که این رفتار پادشاه هخامنشی نتیجه شورش واقعی مردم مصر برضد پادشاه پارس بوده نه اشتباه کبوجیه. وقتی فاتح جنگ پلوز و اهانت‌کننده خدای مصریان این‌چنین در کتاب هردوت توصیف شده باشد تردیدی نمیتوان داشت که مؤلف تحت تأثیر کامل منابع مصری قرار گرفته و قسمت عمده وقایع را از دریچه چشم مصریان قضاوت کرده است.

عقیده پارسها درباره کبوجیه

نباید تصور کرد که شخصیت غیر قابل ستایشی که از پادشاه پارس در کتاب دوم هردوت مجسم گردیده منحصرا نتیجه دروغ‌پردازیهای مصریانی است که با هردوت معاصر بوده‌اند. چه اولا یونانیان مقیم مصر نیز از زمان کوروش کبیر که دولت پارس به حدود امپراتوری ملل یونانی‌نژاد تجاوز کرده بود نسبت به پارس‌ها نظر خوبی نداشتند و بی‌تردید این دسته از یونانیان مقیم مصر نیز سهم مؤثری در این قضاوت داشته‌اند.

اما از همه مهم‌تر نقشی است که خود پارس‌ها در این میان بازی کرده

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۷

اند. اگر مدعی شویم که این قضاوت غیر منصفانه درباره کبوجیه منحصرا نتیجه بدخواهی مصریان و یونانیان مقیم مصر بوده است شاید قضاوتی بصحیح نکرده باشیم و منصفانه‌تر آنست که همه جوانب امر را در نظر آوریم و ملاحظه کنیم که پارس‌هائی که هردوت گاه به عقیده آنها اشاره و مطالبی از قول آنها نقل کرده نسبت به پادشاه فاتح خود چه عقیده‌ای داشته و چگونه پادشاه خود را به مورخ خارجی معرفی کرده‌اند. تردیدی نیست که پارس‌ها آن اندازه که به کوروش علاقه داشتند کبوجیه را محترم نمیداشتند. بحکایت مطلبی که در بند ۸۹ از کتاب سوم هردوت نقل شده و در صحت آن شاید نتوان زیاد تردید کرد مردم پارس کوروش را پدر، کبوجیه را سختگیر و داریوش را تاجر قضاوت میکرده‌اند (بند ۸۹). بی‌تردید علت این نوع قضاوت سختگیری و بی‌اعتنائی کبوجیه نسبت به سران پارس بوده است. این پادشاه در آغاز سلطنت برادر خود بردیا را که محبوب خاص و عام بود پنهانی بقتل رسانید. بردیا از آن جهت محبوب بود که صرفنظر از زیبائی اندام شجاعت‌هائی از خود ابراز کرده بود که مردم نظیر آنرا در برادر بزرگش مشاهده نمیکردند (بند ۳۰). گذشته از آن، او صاحب فرزند بود و هردوت در بند ۸۸ از همین کتاب بیکی از دختران او که پارمیس)Pramys(نام داشته اشاره کرده در حالیکه کبوجیه فرزندی نداشت و پارس‌ها برای این امر اهمیتی فراوان قائل بودند. اگرچه کتیبه بیستون درباره علت مرگ بردیا مطلبی ندارد و فقط بذکر این نکته اکتفا کرده که قتل او پنهان نگاهداشته شد (بند ۱۰)، ولی تردیدی نیست که علت قتل او حسادت برادر بزرگتر بود و علل حسادت او همانها است که قبلا بآن اشاره شد. اما اینکه قتل بردیا را مخفی نگهداشتند علت آن بود که کبوجیه اطمینان داشت که مردم به بردیا علاقه دارند و اگر راز او فاش میشد ممکن بود با طغیان احساسات عمومی روبرو شود. موفقیت بی‌دردسر بردیای دروغی نشان میدهد که تا چه اندازه افکار عمومی به بردیای واقعی علاقمند بوده و تا چه حد مردم نسبت به کبوجیه بیقید و بی‌علاقه بوده‌اند. شاید بهمین جهت است که درباره مرگ اسرارآمیز او سخن بسیار گفته شده. در این باره هردوت مدعی است که شمشیر کبوجیه هنگام پیاده شدن از اسب بهمان قسمت از ران او که گاو آپیس را از آن قسمت مجروح

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۸

کرده بود اصابت کرد. در کتیبه بیستون فقط بذکر این مطلب اکتفا شده که «وی بمرگ خود درگذشت» (بند ۱۱) و معلوم نیست که مقصود داریوش از این عبارت مبهم چه بوده و آیا کبوجیه همانطور که هردوت نقل کرده برحسب تصادف بقتل رسیده یا اینکه خودکشی کرده و «بمرگ خود» درگذشته؟ کتزیاس مورخ دیگر یونانی نیز روایتی نظیر روایت هردوت دارد، ولی بهرحال این مطلب ثابت میکند که کبوجیه مورد کمال بیمهری ملت خود بوده و بنابراین اگر هردوت در زمان خود با پارس‌هائی روبرو شده و از آنها درباره این پادشاه خبرهای کسب کرده طبیعی است که این دسته از پارس‌ها احساسات واقعی خود را نسبت باین پادشاه «سختگیر» از مورخ خارجی پنهان نکرده‌اند.

لشگرکشی به حبشه

از آنچه گفته شد اینطور نتیجه گرفته میشود که مطالبی که هردوت درباره کبوجیه نقل کرده تحت تأثیر سه منبع مختلف (مصری- یونانی- پارسی) قرار گرفته و هرسه منبع با این پادشاه چندان نظری مساعد نداشته‌اند. با توجه باین مطلب علت قضاوت سخت مؤلف نسبت باین پادشاه بآسانی بر ما روشن میشود. اما باید قبول کرد که سهم مصریان در این مبالغه‌گوئی از دو دسته دیگر بیشتر بوده و در بسیاری از موارد که نسبت باین پادشاه مطالبی کذب نقل شده منبع اصلی آن مصری بوده است.

مطالبی که در بند ۲۵ درباره لشگرکشی کبوجیه به حبشه نقل شده از نوع مطالبی است که در صحت آن میتوان تردید کرد. زیرا قابل قبول نیست که پادشاه هخامنشی بمثابه دیوانه‌ای لجام گسیخته بمحض استماع جواب پادشاه حبشیان بی‌توجه بتأمین آذوقه سپاه خود راه سرزمین سوزان حبشه را درپیش گیرد. بحکایت سنگ نوشته‌ای که در حبشه بدست آمده و متعلق بزمان پادشاهی ناستن)Nastesen(نامی بوده این پادشاه فخر میکند که کامباسودن)Cambassauden(فاتح مصر را از خاک خود رانده و تعداد زیادی از چهارپایان و مقادیر زیادی از آذوقه سپاه او را بجنگ آورده. پس کمبود آذوقه در سپاه کبوجیه باحتمال زیاد در حین حرکت به مقصد پیش نیامده بلکه در موقعی پیش آمده که کبوجیه پس از اطلاع از خبرهای ناگوار پارس با شتاب بسوی مصر بازگشته. بعلاوه این لشگرکشی آنطور که در بند ۲۵ از کتاب سوم هردوت نقل شده

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۵۹

بی‌نتیجه نمانده زیرا علاوه‌بر آنکه بسیاری از نویسندگان باستان از قبیل دیودور)Diodore(عقیده دارند که کبوجیه تا سرحد نهائی حبشه پیش رفته و به شهر مروئه)Me ?roe ?e(رسیده و نام یکی از زنان خانواده خود را بر این شهر گذارده، هردوت نیز مطالبی در قسمت‌های مختلف تاریخ خود نقل میکند که خلاف این مطلب را میرساند.

مثلا مؤلف در مقامی از کتاب خود حبشیان مجاور مصر را خراجگذاران پادشاه پارس معرفی و اضافه میکند که کبوجیه اینان را در موقعی که به جنگ با حبشیان ماکروبی رفته بود مطیع کرده بود (بند ۹۷ از کتاب سوم). همچنین در بند ۹ از کتاب هفتم مردونیه سردار پارسی حبشیان را مانند آشوری‌ها و بابلی‌ها در ردیف مللی قرار میدهد که مطیع پارس‌ها بوده‌اند.

در بند ۶۹ از همین کتاب (کتاب هفتم) ضمن شرح ترکیب سپاه عظیمی که خشایارشا همراه خود به یونان برد از «حبشیانی که در وراء مصر سکونت دارند» نام برده شده.

بعلاوه اگر قبول کنیم که منبع اصلی اطلاعات هردوت در این زمینه راهنمایان مصری و پارسی او بوده‌اند باید تصدیق کرد که هیچ پارسی حاضر نبوده نسبت بیکی از بزرگترین لشگرکشی‌های تاریخ کشور خود بعمد مطالبی دور از حقیقت به نویسنده خارجی تلقین کند، بخصوص که در زمان هردوت مدتی قابل ملاحظه از این حوادث میگذشته و منافع خصوصی اشخاص درمیان نبوده. بعلاوه مطالبی که در بند ۲۵ درباره چگونگی اعزام رسولان پارس بدربار پادشاه حبشیان و کشیدن تیر و کمان حبشی که آنرا علت اصلی حرکت سریع پادشاه پارس به حبشه دانسته‌اند نقل شده نباید چندان حقیقت داشته باشد. زیرا مؤلف قتل بردیا را در همین قسمت بعد از لشگرکشی کبوجیه به مصر نقل کرده و یکی از علل آنرا توفیق او در کشیدن کمان حبشی دانسته در حالیکه بردیا مدتها قبل از این واقعه بقتل رسیده بوده است.

افسانه لشگرکشی به آمون

همچنین آنچه مؤلف در بند ۲۶ درباره لشگرکشی کبوجیه به آمون نقل میکند

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۶۰

باحتمال زیاد منشائی مصری دارد. مشارکت پنجاه هزار نظامی در این لشگرکشی و مدفون شدن سپاهی باین کثرت که محتملا بهمین تعداد افراد غیر نظامی همراه آن بوده امری است که باور کردن آن تا حدی دشوار است بخصوص که بادعای هردوت از این اجتماع بزرگ حتی یک نفر نجات نیافت که پارس‌ها و مصریان را از سرنوشت شوم همراهان خود مطلع کند. بعید نیست که اهالی آمون برای اثبات حمایت خداوندان از سرزمین خود این افسانه را اختراع کرده و یا لااقل درباره تعداد سپاهیان اعزامی کبوجیه مبالغه کرده باشند. تنها ضعف این استدلال اینست که هردوت هرگز به آمون قدم نگذارده و این مطلب را مستقیما از اهالی این سرزمین نشنیده بلکه آنرا از کسانی شنیده که آنها خود از اهالی آمون شنیده‌اند و بهمین جهت محتمل است چیزی بر آن افزوده یا تغییری در آن داده باشند. درهرحال این واسطه‌های خبر بی‌تردید همان مصریانی هستند که راهنمای هردوت در مسافرت او به مصر بوده‌اند و بعلت کینه‌ای که نسبت به پادشاه پارس داشته‌اند خواسته‌اند از راه مبالغه شکست‌های او را بزرگ جلوه دهند.

این بود قسمت‌هائی از کتاب سوم از تاریخ هردوت که باحتمال زیاد از منابع مصری جمع‌آوری شده است. بقیه مطالبی که هردوت در کتاب سوم نقل کرده بی‌تردید از منابعی دیگر اخذ گردیده و مؤلف خود در پاره‌ای از موارد صریحا بآن اشاره کرده، مثلا در بند ۳۲ در جائیکه درباره چگونگی قتل خواهر و زوجه کبوجیه سخن درمیان است هردوت خود دو روایت نقل میکند که یکی را بگفته مصریان و دیگری را به منابع غیر مصری استناد میدهد. مطالبی که در بند ۳۴ و ۳۶ درباره کرزوس و رفتار او نسبت به پادشاه پارس نقل شده در حقیقت دنباله مطالبی است که در کتاب اول درباره پادشاه مخلوع لیدی شرح داده شده و ارتباطی به تاریخ مصر ندارد و بهمین جهت حدس زده میشود که قسمتی از مجموع اطلاعاتی بوده است که هردوت درباره پادشاه مخلوع لیدی جمع‌آوری کرده و در این مقام که صحبت از احوال پادشاه درمیان بوده بمناسبتی از آن یاد کرده.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۶۱

منابع مختلط

در قسمتی از تاریخ کبوجیه که نام پرگزاسپ مکرر برده میشود و مربوط بحوادثی است که قبل و بعد از مرگ بردیا رویداده و موضوع بندهای شماره ۳۰ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ از کتاب سوم میباشد کاملا. روشن است که مؤلف یا حقیقت را در قالب افسانه بیان کرده و یا آنقدر بآن شاخ و برگ داده که بکلی صورت افسانه بخود گرفته. غالب مطالب این چند بند که بیشتر بمنظور تحقیر کبوجیه اختراع شده، یا منشأی یونانی دارد و یا از قول پارس‌هائی نقل شده که با این پادشاه خصومت مخصوص داشته‌اند و حقایق را بقصد تحقیر او چنین تحریف کرده‌اند. حدس دوم بصحت مقرون‌تر بنظر میرسد و دلیل آن اینست که ضمن مطالبی که در این بندها عنوان شده از قوانین و عادات پارس‌ها و همچنین قضات شاهی نیز سخن بمیان آمده «۱» (بند ۳۱) و همچنین در بند ۳۵ صحبت از نوعی شکنجه درمیان است که مؤلف با اطمینان کامل مدعی است که بین پارس‌ها معمول بوده و آن عبارت از این بود که محکومین را زنده و در حالیکه سر آنها بپائین معلق بوده در قبر مدفون میکرده‌اند «۲» (بند ۳۵)- تردیدی نیست که این مطلب بنحوی که هردوت نقل میکند عاری از حقیقت میباشد ولی میتوان تصور کرد که شاید با تعدیل قابل ملاحظه‌ای تا حدی قابل مطالعه باشد ولی در هرحال مطلب از دهان کسانی بگوش مؤلف رسیده که نسبت به شاهنشاهان هخامنشی احساسات قابل ستایشی نداشته‌اند.

این مطلب بخصوص وقتی تأیید میشود که ملاحظه میکنیم که آنچه بین کبوجیه و پرگزاسپ گذشته تقریبا نظیر واقعه‌ایست که در گذشته بین آژیدهاک و سردار او هارپاگ رویداده. همانطور که آژیدهاک با قتل فرزند هارپاگ و چشانیدن گوشت او به پدر انتقام نافرمانی او را گرفت (بند ۱۱۹ از کتاب اول) در اینجا نیز کبوجیه نافرمانی

---

(۱)- در بند ۱۶ نیز درجائی که صحبت از چگونگی سوزاندن جنازه پسامنیت درمیان است از عادات و روسوم پارس‌ها و احترام آنها نسبت به آتش سخن گفته شده درحالیکه تمام مطالب این بند بطور یقین از منبعی مصری سرچشمه گرفته.

(۲)- نظیر این مطلب در بند ۱۴ از کتاب هفتم نیز مشاهده میشود.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۶۲

احتمالی پرگزاسپ را با قتل فرزند او انتقام میکشد با این تفاوت که گوشت فرزند را بخورد پدر نمیدهد. همچنین است مطالبی که در بند ۳۶ درباره رفتار کبوجیه نسبت به کسانی نقل شده که برای جلب رضایت بعدی او موقتا از اجرای اوامر او خودداری کردند بتصور اینکه وقتی پادشاه از فرمان خود نادم میشود (فرمان قتل کرزوس) آنها را پاداش قابل ملاحظه‌ای خواهد داد در حالیکه کبوجیه در عین حال که در مدتی کوتاه از فرمان خود نادم شد و برای کرزوس گریست کسانی را که بعلت پیش‌بینی ندامت او از اجرای حکم خودداری کرده بودند بیدترین وضع بقتل رسانید.

در تمام این موارد برخلاف گفته مورخ باید اطمینان داشت که منبع اصلی اطلاعات او پارسی نبوده بلکه باحتمال زیاد یونانی یا مصری بوده و اگر هم واقعا مطلبی در این زمینه از پارسیان شنیده بی‌تردید صحبت از پارسیانی است که بعللی با پادشاه هخامنشی خصومت داشته‌اند. مؤید این حدس افسانه‌ایست که مؤلف در قسمتی از بند ۳۲ درباره چگونگی قتل خواهر پادشاه نقل کرده و مدعی است که این روایت به یونانیان تعلق دارد و آنان معتقدند که خواهر و زوجه پادشاه باین ترتیب بقتل رسید. در حالیکه همانطور که خود مؤلف بآن اشاره کرده نظیر اینگونه داستان‌ها و افسانه‌ها در روایات یونانی زیاد دیده میشود «۱»

---

(۱) بطوریکه هردوت از قول یونانیان نقل میکند روزی پادشاه با خواهر خود که زوجه او نیز بود بتماشای جنگ بچه شیری با سگی مشغول بود. در لحظه‌ای که نزدیک بود سگ در برابر بچه شیر از پا درآید برادر کوچک سگ زنجیر خود را گسیخت و بکمک او شتافت و هردو بکمک هم بچه شیر را از میدان بدر کردند. کبوجیه از مشاهده مبارزه این دو حیوان شادی کرد در حالیکه خواهرش میگریست و وقتی علت گریه او را سئوال میکند زوجه او جواب میدهد که وقتی محبت دو برادر را در عالم حیوانات مشاهده میکند تأسف میخورد که چطور بردیا قربانی هوی و هوس برادر خود شد و کسی انتقام او را نگرفت. کبوجیه از این سخن بدرجه‌ای در خشم شد که فی الحال امر کرد خواهرش را که زوجه او نیز بود بقتل رسانند، (بند ۳۲).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۶۳

منابع یونانی

علاوه بر مطالب مشروحی که هردوت درباره اخلاق و عادات و رسوم و طرز زندگی مصریان قدیم در کتاب دوم خود نقل کرده و ضمن توضیح خارج از متن در همان کتاب درباره منبع آن بحث کافی شده است، «۱» در قسمت‌هائی از کتاب سوم نیز درباره عادات و رسوم و طرز زندگی ملل و اقوامی صحبت شده که بعلت نزدیکی و مجاورت آنها با مصر باید تصور کرد با مطالب اول از حیث منبع مشابه میباشد. از این قبیل است مطالبی که درباره طرز زندگی اهالی حبشه و شگفتی‌های این سرزمین در بند ۱۸ و ۲۴ نقل شده.

همچنین است جزئیات مربوط به سرزمین عربستان و طرز زندگی اعراب که در بند ۵ و ۸ و ۹ نقل شده. تردیدی نیست که هردوت لااقل قسمت‌هائی از عربستان را که مجاور مصر بوده بچشم دیده ولی بطور یقین سرزمین حبشه را از نزدیک ندیده بوده و خود مکرر مدعی است که فقط تا الفانتین که امروز آسوان نام دارد و دورترین نقطه سرحد مصر و حبشه آنزمان بوده پیش رفته. با این فرض باید تصور کرد که اطلاعاتی را که مؤلف درباره حبشه و عربستان و ساکنان این دو منطقه نقل کرده از یکی از کتب جغرافیائی زمان خود اخذ کرده و یا در موقعی که درباره چگونگی عبور کبوجیه از صحرای سینا خبرهائی در مصر جمع‌آوری میکرده در این‌باره نیز از دهان مصریان اطلاعاتی کسب کرده.

دلیل دیگری که در این‌باره میتوان اقامه کرد اینست که آنچه مؤلف درباره شگفتی‌های حبشه نقل کرده آنچنان جنبه افسانه دارد که باور کردن آن بر هیچ صاحبدلی آسان نیست. اگر گفته‌های هردوت را در این زمینه باور داریم باید قبول کنیم که حبشیان زمان او بلندقدترین و زیباترین مردمان جهان بوده‌اند. هریک از آنها یکصد و بیست سال عمر میکرده‌اند و هرگز بیمار نمیشده‌اند و بحکایت پادشاه خود از دروغ و تزویر و طمع گریزان و مردمانی شرافتمند و پاکدامن بوده‌اند. کشور آنها سرزمین مطلوب هر فرد انسانی بوده و در آن طلا بمقدار فراوان یافت میشده

---

(۱)- رجوع شود به کتاب دوم هردوت، توضیح خارج از متن.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۶۴

بدرجه‌ای که حتی زنجیر دست و پای زندانیان را نیز از این فلز قیمتی میساخته‌اند (بند ۲۳). بطور کلی آنچه مؤلف در بند ۱۸ تا ۲۴ درباره این سرزمین افسانه‌ای نقل کرده با واقعیت و حقیقت تطبیق ندارد. بعلت نفرت مصریان از حبشیان و در هرحال حسادت و رقابت آنها با این قوم سیاه پوست مجاور که مکرر خاک آنها را مورد تعرض قرار داده بودند باید اطمینان داشت که منبع اطلاعات مؤلف در این زمینه مصری نمیباشد.

در این‌صورت با این سئوال مواجه میشویم که پس مؤلف اطلاعات خود را در این زمینه از کجا کسب کرده است. از طرف دیگر نمیتوان تصور کرد که هردوت که به سرزمین مصر مسافرت کرده و تا سرحد نهائی این کشور در جائیکه سرزمین افسانه‌ای حبشه شروع میشود پیش رفته، درباره این کشور کوچکترین توجهی بگفته‌های مصریان نکرده باشد. چه تردیدی نیست که اگر درباره حبشه از مصریان کسب خبر میکرد مصریان بنحوی دیگر درباره این کشور با او سخن میگفتند و بی‌تردید آنرا جهنم روی زمین و سرزمین حیوانات مخوف و انسانهای سیاهپوست کوتاه قد و کریه معرفی میکردند نه یک سرزمین مطلوب و دلخواه آنطور که هردوت معرفی میکند.

با توجه به این استدلال باید قبول کرد که منبع اطلاعات هردوت درباره حبشه نه مصری بوده و نه یونانی. باحتمال زیاد منبع اطلاعات او در این‌باره کتب متقدمینی بوده است که در زمان آنها هنوز حبشه سرزمین افسانه‌ای مجهول و سرزمین زیبائی‌های جهان بوده. این تصور وقتی قوت میگیرد که ملاحظه میکنیم در تعدادی از کتب متقدمین از قبیل ایلیاد هومر بتفصیل از مردمانی صحبت شده که در سرحد نهائی جهان «در جائیکه آفتاب طلوع و غروب میکند» میزیسته‌اند. بی‌تردید مقصود هومر حبشیان واقعی نبوده بلکه صحبت از مردمانی است که در دورترین نقاطی از افریقا که بر مردم آن زمان شناخته شده بود میزیسته‌اند. ولی محتمل است در قرن پنج قبل از میلاد هردوت و دیگر یونانیان تصور کرده‌اند این مطالب درباره حبشیان ساکن دره نیل نوشته شده. همچنین محتمل است که مؤلف اطلاعات خود را در این‌باره از نوشته‌های هکاته معروف نقل کرده باشد زیرا بی‌تردید هکاته درباره مصر و حبشه مطالبی نقل کرده

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۶۵

که بعدها مورد استفاده هردوت قرار گرفته. اما دلیلی که مثبت این مطلب باشد نمیتوان اقامه کرد زیرا از آثار هکاته جز قطعات مختصر و ناقص چیزی برای ما باقی نمانده و هردوت نیز بعادت همیشگی خود هرجا که از نوشته‌های متقدمان خود استفاده کرده از ذکر منبع اصلی خودداری نموده و فقط در پاره‌ای از موارد که نظریه‌ایرا بقصد رد کردن آن عنوان کرده بطور مبهم آنرا بگفته «یونانیانی» نسبت داده که در گذشته چنین ادعائی را کرده‌اند.

نکته جالب در این مورد اینست که مؤلف سعی کرده این مطالب شنیدنی را درباره حبشه بهرترتیبی که ممکن است ضمن شرح ماجرای اعزام سفرای کبوجیه برای خوانندگان خود نقل کند و بهمین جهت ملاحظه میشود که برای ذکر پاره‌ای از این مطالب رابطه‌ای بسیار سست با مطالب اصلی یافته. مثلا در جائیکه صحبت از اعزام رسولان کبوجیه میباشد مؤلف مدعی است که رسولان از طرف پادشاه مأموریت یافتند درباره «خوان خورشید» که جنبه افسانه محض دارد تحقیق کنند و این بهانه را برای گریز از مطلب اصلی و نقل مطالب مشروحی درباره «خوان خورشید» و دیگر شگفتی‌های این سرزمین کافی دانسته و مدتی در این‌باره سخن گفته و احیانا مطالبی را که در این زمینه در کتب متقدمان یافته نقل کرده (بند ۱۷). همچنین برای اینکه از فراوانی طلا در این سرزمین سخن گوید مدعی میشود که رسولان کبوجیه با هدایائی از طلا آمدند و پادشاه حبشیان برای تحقیر پادشاه پارس آنها را بزندان‌های خود برد و رسولان مشاهده کردند که حتی زنجیر زندانیان از طلا است (بند ۲۳). و سپس برای اینکه بتواند درباره اخلاق و روحیات حبشیان صحبت کند از پیشنهاد اتحاد کبوجیه سخن میگوید و از زبان پادشاه حبشیان برای رد این پیشنهاد بنقل روحیات و خصوصیات مردم حبشه میپردازد (بند ۲۱ و ۲۳)- در حالیکه باحتمال زیاد پادشاه مقتدر پارس که سرزمین مصر باستانی را تسخیر کرده بود اگرچه رسولانی برای خبر آوردن به حبشه اعزام داشته بود ولی شاید برای پادشاه گمنام این سرزمین هدایائی نفرستاده و یا پیشنهاد عقد قرارداد اتحاد باو نکرده باشد. شواهد و سوابق تاریخی

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۶۶

نشان میدهد که در این قبیل موارد سیاست پادشاهان هخامنشی روشن‌تر و صریح‌تر و غالبا آمرانه و فاتحانه بوده؛ چنانچه وقتی داریوش نمایندگانی به کشور سکاها فرستاد (کتاب چهارم هرودت- بند ۱۲۶) و همچنین در موقعی که پادشاهان هخامنشی رسولانی به مقدونیه و یونان مأمور کردند (کتاب پنجم هرودت- بند ۱۸- کتاب ششم- بند ۴۸- کتاب هفتم- بند ۳۲- ۱۳۱- ۱۳۳) همه جا رسولان و فرستادگان پادشاه روشی نسبة خشن و صریح و آمرانه داشته‌اند. بنابراین باید تصور کرد که ارسال هدایا برای پادشاه حبشه و پیشنهاد اتحاد پادشاه پارس با او و رد این تقاضا از طرف پادشاه حبشیان مطالبی است که باید عاری از حقیقت باشد و مؤلف صرفا بقصد ایجاد بهانه‌ای برای گریز از مطلب و نقل اطلاعات افسانه‌ای خود درباره این سرزمین عنوان کرده است.

فرضی دیگر که در این مورد میتوان کرد اینست که اصولا- آنچه مؤلف در این زمینه نقل کرده صرفا اختراع قوه تخیل خود او و بقصد تحقیر پادشاهی بوده که مؤلف آشکارا با او نظر خوبی نداشته. دلیلی که برای اثبات این مدعا میتوان اقامه کرد داستان مشابهی است که مؤلف درباره کوروش و ملکه تومیریس در کتاب اول خود نقل کرده است. در اینجا نیز صحبت از دوروئی و تزویر پادشاه پارس و تیزبینی و بصیرت ملکه تومیریس درمیان است که با وجود پیشنهاد ازدواج پادشاه پارس قصد واقعی او را که تسخیر سرزمین او بوده حدس میزند و از تزویر پادشاه پارس پرده برمیگیرد و از تهدیدهای او نمیهراسد (کتاب اول بند ۲۰۵ و ۲۰۶).

بحث درباره قانون

در اینجا سخن ما درباره قسمت‌هائی از کتاب سوم هرودت که از منابع یونانی اخذ شده بپایان میرسد. اما جالب توجه است که قبل از ختم کلام در این مقام درباره افسانه‌ای که هرودت برای تجسم مفهوم قانون در بند ۳۸ نقل کرده و محتملا- از منبعی یونانی سرچشمه گرفته نیز ذکری بمیان آید. در این مورد مؤلف بذکر افسانه‌ای پرداخته که هدف اصلی آن اثبات این مطلب است که قوانین بطور مطلق و بی‌قید و شرط

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۶۷

ارزشی ندارند بلکه ارزش آنها اعتباری و شخصی است و چون این ارزش براساس عادات و رسومی است که در نزد اقوام مختلف متغیر میباشد پس قوانین نیز در سراسر جهان متغیر است و برحسب اخلاق و رفتار و سنت مردم تغییر میکند. این قسمت از کتاب سوم نیز باحتمال زیاد منبعی یونانی دارد و باید حدس زد که بحث درباره ارزش مطلق قانون یکی از مباحثی بوده که در زمان مؤلف در محافل و مجالس فلسفی یونان مورد گفتگو و مسئله روز بوده و مؤلف تحت تأثیر این گفتگوها و برای آنکه اطلاعات و نظریات خود را در این زمینه برای خوانندگان نقل کند از یک عبارت معترضه کوچک استفاده کرده و از قول پارس‌ها به مقایسه عادات و رسوم و قوانین یونانیان و هندیان پرداخته و نتیجه گرفته که قوانین این دو قوم باهم مغایر میباشند.

در آغاز این بند صحبت از رفتار غیر عادی کبوجیه در مصر درمیان است و مؤلف برای انتقاد از رفتار این پادشاه چنین استدلال میکند که احترام به عادات و رسوم و قوانین ملل و اقوام برای یک پادشاه امری است ضروری زیرا هرقوم و ملتی قوانین و عادات و رسوم خود را بهترین قوانین و عادات و رسوم زمان میداند «و بنابراین اینکه شخصی اموری را که باین درجه محترم است تخطئه میکند امری طبیعی نیست مگر اینکه او دیوانه باشد» (بند ۳۸) (مقصود کبوجیه است) و سپس از این فرصت مناسب استفاده میکند و مطلبی را که باحتمال یقین در آن زمان در محفل‌های فلسفی و علمی یونان موضوع روز و مورد بحث بوده با این عبارت به مطلب قبلی ربط میدهد و چنین به سخن ادامه میدهد:

«برای تشخیص اینکه اینگونه احساسات نسبت به عادات و رسوم شخصی تا چه حد در وجود مردمان ریشه دارد، موارد زیادی میتوان شمرد. یکی از این موارد کثیر چنین است: داریوش در زمان سلطنت خود روزی اطرافیان یونانی خود را بحضور طلبید و از آنها پرسید که بچه قیمتی حاضرند پدر خود را پس از مرگ تناول کنند.

آنها باعتراض پاسخ دادند که بهیچ قیمتی حاضر بانجام این عمل نمیباشند. پس داریوش هندوهائی را که کاتی نام دارند و رسم آنها چنین است که پدر و مادر خود را میخورند

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۶۸

بحضور طلبید و از آنها پرسید که بچه قیمتی حاضرند جسد پدر خود را در آتش افکنند. تاریخ هرودوت ج۳ ۶۸ بحث درباره قانون ..... ص : ۶۶

دوها از تعجب فریادی از حلقوم خود خارج کردند و مصرا از او خواستند که سخن بکفر نگوید.» (بند ۳۸ از کتاب سوم)-

منابع نیمه یونانی

علاوه بر قسمت‌هائی از کتاب سوم هرودت که از منابع مصری و یونانی اتخاذ شده بسیاری از قسمت‌های این کتاب و بخصوص مطالب بند ۳۹ ببعد از قول اهالی ساموس نقل گردیده. با اینکه پولیکرات از فرمانروایان مستبد و سختگیر این جزیره بود باید اطمینان داشت که در زمان هرودت خاطره پرافتخار دوره حکومت او فراموش نشده بود و بهمین جهت و با توجه به مصائبی که بعد از او بر این جزیره روی آورد مردم ساموس حتی در زمان هرودت از این پادشاه مقتدر خود بعنوان یک قهرمان بزرگ ملی یاد میکرده‌اند. خاطره پادشاهی که از حیث قدرت و شکوه از تمام پادشاهان جزایر مدیترانه باستثنای پادشاه سیسیل پیش افتاده بود (بند ۱۲۵) و اولین کسی که بعد از مینوس(Minos) ، بنیانگذار یونان قدیم، در صدد تسلط بر دریاها برآمده بود (بند ۱۲۲) هرگز فراموش شدنی نبود.

افسانه حلقه انگشتری که پولیکرات برای دفع حسادت خدایان بتوصیه فرعون مصر بدریا افکند و سپس در شکم ماهی بزرگی بدست آمد که در تور مردی ماهیگیر صید شده بود و ماهیگیرانرا به پولیکرات هدیه کرده بود (بند ۴۱ و ۴۲) از افسانه‌هائی است که بی‌تردید ساخته و پرداخته مردم جزیره‌نشین ساموس میباشد. زیرا صرفنظر از اینکه گفته شده که این انگشتر گرانبها کار یکی از هنرمندان معروف ساموس بنام تئودوروس میباشد (بند ۴۱) سراسر افسانه بقسمی نقل گردیده که لااقل حیثیت و آبروی فرمانروای محبوب جزیره که هردم با یکی از دولت‌های فاتح متحد میشد و کمی بعد با دشمن قویتر او میساخت حفظ شود. پولیکرات در آغاز کار با آمازیس فرعون مصر متحد شد، ولی همینکه مشاهده کرد فرعون قدرت مقاومت در برابر پادشاه پارس را ندارد او را رها کرد و بدامان کبوجیه افتاد. اما در افسانه‌ای که هرودت از قول

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۶۹

مردم ساموس نقل کرده بنظر میرسد که ابتکار این تغییر سیاست از جانب آمازیس بوده و حکمران ساموس به عهد و پیمان خود وفادار مانده (بند ۴۳) زیرا این تغییر سیاست در حقیقت بعنوان نتیجه پیدا شدن حلقه انگشتر در شکم ماهی و آشکار شدن دروغ آمازیس جلوه داده شده در حالیکه حقیقت آنست که پولیکرات بابتکار خود تغییر سیاست داده بود. این نکات دقیق ثابت میکند که هرودت اطلاعات خود را در این زمینه بیشتر در جزیره ساموس جمع‌آوری کرده و از دهان اهالی همین سرزمین شنیده. همچنین است اطلاعات دقیق و جزئیات قابل توجهی که مؤلف درباره حوادث محلی این جزیره نقل کرده از قبیل جنگ با اهالی اژین(Egine) در زمان آمفیکراتس(Amphicrate ?s) (بند ۵۹)؛ کمک به اهالی ساموس در جنگهای مسنی(Me ?sse ?nie) (بند ۴۷)؛ مداخله اهالی ساموس بنفع جوانان کورسیر که پریاندر پادشاه کورنت آنها را باسارت به نزد آلیات پادشاه سارد میفرستاد و تأسیس جشنی که در زمان مؤلف نیز برپا میشد (بند ۴۸). دلیلی که در این مورد میتوان اقامه کرد اینست که بسیاری از مورخان باستان و از جمله پلوتارک که چند قرن بعد از هرودت میزیسته عقیده دارند که جوانان کورسیر را اهالی ساموس نجات ندادند بلکه اهالی شهر کنید(Cnide) نجات دادند (پلوتارک خبث طینت هرودت- بند ۲۲) در حالیکه هرودت مدعی است که آنها بدست اهالی ساموس نجات یافته‌اند. چون مؤلف خود از اهل ساموس نبوده که دلیلی کافی برای سعی در نسبت دادن این افتخار به مردم ساموس باشد باید قبول کرد که مؤلف این ماجرا را بنحوی که نقل کرده عینا از دهان مردم ساموس شنیده زیرا در جائی بهتر از ساموس نمیتوانسته چنین کامل و دقیق درباره این مطلب کسب خبر کند. همچنین است در جائیکه مؤلف درباره چگونگی بسلطنت رسیدن پولیکرات و اهمیت قدرت نظامی و دامنه فتوحات و جنگهای او با اهالی ملط و لبوس(Lesbos) سخن میگوید و عقد اتحاد او را با پادشاه هخامنشی شرح میدهد (بند ۴۴)- همچنین است شورش قوائی که او برای کمک به کبوجیه به مصر گسیل کرده بود و موفقیت شورشیان و روایات مختلفی که درباره آن نقل شده (بند ۴۴ و ۴۵) و لشگرکشی اهالی اسپارت به ساموس (بند ۵۴ و ۵۵) و تدبیری که پولیکرات برای بازگشت شورشیان اندیشید (بند ۵۶).

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۷۰

چون هرودت خود از اهل ساموس نبوده که نفعی در این میان داشته باشد باید این مطلب را بنحوی که نقل کرده از دهان چند نفر از اهالی این جزیره که غالبا حسرت دوران پرافتخار پولیکرات را میخورده‌اند شنیده باشد. این ظن وقتی بشدت قوت میگیرد که بخاطر آوریم که مؤلف مدتها در جزیره ساموس اقامت داشته و با اهالی آن همنشین بوده و بهمین جهت در بند ۶۰ آنچنان بناها و آثار باستانی این جزیره را تشریح کرده است میکند که اگر خواننده از مسافرت مؤلف به ساموس بی‌اطلاع باشد از اطلاعات دقیق او دچار شگفت و حیرتی فراوان خواهد شد.

مشاهدات و مسموعات شخصی

چنین بود مطالبی که هرودت از منابع مصری و یونانی و ساموسی در کتاب سوم خود نقل کرده. مؤلف در این کتاب از مطالب دیگری نیز سخن بمیان آورده که بی‌تردید نه منبعی پارسی داشته و نه مصری و یونانی و ساموسی. این قسمت از اطلاعات مؤلف اطلاعات پراکنده‌ایست که حاصل سیر و سیاحت او در شهرهای جهان آنروز و معاشرت و مصاحبت با اشخاصی از ملیت‌های مختلف بوده، از این قبیل است آنچه مؤلف درباره عملیات شنیدنی آرکیاس(Archias) و لیکوپاس(Licopas) که در ساموس بقتل رسیدند و افتخاراتی که اهالی ساموس نثار آرکیاس نمودند نقل کرده که بی‌تردید از دهان یکی از اهالی لاکونی شنیده و خوشبختانه مؤلف خود صریحا باین مطلب اشاره میکند (بند ۵۵)- همچنین است یکی از روایاتی که مؤلف درباره علل حمله اهالی لاکونی به ساموس نقل کرده که صریحا از قول خود آنها نقل شده است (بند ۴۷)-

اطلاعات مربوط به خزاین اهالی سیفنوس(Siphnos) و ثروتی را که آنها از معادن طلا و نقره خود بدست میاوردند و همچنین پیامی که غیبگوی معبد برای آنها فرستاد بی‌تردید در دلف از دهان اهالی شنیده (بند ۵۷). اطلاعات دقیقی که مؤلف درباره حوادث حماسی فراری‌های ساموس و سعادت ناپایدار و ناکامی‌های نهائی آنها در بند ۵۹ نقل کرده باحتمال زیاد در کرت و آرگوس و اژین از دهان ساکنان

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۷۱

این نقاط شنیده که خود ناظر قسمت‌هائی از حوادث مربوط باین دسته از اهالی ساموس بوده‌اند.

نتیجه

این بود مختصری درباره مطالب و منابع قسمت اول از کتاب سوم هرودت (از بند ۱ تا ۶۷) که مربوط است به لشگرکشی کبوجیه به مصر و فتح این سرزمین بدست پادشاه پارس. مؤلف قسمت مهمی از اطلاعات خود را درباره این قسمت از تاریخ خود در مصر بدست آورده و قسمت‌هائی دیگر از آنرا در یونان و مهاجرنشین‌های یونانی سواحل آسیای صغیر و جزایر یونانی دریای اژه و کورنت و ساموس و اسپارت جمع‌آوری کرده است. طبیعی است وقتی مؤلفی درباره پادشاهی قضاوت میکند که هرگز قدم بخاک او نگذارده و با هیچیک از اتباع او مصاحبت نکرده و اطلاعات خود را از دهان مخالفین و دشمنان آن پادشاه و یا لااقل کسانی که نسبت باو چندان محبتی نداشته‌اند شنیده، نمیتوان بطور کامل بنوشته‌های او در این‌باره اعتماد کرد. هرودت در سفر بزرگی که در سراسر شهرها و بنادر شرقی مدیترانه آغاز کرد از شهرها لیکارناس که زادگاه او در این سرزمین بود تا فینیقیه و سوریه و مصر و کرت و ساموس و اسپارت هرجا که اطلاعاتی درباره پادشاه هخامنشی بدست آورده جمع‌آوری کرده و از مجموع این اطلاعات داستان لشگرکشی کبوجیه به مصر و چگونگی شخصیت این پادشاه را برای آیندگان ساخته و پرداخته است. در تمام این خط سیر هیچ‌جا مؤلف با کسانی روبرو نشده که احساسات خصمانه‌ای نسبت به پارس‌ها نداشته باشند زیرا اینها نقاطی است که یا مردمان آن قبل از مؤلف مدتی مطیع پارس‌ها بوده‌اند یا کمی قبل از زمان او ضمیمه امپراتوری شده بوده‌اند و یا توسعه امپراتوری پارس خطر بزرگی برای منافع حیاتی آنها بوجود آورده بوده است.

مصریان و یونانیان مقیم سواحل آسیای صغیر و یونانیان جزایر دریای مدیترانه و حتی یونانیان قاره اروپا هریک بنحوی در برابر خطر توسعه امپراتوری پارس قرار گرفته بودند و بعضی از نواحی از قبیل مصر و سواحل آسیای صغیر و جزایر یونان

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۷۲

و دریای اژه در زمان هرودت در حیطه قدرت پارس‌ها وارد شده بودند و بعضی دیگر مانند یونان اصلی فقط در معرض این خطر قرار گرفته بودند. طبیعی است که قضاوت چنین مردمانی نسبت به پادشاه قومی که در حال توسعه بوده چندان مقرون بانصاف و درستی نباید باشد.

تردید ما نسبت به صحت مطالب قسمتی از کتاب سوم هرودت که مربوط به لشگرکشی کبوجیه به مصر و بیان شخصیت این پادشاه میباشد وقتی قوت میگیرد که در نظر آوریم که هرودت در کتاب اول و دوم خود گاه بگفته پارسیان اشاره کرده و در مقابل روایات مختلفی که درباره یک واقعه از قول ملل مختلف نقل کرده اشاره‌ای هم بروایت پارس‌ها نموده، در حالیکه در کتاب سوم بجز چند مورد غیر قابل اهمیت حتی درباره شخصیت اخلاقی و رفتار پادشاه پارس بگفته اهالی این سرزمین استناد نکرده و فقط اظهارات مصریان و یونانیان را ملاک قضاوت قرار داده است.

با این حال نباید تصور کرد که آنچه مؤلف درباره شخصیت پادشاه هخامنشی و اخلاق و رفتار او در مصر نقل کرده زیاد دور از حقیقت باشد چه منابع دیگر نیز تا حدی حکایت از آن دارد و قتل بردیای بیگناه و خواهران شخص پادشاه و تعدادی از بزرگ‌زادگان پارس که نموداری از کردار این پادشاه در اواخر عمر بوده برای مجسم کردن خصوصیات اخلاقی پادشاهی که سرانجام با قیام مخالفین خود روبرو شد و بناکامی در سرزمین غربت و دور از وطن و احباب در گذشت کافی است.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۷۳

توضیح خارج از متن درباره قسمت دوم از کتاب سوم هرودوت

اشاره

قسمت دوم از کتاب سوم هرودت از بند ۶۷ تا ۱۶۰ اختصاص دارد بشرح چگونگی جلوس داریوش بر اریکه سلطنت و نخستین فتوحات این پادشاه در شهرها و جزایر یونانی سواحل مدیترانه شرقی و طلیعه جنگهای ایران و یونان که مدتی بعد، از بزرگترین حوادث جهان گردید.

سراسر مطالبی که مؤلف در قسمت دوم از کتاب سوم خود درباره تاریخ پادشاهان هخامنشی عنوان کرده در حقیقت مربوط است به شرح مقدمات این جنگهای بزرگ و تشخیص مسئولیتی که هریک از دو قوم پارس و یونانی در اشتعال آتش آن بعهده داشته‌اند. اما هرودت بعادت معمول خود بصراحت از این جنگها و علل آن سخن نگفته بلکه همه جا کوشیده است مقصود خود را در قالب افسانه‌ها و داستانهائی که بادعای خود درباره حوادث این زمان از یونانیان یا مهاجرین یونانی و یا احیانا از پارس‌ها شنیده بیان کند و قضاوت آنرا به خواننده واگذار نماید.

افسانه دموسد (بند ۱۲۹- تا ۱۳۹)

یکی از این داستان‌ها که مؤلف باستناد گفته‌های مصاحبین خود نقل کرده داستان دموسد حکیم و طبیب معروف یونانی است که باسارت بدربار هخامنشی آمد و پس از آنکه توانست اعتماد پادشاه و زوجه او را جلب کند با نیرنگ و تدبیر گریخت و پارس‌ها در جستجوی او تا اعماق جزایر یونانی مدیترانه شرقی شتافتند و کوشیدند با اعمال زور و خشونت او را از نو باسارت به پارس باز گردانند. از اینجا اولین برخورد پارس‌ها و یونانیان آغاز میشود و احساسات عمومی در یونان بنفع این طبیب معروف بجنبش درمیآید.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۷۴

داستان از آنجا شروع میشود که دو تن از سران پارس بنام او روئیت و میتروبات در دهلیز کاخ شاهی درباره فتح جزیره کوچکی باهم به مجادله میپردازند و میتروبات ضمن گفتگو حریف خود را بسختی تحقیر میکند. همینکه اوضاع عوض میشود و بردیای دروغی تخت سلطنت هخامنشی را غصب میکند، او روئیت فرصت را غنیمت میشمارد و حریف خود را از بین میبرد. اما طولی نمیکشد که داریوش بسلطنت میرسد و برای مجازات مردی که بحمایت بردیای دروغی از هیچگونه ظلم و ستم فروگذار نکرده بود قد علم میکند و به حیله بر او مستولی میشود و علاوه بر آنکه اموال او را ضبط میکند غلامام او را نیز به شوش میفرستد. مدتی بعد داریوش از اسب بر زمین میافتد و پایش پیچ میخورد و پزشکان مصری که در دربار او بودند از معالجه او عاجز میشوند؛ در این ضمن داریوش مأیوس و ناامید مطلع میشود که بین برده‌های یونانی که به او روئیت تعلق داشته‌اند شخصی بنام دموسد وجود دارد که طبیبی زبردست و جراحی ماهر است. دموسد در مدتی کوتاه پادشاه را معالجه میکند و پادشاه در مقابل این خدمت همه چیز باو میدهد باستثنای اجازه مراجعت او به وطن. اما حوادث طور دیگر پیش میآید:

کمی بعد از این واقعه آتوسا زوجه شاه نیز بیمار میشود و دموسد بشرطی حاضر به معالجه او میشود که بترتیبی که او تعلیم میدهد مطالبی به پادشاه بر ضد یونانیان تلقین کند. مقصود دموسد از این تدبیر آن بود که راهی برای فرار به وطن خود بیابد. پس داریوش بتلقین آتوسا کسانی برای تحقیق درباره جزایر یونانی‌نشین مدیترانه به کروتون(Croton) که موطن اصلی دموسد بود فرستاد و دموسد را نیز با آنها همراه کرد. هرودت مدعی است که این پارس‌ها «نخستین پارس‌هائی بودند که از آسیا به یونان رفتند» (بند ۱۳۸) و اضافه میکند که مأموریت آنها را در حقیقت میتوان مقدمه جنگهای پارس و یونان دانست. صرفنظر از صحت یا سقم این افسانه نکته‌ای که در نظر اول جلب توجه میکند اینست که مؤلف در شرح این واقعه چنان استعداد نقالی و داستان‌سرائی خود را بکار انداخته که گوئی قصد اصلیش جلب اشتیاق خوانندگان

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۷۵

و برانگیختن مداوم حس کنجکاوی آنان بوده است. تمام این ماجرا را که در مجموعه حوادث مهم تاریخ هخامنشی واقعه‌ای ناچیز بحساب میآید ولی بزعم او از موجبات جنگهای ایران و یونان میباشد ممکن بود در چند عبارت خلاصه کرد.

تسخیر جزیره ساموس (بند ۱۴۱ تا ۱۴۹)

از جمله حوادث و وقایع دیگری که مؤلف بعنوان طلیعه جنگهای ایران و یونان و برخورد دو تمدن شرق و غرب باستان شرح میدهد

حوادث مربوط به فتح ساموس است بدست گروهی از سپاهیان پارس که در بند ۱۴۱ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۹ بتفصیل از آن یاد شده است. هردوت مدعی است که «از تمام شهرهای یونانی و غیر یونانی، ساموس اولین شهری بود که داریوش تسخیر کرد.» (بند ۱۳۹). از اینقرار فتح ساموس بدست داریوش در نظر مؤلف اولین قدم در راه توسعه امپراتوری پارس در سرزمین‌های یونانی خارج از قاره آسیا محسوب میشود. در این مورد هردوت مانند مورد قبل فقط بذکر مطلب قناعت نکرده بلکه کوشیده است با نقل حواشی و مطالب خارج از موضوع باین مطلب جنبه افسانه دهد و حس کنجکاوی خواننده را برانگیزد. و برای آنکه علت واقعی حمله داریوش را به ساموس شرح دهد بنقل سرگذشت یکی از برادران تبعیدی پولیکرات که سیلوسون(Syloson) نام داشته میپردازد. این شخص در موقعی که داریوش در لشگر کبوجیه در مصر بعنوان یک سرباز ساده خدمت میکرده قبای زیبای خود را باو بخشیده بود و پس از آنکه داریوش به سلطنت رسید برای تذکار این نیکوکاری بدربار پادشاه رفت. وقتی داریوش از ماجرای تبعید کسی که در جوانی باو احسان کرده بود مطلع شد تصمیم گرفت جزیره ساموس را فتح و باو مسترد کند تا جبران احسان بیدریغ او بشود (بند ۱۳۹ و ۱۴۰). بعد از آن، برای آنکه معلوم شود سیلوسون بچه جهت از کشور خود تبعید شده بود، مؤلف به بیان داستان مندریوس(Maindrios) غاصب حقوق سیلوسون میپردازد (بند ۱۴۲- ۱۴۳)- مؤلف ضمن بیان این داستان پیوسته به حوادث تازه‌ای اشاره میکند و پس از بیان چگونگی لشگرکشی داریوش به جزیره

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۷۶

ساموس و اخراج مندریوس از این جزیره، بدنبال حوادث این شخص میرود و او را تا اسپارت تعقیب میکند (بند ۱۴۸).

سرگذشت پولیکرات (بند ۱۲۰ تا ۱۲۵)

قبل از اینکه درباره فتح ساموس بدست پادشاه پارس گفتگو بمیان آید مؤلف در قسمت اول از کتاب سوم مختصری درباره شرح حال پولیکرات قلمرسائی میکند (بند ۳۹ ببعد) و بهمین جهت در قسمت دوم قبل از بیان چگونگی فتح ساموس بذکر دنباله حوادث مربوط باین شخص میپردازد تا انقطاعی در ذکر حوادث روی نداده باشد (بند ۱۲۰- ۱۲۵)- اما نقل همین قسمت از حوادث نیز برای نشان دادن و تذکار موجبات برخورد دو تمدن بزرگ شرق و غرب بوده است؛ چه بطوریکه مؤلف در ضمن حوادث مربوط به پولیکرات نقل میکند، علت اصلی کینه اوروئیت نسبت به پولیکرات آن بود که یکی از سرداران پارس از راه تحقیر او را سرزنش کرده بود که حتی نتوانسته این جزیره کوچک یونانی را که در برابر حاکم‌نشین او قرار دارد بر قلمرو امپراتوری بیفزاید (بند ۱۲۰)؛ بعلاوه بطوریکه مؤلف مدعی است پولیکرات قصد داشت بر ناحیه یونی و جزایر آن مسلط شود و بدیهی است این جاه‌طلبی دیر یا زود او را با پادشاه پارس روبرو میکرد (بند ۱۲۲).

ملخص کلام آنکه مطالبی که مؤلف در بند ۱۲۰ تا ۱۲۸ از قسمت دوم از کتاب سوم درباره پولیکرات نقل کرده اگرچه از موضوع اصلی که ذکر تاریخ سلطنت داریوش میباشد خارج است ولی در حقیقت با وقایع مربوط به فتح این جزیره تا حدی ارتباط دارد.

وسعت امپراتوری پارس و ایالات آن (بند ۹۰ تا ۱۱۷)

مطالب بند ۹۰ تا ۹۷ و بند ۱۱۷ از جزء دوم از کتاب سوم هردوت اختصاص دارد به شرح احوال ممالک و اقوامی که تا آن زمان (یعنی تا زمان داریوش) قسمتی از امپراتوری محسوب میشدند و هر سال خراج معینی به خزانه شاهی میپرداختند. اما در فاصله این مطالب (از بند ۹۸ تا ۱۱۶) مؤلف بار دیگر بعادت معمول از مطلب اصلی دور افتاده و مکرر درباره موضوعات و مطالبی سخن گفته که چندان ارتباطی با مطلب

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۷۷

اصلی ندارد. مثلا- درجائی که صحبت از مقدار طلائی است که هندیان همه ساله بابت مالیات به خزانه شاهی میپردازند، شرح مبسوطی درباره معادن براده طلا در هند و طرز استخراج آن نقل میکند و باز همین موضوع را بهانه قرار میدهد و بشرح شگفتی‌های این سرزمین و اخلاق و عادات و رسوم ساکنان آن میپردازد و حتی جزئیات جالبی درباره شترهای هند نقل میکند.

همچنین بدنبال همین مطالب و ضمن بحث درباره هند مدعی شده است که اصولا مناطقی که در سرحد دنیای آن زمان قرار داشته، از لحاظ ذخایر طبیعی و اشیاء گرانبها غنی‌ترین نقاط جهان بوده‌اند و برای تأیید این مطلب بار دیگر از موضوع اصلی دور شده و اطلاعات مبسوطی درباره چگونگی استخراج عطر در عربستان نقل کرده است.

مطالب دیگر (بردیای دروغی- جلوس داریوش- قتل اینتافرن- تسخیر بابل) (بند ۶۷ تا ۷۹- ۸۰ تا ۸۸ ۱۱۸ و ۱۱۹- ۱۵۰ تا ۱۶۰)

مطالب قسمت دوم از کتاب سوم هردوت از بند ۶۷ تا ۷۹ اختصاص دارد به بیان سرگذشت بردیای دروغی و برکنار شدن او از سلطنت پارس؛ بند ۸۰ تا ۸۸ اختصاص دارد به شرح جلوس داریوش؛ مطالب بند ۱۱۸ و ۱۱۹ مربوط است به چگونگی خشم پادشاه بر اینتافرن که خود از بانیان سلطنت داریوش و یکی از هفت نفری بود که بر ضد بردیای دروغی قیام کرده بودند؛ مطالب بند ۱۵۰ تا ۱۶۰ مربوط است به شورش بابل و تسخیر مجدد آن بدست سپاهیان پارس.

غیر از این مطالب که ارتباطی چندان با جنگهای ایران و یونان ندارد دیگر مطالب قسمت دوم از کتاب سوم هردوت اصولا اختصاص دارد به شرح مطالبی که ذهن خواننده را تدریجا برای درک علل وقوع این جنگها آماده میکند و نشان میدهد که چگونه دو تمدن بزرگ شرق و غرب باهم روبرو شدند و چه عواملی موجب ایجاد کینه و نفاق و رقابت و کشمکش بین آنها گردید.

وقتی خواننده به مطالعه این قسمت از تاریخ هردوت مشغول میشود تصور نمیکند که مطلب کاملا- مربوط به تاریخ پارس و در حقیقت قسمت اول از همین کتاب

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۷۸

است. و در این میان هردوت بعمد یا بسهو قسمت‌های مهمی از حوادث اولیه دوره سلطنت داریوش و از جمله شورش‌های متعددی را که در نقاط مختلف امپراتوری پارس روبداده و در کتیبه بیستون بتفصیل از آنها یاد شده فراموش کرده و فقط بذکر شورش بابل و چگونگی تسخیر مجدد این شهر قناعت کرده است.

شیوه نگارش

مؤلف در قسمت دوم از کتاب سوم خود نیز بعادت معمول همه‌جا مطالب را در قالب افسانه و حکایت نقل کرده و هرجا که توانسته حس کنجکاوی خواننده را با این روش برانگیخته است. افسانه‌ها و حکایاتی که در قسمت دوم از کتاب سوم نقل شده بدو دسته متمایز تقسیم میشوند:

دسته اول افسانه‌هائی هستند که صحنه آن قصر پادشاه و اندرون آن بوده و شامل مطالب بند ۶۷ تا ۸۹ و بند ۱۱۸ و ۱۱۹ میباشد.

دسته دوم افسانه‌هائی هستند که ظاهرا صحنه آن ایالات مختلف امپراتوری پارس و سرزمین‌های خارج از حدود امپراتوری بوده است (بند ۱۲۰ تا ۱۶۰). قبل از نقل افسانه‌های اخیر مؤلف بازگشت محسوسی نسبت به موضوعات کتاب خود کرده و با اینکه کاملا- از موضوع مرگ کبوجیه دور شده از نو بشرح حوادث زمان این واقعه میپردازد. با این حال شاید بتوان گفت از این حیث انتقادی به مؤلف وارد نیست، زیرا تا اندازه‌ای طبیعی است که در جائیکه صحبت از مجازات اوروئیت درمیان است لااقل به جرم او نیز که مدتها قبل اتفاق افتاده بود اشاره‌ای بشود و این کاری است که مؤلف در قسمت دوم از کتاب حاضر خود کرده است.

رعایت تقدم و تأخر حوادث

در هر دو دسته از افسانه‌هائی که از آنها یاد شد سعی مؤلف آن بوده که در نقل وقایع ترتیب تقدم و تأخر تاریخی رعایت شود. تنها انتقادی که از این حیث به مؤلف وارد است اینست که قتل اینتافرن را بلافاصله بعد از وقوع توطئه هفت تن نقل کرده و مدعی شده است که این واقعه کمی پس از آن توطئه روی‌داده (بند ۱۱۸ و ۱۱۹)، درحالیکه

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۷۹

این واقعه در جائی شرح داده شده که مؤلف بذکر حدود و وسعت حدود امپراتوری داریوش مشغول بوده (بند ۸۹ و بعد) حق آن بود که ابتدا حوادث اولیه سلطنت این پادشاه و از جمله چگونگی قتل اینتافرن نقل میشد و پس از آنکه دوره آرامش و توسعه امپراتوری فرامیرسید وسعت امپراتوری شاهنشاه هخامنشی شرح داده میشد «۱». در چند مورد دیگر نیز تکرار مطالب گفته شده مشاهده میشود، از این قبیل است در بند ۱۳۱ درباره دموسد، در بند ۱۳۹ درباره سیلوسون و در بند ۱۴۲ و ۱۴۳ درباره مندریوس.

با اینکه مطالب بندهای مذکور تا حدی خارج از موضوع بنظر میرسد تکرار آنها در جائیکه مؤلف آنها را تکرار کرده برای درک و تصور سلسله زنجیر وقایع لازم بوده و سکته‌ای چندان در استمرار مطلب ایجاد نکرده است.

انتقاد دیگری که ازین لحاظ به مؤلف وارد است اینست که چرا واقعه بزرگ شورش بابل را که بلافاصله پس از جلوس داریوش رویداده پس از حوادث و وقایعی نقل کرده که بعد از این واقعه بزرگ اتفاق افتاده و چندان اهمیتی هم در مسیر عمومی تاریخ آن زمان نداشته‌اند. از این قبیل است مسئله مجازات اوروئیت و اسارت دموسد در شوش و لشگرکشی به جزیره ساموس و غیره.

اشتباه مؤلف درباره شورش بابل

در مورد شورش بابل در آغاز سلطنت داریوش طرز بیان مؤلف طوری است که خواننده بی‌اختیار با این سؤال روبرو میشود که این شورش کدامیک از شورش‌هائی است که در زمان داریوش در بابل رویداده؛ در کتیبه بیستون که بی‌تردید یکی از معتبرترین و قابل اعتمادترین اسناد تاریخ ایران باستان محسوب میشود صحبت از دو شورش پی‌درپی در بابل درمیان است که یکی بتحریک شخصی بنام نیدینتوبل(Nidintu -Bel) (کتیبه بیستون بند ۱۸ و ۲۰) و دیگری که مهم‌تر از اولی است

---

(۱)- احتمال میرود که هردوت مطالب مربوط به بند ۱۱۸ و ۱۱۹ را که مربوط به قتل اینتافرن است جداگانه تهیه کرده و بعدا در قسمتی از کتاب سوم خود بی‌توجه به تقدم و تأخر تاریخی مطالب جای داده باشد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۰

بتحریک شخصی بنام اراخ(Arakha) (کتیبه بیستون- بند ۴۹ و ۵۰) رویداده و بطوریکه در این کتیبه نقل شده و تعدادی از محققین نیز بر این عقیده میباشند این دو شورش هردو در سال اول سلطنت داریوش پیش آمده و در همان سال نیز خاموش شده‌اند.

در اینکه شورشی که هردوت از آن صحبت میکند با کدامیک از شورش‌های مذکور در کتیبه بیستون تطبیق مینماید گفتگو زیاد است، چه اگر آنرا همان شورش اول کتیبه بیستون بدانیم با این اشکال مواجه میباشیم که وقایع آن بنحوی که در کتیبه مذکور نقل شده با وقایعی که هردوت نقل میکند تطبیق نمی‌نماید؛ در مورد شورش دوم هم کتیبه بیستون مطلب زیادی ندارد و بهمین جهت قیاس بین آندو دشوار است، اما کتیبه بیستون صراحت دارد که این شورش بدست یکی از سرداران داریوش بنام اینتافرن (همان شخصی که بعدها بامر داریوش مجازات شد و بقتل رسید) خاموش شد، نه بدست شخص داریوش. و بهرحال هیچیک از دو شورشی که در کتیبه بیستون از آنها یاد شده چندان دوام نیاورده و محاصره شهر در هر دو مورد کوتاه بوده است، درحالیکه هردوت مدعی است که محاصره بابل بدرازا کشید و سرانجام با حیله و تدبیر زوپیر فرزند مگابیز دروازه‌های شهر بروی لشگریان پارس گشوده شد (بند ۱۵۰) کتزیاس(Cte ?sias) واقعه‌ای نظیر آنچه را که هردوت درباره زوپیر نقل کرده به زمان خشایارشا نسبت داده است و بهمین جهت بعضی عقیده دارند که هردوت قطعا دچار اشتباه شده و این واقعه را که در حقیقت در زمان فرزند داریوش و محتملا در سال ۴۷۸ قبل از میلاد روی داده بزمان داریوش نسبت داده است.

اختلاف اقوال مختلف

افسانه قتل بردیای دروغی در قسمت دوم از کتاب سوم هردوت بقسمی نقل شده که خواننده تصور میکند که پیش‌آمد حوادث مساعد سهم مؤثری در پیشرفت کار داریوش و دیگر قیام‌کنندگان داشته است. داریوش درست موقعی به شوش وارد میشود که اوتان و همراهانش درباره این مسئله مهم مشغول بحث بوده‌اند؛ نطق پرگزاسپ خطاب به بزرگزادگان پارس و افشای راز بردیای دروغی و سرنوشت بردیای واقعی

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۱

درست در موقعی اتفاق میافتد که قیام‌کنندگان هفت‌گانه بسوی کاخ سلطنتی حرکت کرده بودند. این تصادف و تقارن وقایع بقدری شگفت‌انگیز است که خواننده بحق درباره صحت آنها دچار تردید میشود.

کشف راز پنهان بردیای دروغی و تشخیص هویت واقعی او را هردوت به سه روایت مختلف نقل کرده و به سه نفر نسبت داده است.

از یک طرف داریوش بگفته مؤلف حتی قبل از ورود به شوش و قبل از اینکه اوتان و یاران او با وی در این‌باره صحبتی کرده باشند از ماجرا باخبر بوده؛ (هردوت ضمن اشاره باین مطلب توضیح نمیدهد که داریوش بچه ترتیب از راه دور از این راز بزرگ باخبر شده بود (بند ۷۱) از طرف دیگر پرگزاسپ ماجرای بردیای دروغی را جداگانه فاش میسازد- (بند ۷۵). و در همان حال اوتان بکمک دخترش که زوجه بردیای واقعی بوده و پس از قتل او قهرا زوجه بردیای دروغی شده بود از هویت واقعی این شیاد باخبر میشود (بند ۶۸ و ۶۹).

همچنین هردوت در بند ۶۱ مدعی است که بین بردیای دروغی و بردیای واقعی شباهت جسمانی زیادی وجود داشته بقسمی که تشخیص این دو از یکدیگر تا حدی دشوار بوده؛ اما در جریان نقل حوادث مربوط به پادشاه ادعائی، مؤلف مکرر این شباهت جسمانی را که خود در بند ۶۱ بآن اشاره میکند فراموش کرده. مثلا در موقعی که رسولی به سپاه کبوجیه فرستاده میشود، هردوت مدعی است که بردیای مغ خود را برسول نشان نداده و بعلاوه همیشه در کاخ خود پنهان بوده و اجازه نمیداده است که کسی صورت او را ببیند (بند ۶۸).

نتیجه‌ای که از این بحث گرفته میشود اینست که مؤلف در این قسمت از تاریخ خود از سه دسته روایت استفاده کرده که بموجب یکی از این روایات بردیای دروغی شباهتی به بردیای واقعی نداشته. و چون در بیان بقیه حوادث بهر سه روایت استناد شده اختلاف مطالب و تناقضی در گفتار هردوت پیش آمده و یکجا بردیای دروغی را کاملا شبیه بردیای واقعی جلوه داده و جای دیگر مدعی است که آنقدر قیافه آنها

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۲

اختلاف داشته که بردیای دروغی خود را بهیچکس حتی زنان نشان نمیداده تا راز پنهانش آشکار نشود. اگر واقعا چنین باشد و هردوت در تنظیم این قسمت از نوشته‌های خود از سه روایت مختلف الهام گرفته و آنها را یکی کرده باشد باید تصدیق کرد که در انجام این امر دشوار توفیق کامل یافته، چه خواننده چندان متوجه این تناقص در گفتار مؤلف نمیشود؛ در حقیقت مؤلف پرشورترین حوادث هر سه روایت را آنچنان بهم آمیخته که جلوه‌ای خاص باین حادثه پرخطر داده و در عین حال مجسم کرده که چگونه داریوش جسور و جوان کم‌کم در برابر حزم و احتیاط بیجای اوتان و یارانش تفوق میابد و لحظه‌بلحظه به قدرت نزدیک میشود تا جائیکه یارانش غفلهٔ از اسب بزیر میآیند و جقه او را میبوسند و در برابر سردار باقدرت پارسی زانو بر زمین میزنند.

۳- منابع جزء دوم از کتاب سوم هردوت

درباره منابع قسمت دوم از کتاب سوم در نظر اول چنین تصور میشود که مطالب این قسمت از تاریخ هردوت بیشتر متکی به مآخذی است یونانی یا نیمه یونانی که مؤلف ضمن سفر طویلی که در خاورمیانه درپیش گرفت در نقاط مختلف و شهرها و جزایر مدیترانه شرقی با آنها آشنا شده است. مثلا آنچه مؤلف در بند ۱۴۸ درباره کلئومن(Cle ?ome ?ne) پادشاه معروف اسپارت و رفتار او در برابر تطمیع مندریوس نقل میکند روشن است که در شهر اسپارت بگوش او رسیده، زیرا از یکطرف در زمان او خاطره کلئومن هنوز در این شهر زنده بوده و از جانب دیگر افسانه بنحوی نقل شده که این پادشاه را بصورت انسانی کامل و با تدبیر جلوه میدهد و همین دلیل کافی بر آنست که این خبر را در موطن او بدست آورده است. همچنین است مطالبی که مؤلف در بند ۱۳۸ درباره ژیلوس(Gillos) از اهل تارانت و رفتار داریوش با این شخص نقل میکند. در این مورد نیز بنظر میرسد که هردوت مطلب را از دهان مردم این شهر شنیده، چه شرح واقعه با بیانی انجام گرفته که آشکار است هدف مؤلف بالا بردن شخصیت ژیلوس از اهل تارانت بوده است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۳

سرگذشت پولیکرات

سرگذشت آخرین لحظات حیات افسانه‌ای پولیکرات فرمانروای مستبد ساموس یکی از قسمت‌هائی است که بی‌تردید مؤلف ضمن سیاحت و گردش خود در جزایر مدیترانه شرقی از دهان مردم محل بروایات مختلف شنیده است. دموسد طبیب معروف یونانی بهمراه پولیکرات به ساحل منیزی میرود و در آنجا شاهد سرنوشت تأثرآوری میشود که در انتظار این سلطان معروف دنیای باستان بوده است:

همینکه پولیکرات بدعوت اوروئیت از راه میرسد سربازان او را اسیر میکنند و بوضع فجیعی بقتل میرسانند. بعد از آن، دموسد و دیگر همراهان پولیکرات باسارت اوروئیت میمانند و دموسد بدنبال سرنوشت خود پس از آنکه اوروئیت قاتل پولیکرات مغضوب داریوش قرار میگیرد و اموال او ضبط میشود به شوش منتقل میشود و در آنجا بدنبال حادثه کوچکی بصیرت او در علم طب بر پادشاه پارس روشن میشود و احترام او در دربار بدرجه‌ای میرسد که همسفره پادشاه میشود. بی‌تردید قسمت مهمی از اطلاعات مربوط باین افسانه را هردوت در ساموس از دهان مردم محل شنیده است.

افسانه سیلوسون

همچنین سرگذشت سیلوسون(Syloson) و احسان بی‌توقع او به داریوش در موقعی که این پادشاه سرباز ساده‌ای در سپاه کبوجیه در مصر بوده باید از ساموس سرچشمه گرفته باشد، زیرا پارس‌ها هرگز داریوش فرزند شخصیت بزرگی مانند هیستاسپ را بعنوان یک سرباز ساده و گمنام در مصر قبول ندارند چه رسد بآنکه مدعی شوند که این بزرگ‌زاده پارسی آنچنان طالب قبای بی‌ارزش یکنفر یونانی شده باشد که بی‌پروا آنرا از او مطالبه کرده باشد.

هرگز داریوش و پارس‌ها این افسانه را بنحوی که هردوت نقل کرده تأیید نکرده‌اند، چه از یکطرف داریوش حتی در موقعی که در مصر در سپاه کبوجیه خدمت میکرده یکنفر بزرگ‌زاده پارسی بوده نه یک فرد گمنام و مجهول؛ و از طرف دیگر در شأن بزرگ‌زاده‌ای مانند او که کمی بعد در رأس بزرگترین امپراتوریهای آن

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۴

زمان قرار میگرفت نبود که قبای رنگین سیلوسون را آرزو کند.

نتیجه‌ایکه هر خواننده عادی از این افسانه میگیرد، اعتلای روح یونانی و بی‌اعتنائی یونانیان به مادیات و بذل و بخشش بی‌دریغ آنها است و با این ترتیب تردیدی نیست که منبع این قسمت از مطالب کتاب هردوت نیز یونانی است و باحتمال زیاد مؤلف آنرا در ساموس از دهان مردم این جزیره شنیده است.

داستان مندریوس

همچنین است مطالبی که هردوت درباره مندریوس و رفتار او با پارس‌ها و قتل و کشتار اینان و تسخیر جزیره و فرار او نقل میکند. بطور کلی روشن است که نظر مؤلف یا کسانی که این اخبار را باو داده‌اند این بوده که ثابت کنند که این حکمرانان مستبد شهرها و جزایر یونانی مردمانی قابل ستایش بوده‌اند.

پولیکرات که بطمع سیم و زر اوروئیت فرماندار با قدرت آسیای صغیر و انجام نقشه‌های جاه‌طلبانه خود فریب حاکم ایالت منیزی را خورده بوضعی فجیع در ساحل آسیای صغیر دور از وطن و در غربت بشهادت میرسد. مندریوس بآن جهت باستبداد رأی در جزیره

حکومت میکند که اهالی ساموس خود بطیب خاطر حاضر بقبول اصول آزادی نبوده‌اند.

سیلوسون که برای استقرار مجدد خود در جزیره به خارجیان توسل جسته بود صریحا فاش میکند که بشرطی حاضر بقبول این کمک میباشد که استقرار مجددا و بحکومت جزیره بی‌خونریزی انجام گیرد. و چون در نتیجه رفتار سخت او با اهالی ساموس جمعیت این جزیره بنسبت قابل ملاحظه‌ای تقلیل یافته بود مؤلف مدعی است که این امر نتیجه عمل پارس‌ها بوده است. یک نظر به طرز بیان این مطالب هر خواننده متوسط عادی را متوجه این امر میکند که بی‌تردید منبع این اطلاعات پارسی نبوده و باحتمال قریب بیقین یونانی و ساموسی بوده است. و چون هردوت بطوریکه خود مکرر اشاره میکند باین جزیره مسافرت کرده است باید نتیجه گرفت که این قسمت از مطالب خود را که تا حدی مربوط به تاریخ این جزیره میباشد مستقیما از اهالی محل شنیده و باستناد گفته‌های مردم ساموس نقل کرده است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۵

نقش کروتون

کروتون(Croton) یکی از شهرهای معروف دنیای باستان است که در نزدیکی توریوم(Thurium) یعنی همان شهری که مدتها هردوت در آن میزیسته و به موطن دوم او معروف شده قرار داشته و با این ترتیب و تردیدی نیست که هردوت آنرا نیز از نزدیک بچشم دیده است. دلیلی که برای اثبات این امر میتوان اقامه کرد اطلاعات دقیقی است که مؤلف از معبد معروفی که برای آتنا در این شهر بنا شده بود در بند ۴۵ از کتاب پنجم خود نقل کرده. قسمت مهمی از مطالبی که هردوت در جزء دوم از کتاب سوم نقل کرده مسائلی است که با این شهر ارتباط دارد. پس باید نتیجه گرفت که آنچه درباره دموسد و اختلافات او با پدر و تبعید او از شهر و اشتغال او بکار طبابت و اقامت او در نزد پولیکرات ساموس و اسارت او بدست پارس‌ها و اعزام او به شوش و معالجه شکستگی پای داریوش و تقرب او در دربار شاهنشاه هخامنشی و تدبیری که برای نجات خود از شوش اندیشید و حوادث مربوط به بازگشت او به کروتون و ازدواج او با دختر میلون قهرمان معروف آن شهر شرح داده شده در زمان مؤلف نقل دهان مردم کروتون بوده و هردوت ضمن سفری که باین شهر کرده آنها را جمع‌آوری و ضمیمه جزء دوم از کتاب سوم خود کرده است.

موید این مطلب اینست که مؤلف در بند ۱۳۱ مدعی است که اطبای کروتون معروف‌ترین و بهترین اطبای جهان میباشند و این تمجید و ستایش از قوم کروتون را بگفته هیچ قوم و ملت دیگری نسبت نداده است.

افسانه قتل اوروئیت

در اینجا این بحث بمیان میآید که چرا پاره‌ای از مطالب این قسمت که بیشتر بشهرها و جزایر یونانی‌نژاد مربوط میباشد در میان وقایعی نقل شده که اکثرا به پارس‌ها مربوط میباشد.

از این قبیل است افسانه قتل اوروئیت که با افسانه قتل پولیکرات و هجرت دموسد بدربار پادشاه هخامنشی بصورت حلقه‌های یک زنجیر متصل جلوه داده شده است.

اگر منبع نوشته‌های مؤلف درباره پولیکرات و دموسد و سیلوسون و مندریوس یونانی باشد، دلیلی ندارد که منبع این افسانه‌های پارسی نیز یونانی نباشد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۶

واضح‌تر آنکه باید دید آنچه هردوت درباره قتل اوروئیت حاکم مطلق العنان و معروف آسیای صغیر نقل کرده بصرف اینکه در سلسله زنجیر وقایعی نقل شده است که عموما از منابع یونانی جمع‌آوری گردیده خود از منبعی یونانی سرچشمه گرفته یا از منابع پارسی. اگر گفته شود که منبع این خبر پارسی است در شأن پادشاه هخامنشی نیست که یکی از حکام زیردست خود را آنچنان با ترس و از راه حیله و نیرنگ بدام اندازد که جزئیات مربوط به آن افسانه‌وار بر سر زبانها افتد و خرد و کلان از آن آگاه باشند.

اما یونانی بودن منبع آن بدلائلی بیشتر بنظر صحیح میرسد. چه اولا ممکن است دموسد که مدتها در دربار شاهنشاه هخامنشی میزیسته و خود یکی از کسانی بوده که از بدرفتاریهای اوروئیت زیان دیده مطالبی درباره قتل این حاکم مستبد در محل شنیده باشد که بعدها آنرا با اضافاتی برای همشهریان خود نقل کرده و بعد از آن تا زمانیکه این افسانه بگوش هردوت رسیده شاخ و برگهائی بآن اضافه شده و بصورتی درآمده باشد که مؤلف برای ما نقل میکند.

همچنین میتوان حدس زد که افسانه قتل اوروئیت نیز مانند قسمت مهمی از مطالب قسمت دوم از کتاب سوم از ساموس سرچشمه گرفته است، چه تردیدی نیست که اهالی این جزیره به پولیکرات فرمانروای فاتح و جاه‌طلب خود علاقه‌ای فراوان داشته‌اند و محتمل است وقتی از جزئیات مرگ فجیع او در ساحل مدیترانه مطلع شده‌اند در انتظار نزول انتقام الهی بر شخص قاتل پیوسته مترصد اخباری بوده‌اند که از ساحل آسیای صغیر میرسیده و بهمین جهت اخبار مربوط به قتل اوروئیت را بنحوی شاخ و برگ داده‌اند که جنبه انتقام الهی بخود گرفته است.

حدس سوم اینست که اصولا منبع این خبر پارس‌هائی هستند که خود در جریان حوادث مربوط به اوروئیت دست داشته‌اند و بعدها خاطره قتل این حکمران ستمگر را بنحوی موهن شرح و تفصیل داده‌اند. برای قضاوت صحیح در این‌باره باید تا حدی جریان وقایع را

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۷

در نظر مجسم کنیم. روزی اوروئیت با میتروبات، یکی دیگر از حکام آسیای صغیر در دهلیز قصر شاهی می‌نشیند و دو سردار بزرگ درباره فتوحات خود باهم به مباحثه میپردازند.

میتروبات رقیب خود را سرزنش میکند که آنقدر بی‌لیاقت است که نتوانسته تا آن زمان جزیره کوچک ساموس را که در برابر حکومت‌نشین او واقع شده بر حدود قلمرو پادشاه بیفزاید. این سخن بر اوروئیت گران میاید و میکوشد با حیله و نیرنگ پولیکرات حکمران جزیره ساموس را بچنگ آورد و بوضعی فجیع بقتل رساند.

همچنین چندی پس از مرگ کبوجیه با بردیای دروغی کنار میآید و رقیب خود میتروبات را نیز از میان میبرد و کار را بجائی میرساند که هنگام جلوس داریوش قدرت او را نیز بهیچ میگیرد. داریوش قتل میتروبات را بهانه میکند و بترتیبی که هردوت شرح میدهد این حاکم مغرور و ستمگر را بجای خود مینشاند.

میتروبات که قربانی غرور و جاه‌طلبی اوروئیت شده بود حاکم ناحیه داسکیلیون(Daskyleion) در آسیای صغیر بود (بند ۱۲۰). در قرن پنج قبل از میلاد یعنی در زمانیکه هردوت کتاب خود را تحریر میکرد حکومت این ایالت در دست یکی از بزرگ‌زادگان پارسی بنام آرتاباز(Artabaze) بود که ظاهرا هردوت با او روابط دوستانه‌ای داشته.

در اینصورت میتوان نتیجه گرفت که بعید نیست که آنچه مؤلف درباره اوروئیت نقل کرده حاصل یادداشت‌هائی است که هنگام سفر به داسکیلیون و ملاقات با آرتاباز تهیه کرده و در حقیقت منبع آن پارس‌هائی بوده‌اند که با اوروئیت دشمن بوده‌اند.

منابع مختلط یونانی و پارسی

غیر از مطالبی که از منابع یونانی سرچشمه گرفته و قبلا بآن اشاره شد قسمت‌هائی دیگر از جزء دوم از کتاب سوم هردوت ظاهرا باید از منبعی پارسی بدست هردوت رسیده باشد. شرح حوادث و وقایع مربوط باین قسمت پیوسته با اشارات و کنایاتی توأم است که مؤید صحت این فرض میباشد. مثلا در جائی که مؤلف چگونگی برکنار شدن بردیای ادعائی را شرح میدهد مکرر بوجود رقابت و خصومت بین مادها و پارس‌ها

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۸

اشاره میکند (بند ۶۵- ۷۳- ۷۵- ۱۲۵) و در پاره‌ای موارد از کینه و عداوت عمومی مردم نسبت به مغ‌ها سخن میگوید (بند ۷۳- ۷۹).

در این مقام قصد آن نیست که درباره صحت یا سقم افسانه‌ای که هردوت درباره چگونگی برکنار کردن بردیا نقل کرده قضاوت کنیم زیرا بحث در این‌باره مستلزم فرصت مناسبی است و عجالهٔ از حدود این مقال خارج است. اما لازم است باین نکته مهم اشاره شود که آنچه هردوت در این‌باره نقل کرده و بخصوص افسانه شیهه کشیدن اسب داریوش با متن نوشته‌های کتیبه بیستون که بی‌تردید یکی از موثق‌ترین و قابل اعتمادترین اسناد مکتوب تاریخ ایران باستان است مطابقت ندارد.

اگر از این موشکافی صرفنظر کنیم قسمت‌هائی از مطالبی که به کبوجیه پرگزاسپ و گوبریاس مربوط است آنچنان در کتاب هردوت نقل شده که بنظر میرسد واقعا منبعی پارسی داشته و در خانواده‌های اشرافی پارس قدیم دهان بدهان نقل میشده است.

بعلاوه نام پنج تن از کسانیکه هردوت در توطئه هفت تن از آنها یاد کرده (اوتان- اینتافرن- گوبریاس- هیدران- مگابیز- آسپاتین) با نام پنج تن از همین اشخاص که در کتیبه بیستون در بین همراهان داریوش از آنها نام برده شده تطبیق میکند.

بطوریکه بند ۶۳ کتیبه بیستون حاکی است اشخاصی باسامی زیر در توطئه معروف هفت تن با داریوش همکاری داشته‌اند: اوتانا- ویندافرنه- گوبارو- ویندرنه- باگابوخسا- اردومنش. از اینقرار اسامی که هردوت نقل کرده در حقیقت همانست که در کتیبه بیستون نقل شده با این تفاوت که هردوت نفر ششم را آسپاتین(Aspathine ?s) نام برده در حالیکه در کتیبه بیستون از شخصی بنام اردومنش سخن در میان است.

با این ترتیب باید حدس زد که قسمت‌هائی از جزء دوم از کتاب سوم هردوت از منابعی نیمه یونانی و نیمه پارسی سرچشمه گرفته است.

برکنار کردن بردیای دروغی

موضوع دیگری که در قسمت دوم از کتاب سوم هردوت قابل بحث میباشد چگونگی

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۸۹

برکنار کردن بردیای دروغی است که هردوت سه روایت درباره آن نقل کرده. بموجب روایت اول ابتکار این عمل با داریوش بوده و بموجب روایت دوم و سوم شروع قیام بتحریک اوتان و پرگزاسپ بوده است. در روایت دوم که بحکایت آن ابتکار شروع این قیام با اوتان بوده مطالبی درباره بردیای ادعائی نقل شده که از لحاظ تشخیص منبع خبر قابل ملاحظه میباشد. بنا باین روایت گوش‌های بردیای ادعائی را قبل از اینکه بسلطنت رسد بریده بوده‌اند. باید دید که این خبر با این وضع از منبع یونانی سرچشمه گرفته یا از قول پارسیان معاصر مؤلف نقل شده است. بطوریکه کتیبه بیستون حاکی است بردیای ادعائی برخلاف ادعای هردوت (بند ۷۰) در شوش بقتل نرسید بلکه در محلی واقع در ماد کشته شد (بند ۱۳ کتیبه بیستون) و باز بحکایت کتیبه بیستون پدر داریوش برخلاف ادعای هردوت (بند ۷۰ و ۷۲) حاکم پارس نبوده بلکه حاکم ایالت پارت یا خراسان امروز بوده (بند ۵۳ کتیبه بیستون). از این اختلاف آشکاری که بین نوشته‌های هردوت و کتیبه بیستون وجود دارد اینطور نتیجه گرفته میشود که مؤلف قهرا باید مطالب خود را در این‌باره از منابع یونانی اخذ کرده باشد.

اما با قبول این فرض این اشکال پیش میآید که در جریان حوادث قتل بردیای ادعائی با مسائلی روبرو هستیم که بیشتر باید از منابعی شرقی و محتملا غیر پارسی سرچشمه گرفته باشد، موضوع مجازات بردیا و بریدن گوشهای او یکی از این موارد است. همچنین درجائیکه هردوت درباره دختر اوتان که زوجه بردیا بوده مینویسد که «وقتی نوبت به فدیمه رسید که با مغ هم‌بستر شود ..» این امر حکایت از عادات و رسومی دارد که در حرمسرای مشرق زمینیان و اندرون اعیان آن زمان معمول بوده چه زنان پادشاهان متعدد بوده‌اند و پادشاه بنوبت هر شب با یکی از آنها هم‌بستر میشده است. اگر قبول کنیم که منبع این خبر باستناد عدم تطبیق آن با متن کتیبه بیستون یونانی است با این اشکال مواجه میشویم که جنبه‌های شرقی آن بر قسمت دیگر آن غلبه دارد.

و بنابراین باید نتیجه گرفت که این قسمت نیز از مطالبی است که محتملا از منابع مختلط پارسی و یونانی سرچشمه گرفته است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۰

کشتار مغان

مطلب دیگری که در این زمینه قابل توجه است موضوع کشتار مغان است که بعد از برکناری بردیای ادعائی اتفاق افتاد. هردوت مدعی است که همینکه بردیای دروغی بقتل رسید پارس‌ها دست بکشتار مغ‌ها زدند و از آن پس هرسال آن روز را جشن گرفتند و هنوز در این روز مغان از ترس جان خود از خانه خارج نمیشوند (بند ۷۹). در صحت این روایت تردید است زیرا متون تاریخی دیگری که مؤید آن باشد در دست نیست. در اینصورت باید حدس زد که از این لحاظ نیز هردوت تحت تأثیر منابع غیر پارسی قرار گرفته است.

موضوعی که مؤید این مطلب میباشد استدلالی است که هردوت از قول داریوش برای تأیید دروغ مصلحت‌آمیز کرده (بند ۷۲) چه قابل قبول نیست که پادشاه قومی که بگفته شخص هردوت (کتاب اول- بند ۱۳۸) دروغ گفتن را از زشت‌ترین اعمال میدانسته‌اند در موردی معین از دروغ مصلحت‌آمیز دفاع کند.

نتیجه این بحث آنکه قسمت مهمی از مطالبی که هردوت تا بند ۷۹ از کتاب سوم خود درباره پارس‌ها نقل کرده از منابع غیر پارسی اخذ شده و بهمین جهت بین مطالب آن قسمت و اسناد مهم تاریخی نظیر کتیبه بیستون اختلاف‌بینی وجود دارد.

اما تردیدی نیست که هردوت ضمن جمع‌آوری مطالب این قسمت از کتاب خود از روایات پارس‌ها هم تا حدی استفاده کرده و قرائن و امارات زیادی در نوشته‌های او مشاهده میشود که دلالت بر این امر دارد. از این قبیل است جائیکه نقش اصلی رهبری هفت تن را در توطئه‌ای که بر ضد بردیای مغ ترتیب داده شد به داریوش نسبت داده است که باید تصور کرد مؤلف تحت تأثیر کامل روایات پارسی قرار گرفته.

همچنین است در جائیکه گوبریاس پدرزن داریوش نفر دوم در این ماجرا معرفی میشود (بند ۷۳- ۷۸).

داستان پرگزاسپ

حاصل کلام آنکه مطالبی که هردوت درباره چگونگی برکنار کردن بردیای

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۱

ادعائی و توطئه هفت تن در کتاب سوم خود شرح داده از حیث منبع از بعضی لحاظ یونانی و از بعضی لحاظ پارسی بنظر میرسد. اما میتوان نظر سومی را نیز پذیرفت که بموجب آن اصولا هردوت اخباری را که در این زمینه جمع‌آوری کرده از واسطه‌هائی بدست آورده که در عین حال که پارسی بوده‌اند با شهرها و جزایر یونان باستان نیز تماس مستقیم داشته‌اند. بسیاری از فرزندان و نوادگان خانواده‌های اشراف پارسی در زمان مؤلف در ایالات سرحدی امپراتوری حکومت میکرده‌اند و مؤلف با آنها تماس داشته و محتمل است اخباری در این‌باره از آنان کسب کرده باشد.

در نوشته‌های این فصل از کتاب هردوت شواهد و قرائنی وجود دارد که تا حدی مؤید صحت این فرض میباشد. از جمله این موارد وضع پرگزاسپ قاتل بردیای واقعی است در ماجرائی که بعد از قتل این شاهزاده هخامنشی رویداد. با اینکه پرگزاسپ دست خود را بخون بردیا آلوده و پس از آن نیز با پنهان کردن این راز به حفظ موقعیت بردیای ادعائی کمک کرده بود (بند ۶۶ و ۷۴) با این حال، هم در سرگذشت کبوجیه و هم در ماجرای برکنار کردن بردیای ادعائی بصورت شخصیتی قابل توجه جلوه داده شده است.

از یکطرف پرگزاسپ از دستور کبوجیه اطاعت میکند و بردیا را بقتل میرساند و حتی پس از آنکه پادشاه هخامنشی دست خود را بخون فرزند او آلوده میکند (بند ۳۵) وی صبر و تحمل را حرفه خود میسازد و دم برنمیآورد.

اطاعت از او امر پادشاه وقت و اظهار رضا و تسلیم در برابر او در پارس قدیم بعنوان عملی قابل ستایش بخصوص از جانب یکی از سرداران درباری تلقی میشده است.

اما ماجرا بهمین‌جا خاتمه نمییابد. بعد از آن در لحظه‌ای که هفت تن توطئه‌کنندگان بسرکردگی داریوش بسوی قصر بردیای ادعائی هجوم میبرند پرگزاسپ از فراز برجی رفیع با مردم سخن میگوید و راز قتل بردیا را فاش میسازد و خود را قاتل آن شاهزاده واقعی معرفی میکند و پرده از دروغ بردیای ادعائی برمیدارد و سپس خود را از فراز آن برج بپائین میافکند و حیات خود را با مرگی پرافتخار بپایان میرساند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۲

علاوه بر آن، هردوت ضمن شرح این حوادث مکرر تأیید میکند که پرگزاسپ از هرحیث مورد اعتماد و اطمینان بوده (بند ۳۰) و همه نسبت باو احترام و محبت داشته‌اند (بند ۳۴- ۷۴- ۷۵) و خود و فرزندانش از رجال و شخصیت‌های برجسته پارس بوده‌اند و پیوسته مناصب بزرگی بآنها واگذار میشده است (۳۴)

اگر مطالبی که هردوت در این قسمت از کتاب خود نقل کرده از لحاظ یک‌یک رجالی که پایشان در این ماجرا درمیان است قضاوت شود میتوان حدس زد که باحتمال زیاد این مطالب از پارس‌هائی سرچشمه گرفته که پدران یا اجدادشان در این حوادث ذینفع بوده‌اند و سعی کرده‌اند با اینکه دست پدرانشان به جنایت آلوده بود خاطره‌ای قابل ستایش از آنها باقی گذارند.

این فرض وقتی تأیید میشود که ملاحظه میکنیم بگفته هردوت (کتاب هفتم- بند ۹۷) بین فرماندهان سپاهی که خشایارشا به یونان گسیل داشت شخصی بود بنام پرگزاسپ. چون در پارس قدیم تکرار نام اجداد بر نوادگان مرسوم بوده بدرجه‌ای که این رسم حتی در بین پادشاهان هخامنشی نیز مشاهده شده میتوان حدس زد که این شخص نیز از نوادگان پرگزاسپ معروف بوده و شاید هم او بوده که این ماجرا را بنفع جد خود تعبیر کرده و برای یونانیان نقل نموده «۱».

افسانه شیهه اسب داریوش

نظیر این قضاوت در مورد چگونگی بسلطنت رسیدن داریوش و افسانه تدبیر مهمتر و شیهه کشیدن اسب او نیز صادق است.

---

(۱)- نظیر این فرض در مورد اختلاف کتیبه بیستون با نوشته‌های هردوت درباره توطئه هفت تن نیز پیش میآید. چه بموجب کتیبه بیستون نفر هفتم از توطئه‌کنندگان شخصی است بنام اردومنش، در حالیکه هردوت مدعی است نفر هفتم شخص دیگری است بنام آسپاتین.

در کتیبه نقش رستم مذکور است که شخصی بنام اسپاشانا (که همان آسپاتینس یونانی‌ها است) در دربار داریوش شاه خدمت میکرده و کارش حمل زه و کمان پادشاهان بوده. بعید نیست که یکی از نوادگان همین شخص برای اینکه افتخار همکاری داریوش را بخانواده خود نسبت داده باشد در ایالات سرحدی امپراتوری نام اردومنش را به آسپاتینس تبدیل کرده و این خبر بهمین نحو در سرحدات امپراتوری به گوش هردوت یا دیگر یونانیان رسیده و موجب گمراهی مؤلف در این مورد شده باشد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۳

هردوت در بند ۸۰ تا ۸۸ از کتاب سوم خود مدعی است که در بامداد روزی که قرار بود هریک از هفت تن که اسب او زودتر شیهه کشد به سلطنت رسد داریوش در اثر تدبیری که مهترش اندیشید بسلطنت رسید. دلائل بین و آشکاری وجود دارد که نشان میدهد این گفته هردوت نیز از منابعی یونانی سرچشمه گرفته و اگر هم روایات پارس‌ها در آن بی‌تأثیر نبوده دست پارس‌هائی درکار بوده که نسبت به داریوش حسن نظر نداشته‌اند و شاید بعلت آنکه خود را همردیف او میدانسته‌اند باو حسادت میورزیده‌اند و این افسانه را برای رد حقوق او نسبت بسلطنت ایران ساخته و پرداخته‌اند.

داریوش در کتیبه بیستون درجائی که خود را معرفی میکند میگوید که چون از نژاد هخامنشی مؤسس خاندان هخامنشی بودم سلطنت در خاندان من مستقر شد.

هردوت نیز در بند دوم از کتاب هفتم خود باین مطلب اشاره میکند. حال اگر در نظر داشته باشیم که کبوجیه در حالتی درگذشت که فرزندی از او باقی نبود و برادرش بردیا نیز قبلا از بین رفته بود باین نتیجه میرسیم که در چنین وضعی داریوش که خود از نسل هخامنشی بوده بیش از هرکس استحقاق تاج و تخت سرزمین پارس را داشته است.

با این ترتیب حکایتی که هردوت نقل میکند و سرنوشت سلطنت پارس را بدست تقدیر میسپارد افسانه‌ای دور از حقیقت بنظر میرسد که بمنظور کوچک کردن و تحقیر مقام شاهنشاه بزرگ هخامنشی بوسیله یونانیان یا تعدادی از اشراف‌زادگان پارس که با داریوش نظر خوبی نداشته‌اند و یا با او رقابت داشته‌اند اختراع شده است.

اما بایـد تصـدیق کرد که این افسانه ساخته و پرداخته هرکس که بوده در نهایت مهارت و تردستی ترتیب داده شـده زیرا بسیاری از نکـاتی در آن میتوان یافت که حقیقت دوری در پس آن نهفته است. قهرمان این افسانه شخصـی است بنام اوبیار)Oibare ?s(که مهتر داریوش بود و هم او بود که تدبیر شگفت‌آوری برای بسلطنت رسیدن ارباب خود اندیشید.

مـدارک متقن تـاریخی حکـایت دارد که شخصـی تقریبـا بهمین نـام اوبـارا)Oubara(در بیـن دوسـتان وفـادار و نزدیکـان محرم کوروش بوده که در جریان نزاع او با آژیدهاگ ماد کمک مؤثری به مؤسس سلسله هخامنشی کرده است. چگونگی شرطبندی که هردوت بآن

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۴

اشاره میکنـد با ذوق و سلیقه پارس‌ها و عادات و رسوم آنها تطبیق داده شـده، چه از یک طرف مسابقه به هنگام طلوع آفتاب محول گردیـده که مورد احترام و ستایش پارس‌های قدیم بوده (هردوت- جلد اول- بند ۱۳۱- جلد هفتم- بند ۵۴) و از طرف دیگر پـای حیوانی درمیان است که مورد تکریم عموم ایرانیان دلاور قدیم بوده است.

گفتگوی بزرگ‌زادگان پارس

یکی دیگر از قسمت‌های جزء دوم از کتـاب سوم هردوت که احتمالاـ منبعی یونـانی دارد مطـالبی است که مؤلف دربـاره گفتگوی بزرگان‌زادگان پارس در بند ۸۰ تا ۸۲ نقل میکند. هفت تن از بزرگ‌زادگان پارس که در جریان برکنار کردن بردیای ادعائی نقش اصلی را بعهده داشته‌اند پس از برکنار کردن او بر سر نوع حکومتی که باید انتخاب کنند باهم به بحث میپردازند:

مؤلف در این قسـمت از کتـاب خود مطـالبی از قول داریوش و مگابیز و اوتان نقل میکنـد که بنظر میرسـد بیشتر احتمال دارد از مغز یکنفر یونـانی قرن پنـج قبـل از میلاـد تراوش کرده باشـد در بحث این هفت تن بجز مطالبی که داریوش در پایان بحث عنوان میکند بقیه استدلال‌ها و توجیهات خواننده را بیاد مجالس محافل فلسفی و علمی زمان سقراط و افلاطون و دوره‌ای میاندازد که در مجالس و محافـل در محیـط آزاد شـهرها و جمهوریهـای کوچک این سـرزمین بحث درباره بهترین نوع حکومتی که رعایت کامل حقوق و آزادیهـای مردم در آن شـده باشـد مسئله روز بـوده است. بین نطق‌هـائی که بحکـایت هردوت در این محفـل تـاریخی ایراد شـده و گفته‌های یونانیان قبل از هردوت و یا معاصر او مشابهت زیادی وجود دارد.

بهمین جهت احتمال میرود که هردوت از مطالعات قبلی خود برای تهیه این محاوره بین سرداران پارس استفاده کرده و از دهان آنها در قالب استدلال یونانیان سخن گفته باشد.

مؤیـد این نظر اینست که مؤلف در بند ۸۴ پس از آنکه این مـذاکرات را از قول سـران پارس بپایان میرساند مطلبی نقل میکند که با روش اوتان در مذاکرات مباینت

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۵

آشـکار دارد. در اینجـا مؤلـف نقـل میکنـد که هفت تن توطئه‌کننـدگان پس از آنکه سـرانجام نظر داریوش را که مبتنی بر انتخـاب سلطان بود پذیرفتند قرار گذاردند که اگر سـلطنت بهریک از آنها غیر از اوتان رسید، اوتان بحرمت نقشی که در جریان توطئه بازی کرده و در حقیقت پایه‌گـذار آن محسوب میشـده است از افتخـارات و احترامـات فوق العاده و مخصوص بهره‌منـد شود. از این طرز بیـان اینطور استنباط میشود که اوتان نیز در ردیف دیگر توطئه‌کننـدگان در شـرطبندی شـرکت کرده، در حالیکه هردوت قبلا گفته بود که وی طرفدار حکومت عامه بوده و چون نتوانسته بود عقیده خود را بر دیگران تحمیل کند شخصا حاضر به قبول سلطنت نشده بود. فقط در یک صورت با تعبیر مختصـری میتوان حـدس زد که اصول آنچه هردوت نقل کرده صـحیح بوده و واقعا مـذاکراتی در این زمینه بین قیام‌کننـدگان در جریان بوده است. تعبیری که در این مورد میتوان کرد اینست که منظور طرفـداران حکومت عوام آن بوده که پارس‌هـا بایـد تشـریفات و تجملات درباری را که یادگار زمان دیااوکو مؤسـس خانـدان ماد بوده ترک گوینـد و بصورت قبایل آزاد و مستقل در تحت هـدایت رئیس قبیله بهمان ترتیبی که قبل از اسـتقرار سـلطنت زیسـت میکرده‌اند زندگی کنند. اگر این فرض صحیح باشـد بایـد تصـدیق کرد که هردوت زیـاد رنگ یونانی بآن داده است. اما در صـحت این فرض نیز تردیـد است، زیرا قهرمانـان این داستان در زمـانی زیست میکرده‌انـد که چنـدین سال سـلطنت مـداوم کوروش و نظم و انضباط دوره کبوجیه آنچنان تمرکز در امور مملکت ایجاد کرده بود که بعید بنظر میرسید تعداد قابل ملاحظه‌ای از بزرگ‌زادگان هوای حکومت قبایل و طوایف قدیم را در سر بپرورانند.

آنچه مسلم است هردوت دربـاره این قسـمت از کتـاب خود مورد انتقـاد و طعن هموطنان خود قرار گرفته بقسـمی که در مجلـدات بعدی کتاب خود صریحا در مقام دفاع از خود برآمده و استدلالی در رد عقاید سابق خود نموده است. «۱»

---

(۱)- هردوت در بند ۴۳ از کتاب ششم میگوید: «... و من اکنون مطلبی نقل خواهم

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۶

منابع پارسی

مطالبی که در بنـد ۱۱۸ و ۱۱۹ دربـاره چگونگی مجازات اینتـافرن نقـل شـده در حقیقت دنباله مطالبی است که درباره هفت تن از سران پارس نقل شده است. این هفت تن پس از قتل بردیای مغ قرار گذاردند که هریک از آنها بسـلطنت رسید، شش تن دیگر حق داشته باشند باستثنای مواقعی که «پادشاه با یکی از زنان حرم هم بستر است» بی‌اجازه به اندرون او وارد شوند (بند ۴۸).

اینتافرن در موقعی که باراده خود بـدربار میرفت و قصد ملاقات شاه را کرده بود توجهی به محافظین نکرد و با اینکه باو گفته بودند که پادشاه با یکی از زنان حرم هم‌بستر است بروی آنها شمشیر کشید و گوش و بینی آنها را برید.

منبع این قسـمت از اطلاعات هردوت باحتمال زیاد پارس‌هائی بوده‌اند که هردوت در ایالات سرحدی امپراتوری با آنها تماس داشته و محتملا این خبر را از آنها شنیده و در کتاب خود نقل کرده است.

حماسه زوپیر

بند ۱۵۰ و ۱۶۰ اختصاص دارد به شرح فداکاری شگفت‌انگیز زوپیر و تدبیری که وی برای تسخیر شهر مستحکم بابل اندیشید.

وقتی محاصـره شـهر بابل بـدرازا کشیـد و لشـگریان داریوش مدتی طولانی در پای حصار شـهر ماندند، زوپیر فرزند مگابیز گوش و بینی خود را بریـد و با ضـربات شـلاقی که بدسـتور او بر پیکرش نواختند اندام خود را خونین و زخمی کرد و با این قیافه و شـکل با اجازه

کرد که برای یونانیـان که نمیتواننـد باور دارنـد که در محفل هفت تن پارسـی، اوتان طرفـدار اسـتقرار حکومت عامه در پارس بوده بسیار جـالب تـوجه خواهـد بود ...» سپس مؤلف نقـل میکنـد که اوتـان حکمرانـان مستبد شـهرهای یونی را معزول کرد و همه جا حکومت عامه را جانشین استبداد آنان نمود. از این اشاره مؤلف معلوم میشود که بخاطر کتاب سوم مورد انتقاد شدید معاصرین خود قرار گرفته بطوریکه ناگزیر شده است در کتاب ششم برای دفاع از نوشته خود دلائل تازه‌ای اقامه کند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۷

پادشاه هخامنشـی بعنوان یک فراری پناهنده بسوی دروازه‌های بابل گریخت و چنین جلوه داد که بدسـتور پادشاه او را چنین شکنجه داده‌انـد. مردم بابل این بزرگ‌زاده سـتم کشیده پارسـی را بین خود پذیرفتند و فرماندهی سپاهیان خود را باو سپردند. او نیز بر طبق قراری که با داریوش گـذارده بود در وعـده معین دروازه‌های شـهر را بروی سـپاهیان پارس گشود و بابل برای بار دیگر تسـخیر شد. نظیر این واقعه را کتزیاس)Ctesias(مورخ دیگر یونانی نقل کرده با این تفاوت که زمان وقوع حادثه را آغاز سلطنت خشایارشا و قهرمان آنرا شخصی بنام مگابیز دانسته که ظاهرا فرزند همین شخص بوده که هردوت از او یاد کرده است.

تعـدادی از محققـان باسـتناد روح شـرقی این افسـانه و احتمال وقوع چنین حوادثی که در خور دربار پادشاهان مستبد قـدیم میباشـد مـدعی هسـتند که این واقعه بنحوی که هردوت و کتزیـاس نقل کرده‌انـد عینا از منابع پارسـی سرچشـمه گرفته و باحتمال زیاد هردو مورخ بـا اختلاف یک یا دو نسل آنرا از دهان پارس‌هائی شـنیده‌اند که هنوز خاطره این فـداکاری فراموش نشـدنی را بیاد داشته‌اند. دلیل دیگری که این دسته از مورخان اقامه میکننـد اینست که گـذشت و فداکاری زوپیر در راه شـهرت و اعتلای قوم و کشور خود آنقـدر قابل سـتایش است که میتوان حـدس زد این واقعه آنچنان‌که بوده از قول پارس‌ها نقل شـده و اگر هم تحریف و مبالغه‌ای در آن بعمل آمده بوسیله خود پارس‌ها انجام گرفته.

بعلاوه بریدن گوش و بینی در دربار پادشاهان مشرق زمین معمول بوده و حتی در کتیبه بیسـتون تا حدی برفتاری نظیر آن‌که نسبت به فرورتیش (یکی از یاغیان آغاز سلطنت داریوش) در پیش گرفته شده اشاره‌ای شده است.

اما در مقابل، نتایج دیگری که از این افسانه گرفته میشود ما را بر آن میدارد که در پارسی بودن منبع این خبر تا حدی تردید کنیم و آنرا نیز زاده تخیل هردوت یا یونانی‌های معاصر او و یا بابلی‌هائی بـدانیم که بمنظور مجسم کردن مقاومت شایسـته تحسـین خود در برابر پارس‌ها و کوچک جلوه دادن فتح بابل این داستان را ساخته و پرداخته‌اند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۸

چه اگر خواننـده از مطالعه این افسـانه به گـذشت و فـداکاری قهرمـان داسـتان آن درود میفرسـتد، در مقابـل، مقاومت سرسـخت و فـداکاریهای اهالی بابل را نیز در برابر سپاه خارجی سـتایش و تمجید خواهد کرد؛ بعبارت دیگر بر خواننده چنین جلوه خواهد کرد که مقاومت مردم بابل و علاقه آنها بحفظ اسـتقلال خود بـدرجه‌ای رسیده بود که سپاه نیرومنـد پادشاه بزرگ هخامنشـی مدتها در برابر حصار شهر سرگردان ماند و عاقبت پارس‌ها با حیله و تزویر بر اهالی شهر مستولی گردیدند.

همچنین میتـوان فرض کرد که این افسـانه بصورتی دیگر تـا حـدی حقیقت داشـته ولی مؤلف یـا کسـانی که داسـتان را برای او نقل کرده‌انـد بـآن شاخ و برگ داده و آنرا بصورتی درآورده‌انـد که در کتاب هردوت بـدست ما رسـیده است. دلیلی که بر صـحت این مـدعا میتوان اقامه کرد اینست که هردوت مدعی است که یکی از اهالی بابل از فراز حصار مسـتحکم شـهر پارس‌ها را تخطئه کرد و از طریق اسـتهزا گفت که شـما وقتی بر شـهر مستولی خواهید شد که قاطری بزاید. اتفاقا مدتی بعد زوپیر مشاهده میکند که اعجازی بوقوع پیوسـته و قاطر او زائیده است. در روایت کتزیاس که تقریبا نظیر روایت هردوت میباشد از این اعجاز و داسـتان صحبتی نیست و بهمین جهت میتوان حـدس زد که این افسانه در اصل بنحوی دیگر بوده و بعـدها تـدریجا باین صورت تغییر شـکل داده و هرکس بسلیقه خود چیزی بر آن افزوده است.

درباره این افسانه موضوع دیگری درمیان است که تحقیق درباره منبع و صحت یا سقم آنرا تا حدی دشوار میکند.

در زمـان هردوت فرزنـد مگـابیز و نواده زوپیر که او نیز بنـام جـد خود زوپیر خوانـده میشـد بعنوان پناهنـده سیاسـی از پارس به آتن گریخت و هردوت در پایان بند ۱۶۰ در جائیکه از زوپیر اصلی صحبت میکند اشاره‌ای هم به همین نواده او که بعدها به آتن پناهنده شـد میکند (بند ۱۶۰). اگر زوپیر کوچـک در فاصـله سالهـای ۴۴۱ و ۴۴۰ قبـل از میلاـد به یونان پناهنـده شـده باشـد باحتمال زیاد هردوت که در همین زمان به جمع‌آوری مدارک و اطلاعات لازم برای تحریر کتاب خود مشغول بوده این فرصت مناسب را مغتنم

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۹۹

شمرده و بـا او مصـاحبه‌ای بعمـل آورده است. و اگر چنین مصـاحبه‌ای صورت گرفته باشـد و هردوت مـاجرای زوپیر را از دهان این بزرگ‌زاده پارسی شنیده باشد باحتمال زیاد میتوان گفت که آنچه را که شنیده عینا نقل کرده و نه چیزی بر آن افزوده و نه چیزی از آن کسـر کرده. ولی دلیلی که مثبت این امر باشـد در دست نیست و بر روی هم نمیتوان گفت بدرستی این خبر از چه منبعی کسـب شده است.

وسعت امپراتوری پارس

یکی از قسـمت‌های جالب قسمت دوم از کتاب سوم هردوت مطالبی است که مؤلف در بند ۹۰ ببعد درباره وسعت امپراتوری پارس در زمان داریوش و سازمان اداری و مالی آن نقل میکند. در این قسـمت برخلاف قسمت‌های دیگر این کتاب مطلبی که جنبه افسانه و داستان داشته باشد مشاهـده نمیشود و اگر از صـحت یـا سـقم مطالب صرفنظر کنیـم بایـد تصـدیق کرد که این قسـمت شـامل مجموعه‌ای از اطلاعات و مطالبی است که هردوت درباره وسعت امپراتوری پارس و سازمان اداری و مالی آن نقل کرده است.

مؤلف در این قسـمت از تمام اقوامی که بنحوی مطیع یا خراجگـذار امپراتور پارس بوده‌اند نام برده و صورت نسبهٔ کاملی از ایالات امپراتوری را نقـل کرده اسـت و بهمین جهت تشـخیص اینکه مؤلـف برای جمع‌آوری این قسـمت از اطلاعـات خود به چه منـابعی مراجعه کرده کاری است بس دشوار.

چه هردوت در کتاب پنجم در جائی که صحبت از شورش شهرهای یونی درمیان است خود اعتراف میکند که هکاته مورخ معروف کـه سالهـا قبـل از او میزیسته برای اینکـه همشـهریان خود را از توسـل بچنین اقـدام خطرنـاکی بـاز دارد صـورت کـاملی از ایالـات امپراتوری وسیع پارس را که حکایت از قدرت آن داشته برای آنها نقل میکند (هردوت- کتاب پنجم- بند ۳۶). در اینصورت باید حـدس زد که آنچه هردوت در قسـمت دوم از کتـاب سوم نقل کرده باحتمال زیاد روایت دیگری است از آنچه هکاته برای ارعاب همشـهریان خـود بیـان کرده و هردوت بخوبی از آن بـا اطلاع بـوده است. امـا اشـکال قبول این فرض اینست که اگر قصـد هکـاته ترساندن همشهریان خود از قدرت امپراتوری

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰۰

پـارس بوده دلیلی نداشـته که در تقسـیم ایالـات اشـاره‌ای هم به چگونگی تقسـیم طوایف و اقوام بین این ایالات بنمایـد، در حالیکه هردوت چنین کرده. آنچه برای قانع کردن همشـهریان هکاته اهمیت داشـته تعـداد ایالات امپراتوری و قدرت پادشاه پارس و خزاین سرشار و سپاهیان بیشمار او بوده نه چگونگی پراکندگی اقوام و طوایف مختلف.

امـا دلیلی که برای صـحت این فرض یعنی اقتبـاس هردوت از هکاته میتوان اقامه کرد اینست که اصولا آنچه هردوت در این‌باره نقل کرده بـا حقیقت یـا لااقـل بـا حقیقت زمـان او تطبیق نمیکرده، چه وی تشـکیلات امپراتوری پارس را که پیوسـته متغیر بوده بصورت سازمـانی ثـابت و لایتغیر مجسم کرده و شایـد هم تشـکیلات اولیه آنرا بجای تشـکیلات زمان خود معرفی کرده باشـد. در اینصورت میتوان حدس زد که تشکیلات اولیه را از هکاته نقل کرده و این همان سازمانی است که در زمان هکاته واقعا وجود داشته است.

این فرض وقتی قوت میگیرد که ملاحظه میکنیم صورتی که هردوت از ایالات ایران در زمان داریوش نقل کرده با هیچیک از اسـناد و مدارک تاریخی دیگر و بخصوص با اسناد و مدارک مهمی مانند کتیبه بیستون و الواح تخت جمشید و کتیبه نقش رستم که مورد قبول و اعتماد کامل جهانیان است تطبیق نمیکند.

دلیـل دیگری کـه میتوان در تأییـد این مطلب اقـامه کرد اینست که مؤلـف ضـمن شـماره کردن ایالـات امـپراتوری پـارس اشـاره به سرزمین‌ها و کشورهای دیگری کرده که در اطراف و اکناف جهان پراکنده بوده‌اند.

در قسـمت‌هائی از کتاب خود از کشورهائی مانند حبشه و هند بنام اقصـی نقاط قابل سـکونت بنی نوع بشر نام برده درحالیکه هکاته اولین مورخ و جغرافیـادانی است که حـدود و ثغور جهـان را بشـرحی نظیر آنچه هردوت نقـل کرده مـدتها قبـل از مؤلف اخیر تعیین کرده بوده است.

اما هردوت در این قسمت از کتاب سوم خود هنگام بحث درباره سازمان و تشکیلات

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰۱

اداری زمان داریوش از مسائل و مطالب دیگری صحبت میکند که خاص زمان او بوده و باحتمال زیاد مؤلف ضـمن سفر طویلی که در خاورمیانه انجام داده درباره آنها مطالبی شـفاها از دهان مهاجران زمان خود شنیده. از این قبیل است مطالب بنـد ۱۰۲ و ۱۰۵ که ضمن آن چگونگی استخراج طلائی را که هندیان همه ساله به پادشاه پارس تقدیم میکرده‌اند شرح داده شده است.

همچنین است مطالب بند ۹۷ درباره هدایای حبشیان افریقا و هدایای اهالی کولشید که بترتیب هر دو سال و چهار سال یکبار تکرار میشده و مؤلف تأیید میکند که این رسم در زمان او نیز معمول بوده است.

اکنون این سؤال مطرح میشود که اگر این اطلاعـات و توضیحات اضـافی که هردوت همراه بـا صورت ایالـات امپراتوری نقل کرده حاصل کوشش و تلاش خود او بوده و از مؤلف متقدمی مانند هکاته اقتباس نشده است چه دلیل دارد که صورت اسامی این ایالات را نیز مؤلف خود شخصا بدست نیاورده باشد. دلائل برای تایید این فرض بسیار است.

چه اولاـ هردوت همـانطور که خود مکرر اشاره کرده بـا بعضـی از بزرگ‌زادگـان پارسـی از قبیـل زوپیر فرزنـد مگابیز (نواده زوپیر معروف و قهرمـان تسـخیر بابـل در زمـان داریـوش) آشنـا بـوده و بعیـد نیست کـه این بزرگ‌زادگـان پارسـی جزئیات تقسیم‌بندی امپراتوری را برای او شـرح داده باشـند. از طرف دیگر در سفری که وی به خاورمیانه انجام داده باحکام سارد و بابل و داسکیلیون و تعـدادی از صـاحب منصبان امپراتوری پارس مصاحبه کرده و محتمل است که این اطلاعات را درباره اقوام و ملل امپراتوری از آنها بدست آورده باشد.

اگر این فرض صـحیح باشد اشتباهاتی که در این‌باره در گفته‌های هردوت مشاهده میشود میتوان ناشـی از دخل و تصـرفاتی دانست که هردوت یا استنساخ‌کنندگان کتاب او در آن وارد کرده‌اند.

ترتیبی که در نقل ایالات امپراتوری رعایت شده یکی از این قبیل دخل و تصرفات

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰۲

است؛ چه هردوت در شـرح ایالات امپراتوری ابتدا از ایالات یونانی‌نژاد و قسـمت‌های مجاور یونان شروع کرده، در حالیکه در کتیبه بیسـتون و الواح تخت جمشـید و کتیبه نقش رستم ابتدا از پارس و ایالات اطراف آن سخن گفته شده و تدریجا دامنه شرح ایالات به نواحی اطراف و اکناف رسیده و با حدود و ثغور امپراتوری ختم گردیده است.

دیگر منابع یونانی

اما بفرض اینکه اطلاعات هردوت درباره سازمان امپراتوری و تعداد قسمت‌های داخلی و اسامی آن از منبعی پارسی سرچشمه گرفته باشد، مطالبی که مؤلف در بند ۹۸ ببعد درباره بعضـی از اقوام ساکن هند نقل کرده بی‌تردید از منابع پارسـی نیست. چه از یکطرف این اقوام و سـرزمینی که آنها در آن سـکونت داشته‌اند بگفته مؤلف از حدود امپراتوری وسیع پارس خارج بوده (بند ۱۰۱) و بعلت گرمـای شدیـد و طاقت‌فرسـای آن احتمـال نمیرود که پارس‌هـا رفت‌وآمـدی بآنجـا کرده باشـند (بنـد ۱۰۴). باحتمـال زیاد هردوت اطلاعـات خود را در این‌باره از کتب جغرافیائی و تاریخی متقـدمینی اخـذ کرده که قبل از او میزیسـته‌اند و سـپس این اطلاعات را با مطـالبی که خـود دربـاره اقوام و ایالـات امپراتوری هخامنشـی جمع‌آوری کرده تلفیق نموده و بصورتی که در کتـاب سوم ملاـحظه میشود به خواننـدگان عرضه داشـته است. امـا در اینکه این نویسـنده متقـدم چه کسـی بوده و این اطلاعات را چگونه بـدست آورده نمیتوان بیقین قضاوتی صـحیح نمود. ولی برای روشن شـدن مطلب بایـد مطالب بند ۹۸ را که مربوط به چگونگی اسـتخراج طلاـ در هند میباشد به مطالب بند ۱۰۶ که مربوط به شناسائی حدود نهائی ربع مسکون آن زمان است مربوط کرد تا بتوان نتیجه‌ای گرفت.

در بند ۱۹۶ هردوت باین مطلب اشاره میکند که زیباترین و گرانبهاترین اشیاء جهان در سرحدات ربع مسکون آن زمان وجود دارد، ولی در مقابل بهترین آب و هوائی را که مناسب و سازگار بحال انسان میباشـد در یونان و سـرزمین‌های یونانی‌نژاد میتوان یافت. این مطلب را که هردوت در بند ۱۳۲ از کتاب اول خود نیز آشکارا درباره سرزمین‌های یونانی تأیید کرده باحتمال زیاد مستقیما از یکی از آثار هکاته اخذ

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰۳

کرده است. چه یکی از خصوصـیات این جغرافیادان بزرگ عهـد عتیق این بوده است که همیشه برای اوضاع و احوال طبیعی موجود جهان تفاوتی قائل بوده و عقیده داشته که دنیای مسـکون بصورت دایره‌ایست که هوای مرکز آن متعادل است و بنسبتی که از مرکز دور میشویم هوا ناملایم میشود بدرجه‌ایکه در حدود نهائی آن غیر قابل سکونت میگردد.

بنابراین بعید نیست که هردوت این فکر را اصولا از هکاته اخذ کرده و با اطلاعات مختصـری که خود بدست آورده تلفیق و مطالب بند ۹۸ ببعـد را تحریر کرده باشـد. دلیلی که برای تأییـد این مطلب میتوان اقـامه کرد اینست که مؤلف در بنـد ۱۱۵ و ۱۱۶ از کتاب حاضـر مینویسـد که قلع از اقصـی نقاط شـمال غربی بدست میآید در حالیکه فلزات قیمتی بمقدار فراوان در حد نهائی شـمالی یافت میشود و ضـمن بیان این مطلب شایعه وجود رودی بنام اربـدان)Eridan(و جزایری بنام کاسی‌تری)Cassiterie(و وجود مردان

یک چشم را در این نواحی با لحنی نیشدار و تحقیرآمیز منکر میشود. از آنجا که اطلاعات جغرافیائی هردوت چندان با واقعیت تطبیق نداشته و از طرفی هردوت در سراسر مجلدات نه‌گانه کتاب خود هرجا که توانسته بکنایه و اشاره این مورخ پیشین را تخطئه کرده بعید بنظر نمیرسد که ادعای وجود مردمان یک چشم در یکی از آثار هکاته مذکور بوده و انکار وجود آنها با لحنی که نشانه خرده‌گیری است بمنظور تکذیب همین مؤلف بوده باشد. درینصورت باید تصدیق کرد که تمام اطلاعاتی که هردوت در این زمینه نقل کرده مستقیما از هکاته اتخاذ شده است.

مشاهدات شخصی

اما آنچه مؤلف در بند ۱۷۰ و بعد درباره اعراب نقل میکند باید نتیجه مشاهدات و تحقیقات شخصی او در مصر و سرحدات عربستان و حبشه باشد؛ زیرا هردوت خود به مصر سفر کرده و مدتها در این سرزمین اقامت نموده و با طبقات مختلف مصریان گفتگو و مصاحبت کرده است. مؤلف خود مکرر تأیید کرده که برای تحقیق درباره مارهای بالدار به شهر بوتو(Bouto(واقع در عربستان سفر کرده و کوهستانی را که بر فراز آن عنبر

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰۴

بدست میآمده است بچشم دیده (کتاب دوم- بند ۸ و ۷۵-) و هنگام بازگشت از مصر در ضمن سفر دریائی در سواحل فینیقیه توقف کرده و کالاهای عربی را که از بنادر این سرزمین به شهرهای یونان فرستاده میشده بچشم دیده و بسیاری از اطلاعات جالب خود را درباره عطرها و دیگر محصولات عربستان از تجار فینیقی و یا ساکنان این سرزمین بدست آورده است. این قسمت از مطالب کتاب سوم هردوت تنها قسمتی است که نظیر قسمت مهمی از کتاب دوم در حقیقت نتیجه و حاصل مطالعات و مشاهدات شخصی مؤلف است و اگر از این قسمت صرفنظر کنیم میتوان گفت که قسمت اعظم مطالب قسمت دوم از کتاب سوم را هردوت یا از کتب متقدمین اخذ کرده و یا از دهان این و آن شنیده است.

نتیجه

برروی‌هم میتوان نتیجه گرفت که اگر مطالب کتاب دوم هردوت اکثرا متکی بمشاهدات شخصی مؤلف و گفتگوهائی است که او ضمن سفر طولانی و جالب خود در خاورمیانه با ساکنان این نواحی داشته، بعبارت دیگر اگر اکثر مطالب کتاب دوم متکی به مشاهدات شخصی و فقط قسمت ناچیزی از آن باستناد نوشته‌های متقدمین بوده است، در کتاب سوم وضع برخلاف آنست، چه قسمت اعظم این کتاب در حقیقت شرح حوادث و وقایعی است که بیشتر جنبه افسانه دارد و چون مؤلف اساس آنرا غالبا از متقدمان خود اخذ کرده و خود شاهد و ناظر آن نبوده است در صحت آنها تا حدی میتوان تردید کرد. تنها مطالب قسمت مختصری از کتاب سوم که اختصاص دارد به شرح احوال کشورهائی که در دو سوی ربع مسکون آن زمان قرار داشته‌اند تا حدی نتیجه مشاهدات مسلم شخص مؤلف بوده و طبعا بیشتر قابل اعتماد و باحتمال زیاد مقرون بحقیقت میباشند.

فرق کتاب دوم و کتاب سوم هردوت در اینست که کتاب دوم به بیان احوال سرزمین مصر اختصاص دارد و مؤلف همه‌جا به مشاهدات و مسموعات خود اشاره کرده و از این حیث سندی متقن و قابل اعتماد ارائه داده و فقط قسمت مختصری از آن اختصاص به نقل حوادث و وقایعی دارد که مؤلف از کتب متقدمین خود نقل کرده و یا باستناد روایات

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰۵

شفاهی مردم بآن اشاره کرده است درحالیکه در کتاب سوم وضع برخلاف آنست، چه قسمت مهم مطالب این کتاب به شرح حوادث و وقایعی اختصاص دارد که مؤلف خود شاهد و ناظر آن نبوده و فقط قسمت مختصری از آن بذکر خصوصیات طبیعی و اوضاع و احوال سرزمین‌هائی مربوط است که هردوت در جریان سفر طویل خود بخاورمیانه خود شاهد و ناظر آن بوده است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰۶

تالی(Thalie)

قسمت اول پارس‌ها در مصر تاریخ کبوجیه پولیکرات از اهل ساموس (بند اول تا بند ۶۷)

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰۸

فتح مصر بدست کبوجیه

اشاره

۱- برضد این آمازیس «۱» بود که کبوجیه فرزند کوروش بجنگ پرداخت و علاوه بر مردمانی که بر آنها سلطنت میکرد تعدادی از یونانیان «۲» یونی و «۳» ائولی را نیز با خود برد. و اما چنین بود علت این جنگ: «۴». کبوجیه رسولی به مصر فرستاده بود تا از دختر آمازیس خواستگاری کند. این تقاضا را او بتوصیه یکنفر مصری کرده بود.

و این مصری بآنجهت محرک این واقعه بود که نسبت به آمازیس کینه میورزید و علت کینه او این بود که در موقعی که کوروش کس بنزد آمازیس فرستاده بود و بهترین

---

(۱)- آمازیس(Amasis(پادشاه مصر از ۵۷۰ تا ۵۲۵ قبل از میلاد. وی سرباز ساده‌ای بود که بترتیبی که هردوت بتفصیل در کتاب دوم شرح داده بر ضد پادشاه وقت(Apries(شورید و به سلطنت مصر رسید. آمازیس یکی از بزرگترین و معروف‌ترین پادشاهان مصر است. در زمان او مصر دو بار با حمله پارس‌ها مواجه شد. وی در بار دوم این حمله در اوائل لشگرکشی کبوجیه به مصر در گذشت.

(۲)- یونی(Ionie(یکی از چهار طایفه بزرگ یونانی است که بازماندگان یون(Ion(و نوه هلن(Hellen(، بنیان‌گذار یونان باستان بوده‌اند. یونی‌ها در برابر حمله اقوام دری(Dorie(از یونان اصلی گریختند و به سواحل آسیای صغیر پناه بردند و مهاجر-نشین‌های یونان را در دنیای باستان تأسیس کردند.

(۳)- ائولی(Eolie(از مردمان یونان باستان که در برابر هجوم اقوام دری سرزمین یونان اصلی را ترک کردند و به آسیای صغیر پناهنده شدند و مهاجرنشینی بهمین نام تأسیس کردند- ائولی شامل دوازده شهر متحد بود.

(۴)- بگفته هردوت آمازیس قبلا با کرزوس متحد شده بود (کتاب اول- بند ۷۷)- و بهمین جهت کوروش نیز درصدد بود که به مصر لشگرکشی کند (کتاب اول- بند ۱۵۳)- بنابراین دلیلی که در این بند درباره افسانه خواستگاری کبوجیه نقل شده در حقیقت بهانه‌ای بیش نیست و علت حقیقی لشگرکشی کبوجیه به مصر رفتار خصومت‌آمیز آمازیس بوده است که از زمان توسعه امپراتوری پارس در حیات کوروش پنهانی با لیدیها برضد پارس‌ها متحد شده بود.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۰۹

طبیب مصر را برای معالجه چشمان خود خواسته بود، آمازیس از بین تمام اطبای مصری او را انتخاب و از زن و فرزندش جدا و به پارس‌ها تسلیم کرده بود. این مصری که از این حیث باو کینه داشت، با توصیه و اصرار خود کبوجیه را برانگیخت تا از دختر آمازیس خواستگاری کند. قصد او از این عمل آن بود که اگر آمازیس دختر خود را بدهد ناراحت شود، و اگر ندهد خصومت و دشمنی کبوجیه را برانگیزد.

آمازیس که از قدرت پارس‌ها مضطرب و بیمناک بود، نه میتوانست دختر خود را بدهد، و نه میتوانست از دادن او امتناع کند، زیرا بخوبی میدانست که کبوجیه او را بزنی نمیگیرد بلکه برای همخوابگی مطالبه میکند «۱». آمازیس پس از آنکه درباره این مطلب خوب اندیشید چنین تصمیم گرفت: از پادشاه قبلی یعنی آپریس «۲» دختری باقی بود بلند بالا و بسیار زیبارو و تنها فردی بود که از خانواده آپریس باقی بود.

این دختر «۳» نی‌تیتیس نام داشت. آمازیس این دختر جوان را با لباس‌های فاخر و زیورآلات بیاراست و بجای دختر خود به پارس فرستاد.

بعد از مدتی چون کبوجیه پیوسته در موقع سلام دادن او را بنام پدرش میخواند، دختر باو چنین گفت:

«پادشاها، متوجه نیستی که آمازیس ترا فریب داده است او مرا با ظاهری آراسته بنزد تو فرستاده و چنین وانمود کرده که دختر خود را بتو داده است، در حالیکه من در حقیقت دختر آپریس هستم که ارباب این مرد بوده و این مرد با مصریان بر ضد او قیام کرده

---

(۱)- صحت گفته هردوت در این‌باره قابل تردید است. پادشاهان پارس را عادت بر آن بوده که از بین خانواده‌های بزرگ پارس برای خود زن انتخاب میکرده‌اند (همین کتاب بند ۸۹) و شاید بهمین جهت آمازیس بیم داشته که دختر او در برابر شاهزادگان پارسی دربار هخامنشی در ردیف زنان درجه دوم و سوم قرار گیرد.

(۲)- آپریس(Apries(پادشاه مصر از ۵۹۳ تا ۵۶۹ قبل از میلاد که شهرهای صور و صیدا را تسخیر کرد و سرانجام بدست یکی از سربازان خود بنام آمازیس از سلطنت خلع شد. درباره آمازیس و آپریس رجوع شود به کتاب دوم از تاریخ هردوت.

(۳)-(Nitetis(

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۰

و او را کشته است.»

این سخنان و اتهاماتی که بیان شد کبوجیه فرزند کوروش را سخت برآشفت و وی را برانگیخت که به مصر حمله کند. چنین است آنچه پارس‌ها نقل میکنند.

۲- اما مصری‌ها کبوجیه را از خود میدانند و مدعی هستند که او از همین دختر آپریس بدنیا آمده، زیرا آنکس که از دختر آمازیس خواستگاری کرده کوروش بوده نه کبوجیه «۱».

ولی این ادعای مصریان حقیقت ندارد، و آنها بخوبی میدانند (زیرا اگر اقوامی وجود داشته باشند که از عادات و رسوم پارس‌ها باخبر باشند مصریان یکی از آنها میباشند) که اولا بین پارس‌ها مرسوم نیست که وقتی فرزند شرعی وجود دارد فرزندی غیر شرعی بسلطنت برسد، ثانیا کبوجیه پسر «۲» کاساندانه دختر «۳» فارناسپ و از خانواده هخامنشی بود و از آن زن مصری بدنیا نیامده بود.

۳- ولی آنها با این تظاهری که بداشتن روابط خویشاوندی با خاندان کوروش میکنند حقیقت را تحریف میکنند. در این‌باره چنین بود واقعیت مطلب.

همچنین افسانه‌ای در این‌باره نقل میکنند که بشرح زیر است و برای من باور کردنی نیست: روزی یکی از زنان پارس که بنزد زنان کوروش آمده بود در کنار کاساندانه اطفالی زیبا و بزرگ مشاهده کرد. آن زن از آن اطفال تعریف فراوان کرد. اما کاساندانه که زوجه کوروش بود چنین گفت:

«با این‌حال و با اینکه من مادر چنین فرزندانی هستم، کوروش بمن توجهی ندارد و توجه او بزنی است که در مصر گرفته.» ظاهرا این گفته او بعلت خشمی بود که برنی‌تیتیس داشت. و کبوجیه ارشد فرزندان او در همان موقع چنین گفته بود:

---

(۱)- از لحاظ تطابق سن کوروش با دختر آپریس حق با مصریان است و بیشتر حدس میتوان زد که دختر آپریش در زمانی در سن مناسب برای ازدواج بوده که کوروش بتازگی بسلطنت رسیده بود. با این‌حال در اینمورد استدلالی که هردوت برای رد آن در همین بند عنوان کرده جالب توجه است.

(۲)- کاساندانه(Cassandane(زوجه کوروش و مادر کبوجیه.

(۳)- فارناسپ(Pharnaspe(پدر کاساندانه (پدرزن کوروش).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۱

«مادر، وقتی من بزرگ شدم مصر را زیر و رو خواهم کرد.» چنین بود آنچه کبوجیه ظاهرا در سن ده سالگی گفته بود و این مطلب زنان را دچار شگفت و حیرتی فراوان کرده بود. اما او که خاطره این روز را بیاد داشت همینکه بزرگ شد و سلطنت را بچنگ آورد ظاهرا بهمین جهت به لشگرکشی به مصر دست زد.

۴- همچنین واقعه دیگری بشرح زیر اتفاق افتاد که در اقدام باین لشگرکشی مؤثر بوده است. در بین سربازان مزدور آمازیس مردی بود فانس «۱» نام که مشاوری نیکو و سربازی شجاع بود. این فانس که از آمازیس بعلتی رنجیده خاطر شده بود بقصد اینکه با کبوجیه ارتباط گیرد با یک کشتی از مصر گریخت. چون او در بین سربازان مزدور مردی بسیار مهم بود و از امور مصر اطلاعاتی بسیار صحیح داشت آمازیس کسانی بتعقیب او فرستاد و سعی کرد او را بچنگ آورد.

پس یک تن از باوفاترین «۲» خواجگان خود را بتعقیب او مأمور کرد و او را با یک کشتی با سه ردیف پارو بدنبال فانس فرستاد. این مرد فانس را در «۳» لیسی دستگیر کرد ولی با اینکه او را گرفته بود به مصر نیاورد زیرا فانس با تردستی او را فریب داد. وی محافظین خود را مست کرد و به پارس گریخت. در این موقع کبوجیه خود را برای شروع جنگ مصر آماده میکرد و درباره انتخاب راه در قسمتی از صحرا که بی‌آب «۴» بود تردید داشت، و در همین موقع فانس از راه رسید و اطلاعاتی درباره وضع آمازیس باو داد و علاوه بر آن و اطلاعات دیگر، وسیله تأمین این لشگرکشی را برای او شرح داد و باو توصیه

---

(۱)-(Phanes(

(۲)- خواجگان در عهد عتیق از محرمان اسرار و دوستان وفادار پادشاهان بوده‌اند (هردوت- کتاب هشتم بند ۱۰۵) در بند ۱۱۷ از کتاب اول دیده شد که هارپاگ سردار پارس پس از آنکه کوروش را بدست میترادات میسپارد تا بامر پادشاه کشته شود چند تن از خواجگان را برای تحقیق درباره این قتل روانه میکند.

(۳)- لیسی(Lycie(از ایالات قدیم آسیای صغیر در جنوب غربی این شبه‌جزیره و در ساحل مدیترانه و دریای اژه بین کاری(Carie(و پامفیلی(Pamphilie(.

(۴)- درباره این منطقه بی‌آب هردوت در بند ۹ همین کتاب بتفصیل بیشتری سخن گفته است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۲

کرد که رسولی بنزد پادشاه اعراب بفرستد و از او بخواهد که اجازه دهد بسلامت از خاک او عبور کند «۱».

۵- فقط از این نقطه است که میتوان راه عبوری به مصر یافت. فاصله بین فینیقیه تا حدود شهر کادیتیس «۲» به سریانی‌هائی تعلق دارد که به سریانی «۳» فلسطینی معروف هستند نقاط ساحلی از کادیتیس که بنظر من از سارد کوچکتر نیست، تا شهر «۴» ینی‌زوس به پادشاه اعراب تعلق دارد.

از ینی‌زوس ببعد، از نو سرزمین سریانی‌ها شروع میشود و تا دریاچه «۵» سربونیس که کوه «۶» کازیوس در کنار آنست و بداخل دریا پیشرفته ادامه مییابد. از دریاچه سربونیس درجائیکه میگویند «۷» تیفون مخفی شده خاک مصر شروع میشود. سرزمینی که بین شهر ینی‌زوس از یکطرف و کوه کازیوس و دریاچه سربونیس از طرف دیگر قرار دارد و وسعت آن ناچیز نیست و تقریبا در حدود سه روز راه میباشد بوضع شگفت‌آوری خشک است.

---

(۱)- بطوریکه از متن هردوت استنباط میشود آنچه کبوجیه از پادشاه اعراب تقاضا داشت این بود که با تأمین آب حرکت او را از صحرا میسر سازد و یا مزاحمتی برای او ایجاد نکند نه آنکه از لحاظ نظامی باو کمک کند.

(۲)- کادیتیس(Caditis(یا غزه از شهرهای یهود در ساحل فلسطین در نود کیلومتری جنوب غربی بیت المقدس.

(۳)- مقصود یهودیان فلسطینی هستند.

(۴)-(Ienysos(

(۵)-(Serbonis(امروز دریاچه‌ای باین نام در ناحیه‌ای که هردوت از آن سخن میگوید وجود ندارد ولی چون غالب مؤلفان باستان بوجود آن اشاره کرده‌اند باید تصور کرد که تغییر تدریجی سواحل آثار آنرا از بین برده است.

(۶)- کازیوس(Casios(جبالی است در نزدیکی پلوز و سرحد قدیم مصر و سینا که امروز رأس القصرون نام دارد.

(۷)- تیفون(Typhon(از خدایان مصر باستان، خدای شر و بدی و ظلمت و باران که بحکایت افسانه‌ها از طرف برادر خود ازیریس(Osiris(در صحاری مشرق مصر حکومت میکرد. تمساح، اسب آبی، خر و عقرب در نظر مصریان باستان مظاهر این خدای شر بوده‌اند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۳

۶- من اکنون مطلبی را نقل خواهم کرد که از بین آنهائی که از راه دریا به مصر میآیند کمتر کسانی هستند که بآن توجه کرده باشند. در سراسر سال از تمام یونان و فینیقیه خمره‌هائی پر از شراب به مصر میآورند و میتوان گفت که حتی یکی از این خمره‌ها را که قبلا-شراب در آن بوده نمیتوان خالی در آنجا یافت. باید سؤال کرد که این خمره‌ها بچه کار میروند و این مطلبی است که من اکنون توضیح میدهم:

هر فروشنده‌ای موظف است تمام خمره‌هائی را که در شهر او است جمع‌آوری کند و به ممفیس بفرستد. در ممفیس آنها را از آب پر میکنند و باین نقاط خشک سوریه که من از آن سخن گفتم میفرستند. از اینقرار بتدریج که خمره‌ها به مصر وارد و خالی میشوند آنها را به سوریه میفرستند و در این سرزمین به خمره‌های قبلی ملحق میشوند.

۷- همینکه پارس‌ها مصر را تسخیر کردند بترتیبی که شرح دادم آب این تأمین کردند و راهی برای عبور به مصر ترتیب دادند. اما در زمانی که لشگرکشی به مصر اتفاق افتاد هنوز تأمین آبی وجود نداشت. وقتی کبوجیه بوسیله میهمان هالیکارناسی خود از این موضوع باخبر شد رسولانی بنزد پادشاه اعراب فرستاد و از او خواست که عبور او را بسلامت تأمین کند. تقاضای او قبول شد و هر دو نسبت بهم سوگند یاد کردند.

۸- اعراب بیش از دیگر مردمان احترام قسم را رعایت میکنند. طرز قسم خوردن آنها چنین است «۱»: وقتی دو نفر میخواهند برای هم سوگند یاد کنند شخص دیگری بین آن دو میایستد و با قطعه سنگی بران نزدیک انگشتان بزرگ کف دست دست آنها شکافی ایجاد میکند و سپس از قبای هریک از آنها کمی کرک جدا میکند و هفت قطعه سنگ را که در کنار پای آنها قرار داده‌اند با خون آنها رنگین میکند

---

(۱)- هردوت به تشریفات انجام سوگند بین ملل و اقوام باستان مکرر اشاره کرده است (کتاب اول- بند ۷۴) (کتاب چهارم- بند ۷۰).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۴

و در این حال نام دیونیزوس «۱» و اورانی «۲» را بر زبان جاری میسازد. همینکه این تشریفات بپایان رسید آنکس که سوگند یاد کرده دوستان خود را بعنوان ضامن به شخص خارجی یا همشهری خود، در موردی که با همشهری خود سروکار دارد، معرفی میکند و اینها نیز سوگند را تأیید میکنند و قول احترام آنرا میدهند.

اعراب از بین خدایان دیونیزس و اورانی را میشناسند و مدعی هستند که موهای سر را بشکلی که دیونیزوس کوتاه میکند یعنی دایره وارد و در اطراف شقیقه‌ها کوتاه میکنند. آنها دیونیزوس را اوروتال «۳» و اورانی را آلیلات «۴» مینامند.

۹- پس از آنکه رئیس عرب با فرستادگان کبوجیه سوگند یاد کرد تدبیری اندیشید که چنین بود: وی امر کرد تعدادی مشک از پوست شتر از آب لبریز کنند و آنها را بر پشت شترهائی که وی جمع‌آوری کرد قرار دهند و این کاروان را بداخل صحرا برد و آنجا منتظر کبوجیه شد. چنین است روایتی که بیش از همه احتمال صحت آن میرود. با این حال، من باید مشکوک‌ترین روایتی را نیز که وجود دارد نقل کنم زیرا آن روایت را هم معمولا نقل میکنند.

---

(۱)- دیونیزوس(Dionysos(که یونانیان باکوس(Bacchus(مینامند از شخصیت‌های افسانه‌ای یونان باستان، فرزند خداوند زوس (ژوپیتر) و فرشته‌ای بنام سمله(Semele(است. دیونیزوس خداوند شراب و عشق در یونان باستان است که بشکل جوانی

زیبا مجسم میشود که برچلیکی از شراب نشسته. در یونان باستان جشن‌های مذهبی مفصلی بنام خداوند شراب برپا میکردند که به جشن‌های دیونیزی معروف است. افسانه‌ها حاکی است که دیونیزوس نهال مو را در سراسر جهان کاشت و میوه آنرا بمردم شناساند.

(۲)- اورانی(Uranie) یکی از هفت تن نیمه خدایان و مظهر علم نجوم در دنیای باستان است. این فرشته را باقبائی لاجوردی رنگ و تاجی از ستاره‌ها مجسم میکرده‌اند که کره آسمانی را در یک دست و آلات و ابزار ریاضی را در دست دیگر دارد.

(۳)- اوروتال(Urotal Orotal) بمعنای خورشید و روشنائی بوده است.

(۴)- آلیلات(Alilat) ظاهرا مظهر نور و روشنائی بوده که هردوت آنرا با میلیتا(Mylitta) خداوند بابل و آناهیتا الهه پارس‌ها (کتاب اول- بند ۱۳۱) و درکتو(Derketo) سریانی‌ها اشتباه کرده (کتاب اول- بند ۱۰۵).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۵

در عربستان رودخانه بزرگی است که کوریس «۱» نام دارد و بدریای اریتره «۲» میریزد. چنین نقل میکنند که بدستور پادشاه عربستان پوست گاو و حیوانات دیگری را بی‌آنکه دباغی شود بهم دوختند و با آن مجرائی ساختند که از همین رودخانه شروع میشد و آنقدر طویل بود که بصحرا میرسید. همچنین میگویند که وی با این مجرا آب را به آب‌انبارهای بزرگی که در صحرا برای نگهداری آن حفر کرده بودند رسانید و مدعی هستند که این شخص آب را با سه مجرا و از سه محل به صحرا حمل کرد، و حال آنکه از رودخانه تا این صحرا دوازده روز پیاده راه است!

۱۰- پسامنیتوس «۳» فرزند آمازیس در محل یکی از مصب‌های نیل که به دهانه پلوز «۴» معروف است در انتظار کبوجیه اردوزد. علت این بود که هنگام حمله کبوجیه آمازیس «۵» دیگر زنده نبود و پس از چهل و چهار سال سلطنت در گذشته بود و در این مدت هرگز حوادث

---

(۱)-(Korys)

(۲)- دریای اریتره(Erylhree) اقیانوس هند و دریاهای منشعب از آنست که مردم باستان باین نام میخوانده‌اند. علت این نامگذاری آنست که بحکایت افسانه‌های باستانی اریتراس(Erythras) فرزند پرسه(Persee) در این دریا غرق شده است.

(۳)- پسامنیت(Psammenite) یا پسامنیتوس(Psammenitos) پادشاه مصر از ۵۲۶ تا ۵۲۵ قبل از میلاد که در جنگ معروف پلوز(Pelnse) از سپاه پارس شکست خورد. کبوجیه وی را اسیر کرد و بشوش برد و در آنجا باتهام ترتیب دادن توطئه بقتل رسانید.

(۴)- پلوز(Peluse) یا پلوزیوم(Pelusium) از شهرهای مصر باستان در شمال شرقی این کشور در نزدیکی ساحل مدیترانه و در منتهی الیه آخرین شعبه نیل در سمت مشرق.

از آغاز تاریخ مصر این شهر دژ مدافع این کشور محسوب میشده و پیوسته در برابر حملات اقوام مهاجم از جانب شرق دفاع کرده است. شعبه‌ای از رود نیل که بنام این شهر به شعبه پلوزیوم معروف است امروز بعلت رسوب زیاد تقریبا خشک شده و بصورت مجرای کوچکی درآمده است. (کتاب دوم- بند ۱۷)

(۵)- آمازیس از ۵۶۹ تا ۵۲۵ قبل از میلاد سلطنت کرد؛ و در طی سال‌های نخستین سلطنت او آپریس نیز بسلطنت خود ادامه میداد و در حقیقت هردو پادشاه سلطنت میکردند. درباره اینکه این دو پادشاه چند سال باهم سلطنت کرده‌اند هردوت مدعی است که این مدت به شش سال میرسید (کتاب دوم- بند ۱۶۱)، در حالیکه بحکایت الواح باستانی دوره سلطنت توأم این دو پادشاه از سه سال تجاوز نکرده است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۶

مانعی جدی در راه اجرای مقاصد او ایجاد نکرده بود. جسد مومیائی شده او را در مقبره‌ای که خود در داخل معبد آتنا «۱» بنا کرده بود دفن کرده بودند. در زمان سلطنت پسامنیتوس فرزند آمازیس اعجاز شگفت‌آوری در مصر اتفاق افتاد که چنین بود: در شهر تب «۲» که تا آن زمان هرگز باران نباریده بود و از آن زمان ببعد هم تا زمان ما بگفته اهالی شهر باران نباریده است، باران باریدن گرفت. مصر علیا از باران بکلی بی‌بهره است، ولی در آن زمان دانه‌های ریز باران در تب بارید.

۱۱- پارس‌ها از صحرا عبور کردند و بقصد جنگ با مصریان در نزدیکی اردوی آنها اردو زدند در این موقع یونانی‌ها و کاری‌هائی که در خدمت پادشاه مصر بودند و فانس «۳» را مسئول هجوم خارجی به سرزمین مصر میدانستند برای مجازات او انتقام شگفتی ترتیب دادند. فانس چند فرزند داشت که در مصر مانده بودند. یونی‌ها «۴» و کاری‌ها «۵» آنها را به اردو آوردند و کوزه‌ای بین دو سپاه قرار دادند و سپس اطفال را یکی پس از دیگری بآنجا بردند و در برابر چشمان پدر بر روی این کوزه کشتند. و همینکه همه اطفال را سر بریدند، آب و شراب بر کوزه افزودند و همه آنها از خون این اطفال

---

(۱)- آتنا(Athena) یا آتنه(Athenee) الهه فکر و اندیشه در یونان باستان.

در غالب شهرهای دنیای باستان معبدی بنام این الهه برپا شده بود. درباره معبد مورد بحث رجوع شود به کتاب دوم هردوت بند ۱۶۹.

(۲)- تب(Thebes) از شهرهای مصر باستان پایتخت ناحیه‌ایست که در قدیم بهمین نام خوانده میشد. شهر تب مرکز ستایش خداوند آمون(Ammon) و مرکز تجارت افریقا و مصر و دژ مدافع این کشور در برابر اقوام مهاجم حبشی بوده است. شهر تب حصاری با صد دروازه داشت و بهمین جهت به شهر صد دروازه معروف بود. این شهر مستحکم اولین بار بدست کبوجیه پادشاه پارس فتح شد.

(۳)- فانس(Phanes).

(۴)- رجوع شود به یادداشت بند اول-

(۵)- کاری(Carie) نام قومی است که در عهد عتیق در جنوب غربی آسیای صغیر در ناحیه‌ای واقع بین لیدی و فریژیه و لیسی و دریای اژه سکونت داشت. این قوم که از نژاد یونانی بود بعدها مورد حمله اقوام دری قرار گرفت و بداخل آسیای صغر پناه برد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۷

نوشیدند «۱». سربازان مزدور خارجی باین ترتیب به نبرد پرداختند. نبردی سخت بود. از هردو طرف تعداد زیادی از جنگاوران کشته شدند و سرانجام مصریان عقب- نشینی کردند.

۱۲- اهل محل مرا از موضوعی مطلع کرده‌اند که خود آنرا تحقیق کرده‌ام استخوانهای جنگاورانی که از هر دو سپاه در این کارزار کشته شدند بصورت پشته‌هائی پراکنده و مشخص درآمده است (من در یک سو استخوانهای پارس‌ها را و در سوی دیگر استخوانهای مصریان را همانطور که در روز جنگ از هم جدا بود بچشم دیده‌ام).

شگفت آنست که جمجمه‌های پارس‌ها بحدی نرم است که حتی با یک کلوخ میتوان آنها را سوراخ کرد درحالیکه جمجمه‌های مصریان بقدری محکم است که حتی بضرب سنگ هم بسختی میتوان آنها را خرد کرد.

علتی که در این مورد برای من نقل کرده‌اند و من آنرا براحتی باور کردم چنین است: مصریان از آغاز طفولیت سرهای خود را میتراشند «۲» و نسوج استخوانهای آنها در اثر تابش آفتاب محکم‌تر میشود و بهمین‌جهت است که آنها طاس نمیشوند.

حقیقت آنست که در مصر از همه‌جای دیگر سرطاس کمتر دیده میشود. و بهمین جهت است که جمجمه‌های مصریان محکم است و اگر جمجمه‌های پارس‌ها نرم است علت آنست که از طفولیت سر خود را با نمد و کلاه در سایه نگهمیدارند. چنین این موضوع

---

(۱)- از این قبیل صحنه‌ها در روایات مورخان باستان زیاد مشاهده میشود: در بعضی موارد برای ادای سوگند خون خود را باهم مخلوط میکردند و از آن مینوشیدند (کتاب چهارم هردوت- بند ۷۰)، در بعضی موارد طرفین خون یکدیگر را می‌مکیدند (کتاب اول- بند ۷۴). همچنین مکرر از سربازانی سخن گفته شده که خون دشمنان مغلوب خود را نوشیده‌اند (هردوت- کتاب چهارم بند ۶۴)- اما در تمام این موارد سخن از مشرق زمینیان است، در حالیکه در اینجا سخن از کاری‌ها و یونی‌هائی است که از نژاد یونانی میباشند و بسیار جای تعجب است که هردوت این روایت را درباره آنها نیز نقل کرده. (درباره مراسم عزاداری کاری‌ها رجوع شود به کتاب دوم هردوت بند ۶۱).

(۲)- آنچه هردوت در این بند نقل میکند با مطالبی که در بند ۶۵ از کتاب اول درباره عادات و رسوم مصریان نقل کرده مباینت دارد (رجوع شود به کتاب اول هردوت- بند ۶۵).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۸

شگفت‌آور. من این موضوع را یکبار دیگر در پاپرمیس «۱» در مورد پارس‌هائی که همراه هخامنش «۲» فرزند داریوش بودند و بوسیله ایناروس «۳» از اهل لیبی «۴» از پای درآمدند تحقیق کردم.

۱۳- مصریان میدان جنگ را ترک کردند و بی‌نظم و انضباط گریختند و در ممفیس اجتماع کردند.

کبوجیه یکنفر پارسی را مأمور کرد که با یک کشتی متعلق به میتی‌لن «۵» در جریان رود بالا رود و برای یافتن راه توافقی با مصریان مذاکره کند. اما مصریان همینکه مشاهده کردند که آن کشتی به ممفیس وارد شد دسته جمعی از حصار شهر خارج شدند و کشتی را شکستند و مسافرین آنرا قطعه قطعه کردند و قطعات بدن آنها را با خود بداخل حصار بردند. در نتیجه این اقدام شهر محاصره شد و مدتی بعد آنان مجبور به تسلیم شدند. همسایگان آنها در لیبی که از سرنوشت مصر عبرت گرفته بودند بی‌جنگ به کبوجیه تسلیم شدند و خود حاضر بپرداخت خراج گردیدند و هدایائی برای او فرستادند.

---

(۱)- پاپرمیس(Papremis)

(۲)- در سال ۴۷۰ قبل از میلاد که شورش مصریان در زمان اردشیر هخامنشی رویداد، هخامنش برادر خشایارشاه و فرزند داریوش حاکم‌نشین مصر بود.

(۳)- ایناروس(Inaros) یا ایناروس(Inarus) رئیس یکی از قبایل افریقائی لیبی که در سال ۶۴۳ قبل از میلاد از طرف مصریان بپادشاهی برگزیده شد و بکمک یونانیان بر ضد اردشیر درازدست پادشاه هخامنشی شورید.

شورش ایناروس مدت پانزده سال دوام یافت و با وجود کمک مؤثر عناصر یونانی سرانجام در ۴۵۶ قبل از میلاد بوسیله مگابیز(Megabyse) حاکم معروف پارسی سرکوب شد وایناروس بقتل رسید.

(۴)- در اصطلاح هردوت و دیگر مورخان یونان و روم باستان لیبی(Libye) بناحیه‌ای از افریقا گفته میشود که بین مصر و قرطاجنه قدیم واقع شده بود و شامل سیرنائیک امروز نیز میشد.

(۵)- میتی‌لن(Mytilene) یا(Mitylene) پایتخت قدیم جزیره لوبوس(Lesbos) در نزدیکی سواحل این جزیره که امروز متلن(Metelin) نام دارد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۱۹

اهالی سیرن «۱» و بارکه «۲» نیز از ترس همان کاری را کردند که اهالی لیبی کرده بودند. کبوجیه هدایای اهالی لیبی را با میل پذیرفت ولی نسبت به هدایای اهالی سیرن بی‌اعتنائی کرد و من تصور میکنم علت بی‌اعتنائی او آن بود که هدایای اینها خیلی مختصر بود. اهالی سیرن فقط پانصدمین «۳» پول فرستاده بودند و کبوجیه بدست خود این پول را بین سپاهیان خود تقسیم کرد.

۱۴- ده روز پس از تصرف قلعه مستحکم ممفیس «۴»، کبوجیه پسامنیتوس پادشاه مصر را که فقط شش ماه سلطنت کرده بود با دیگر مصریان در حومه شهر قرار داد تا با آزمایشی که شرح میدهم خصوصیات روحی او را تشخیص دهد: وی امر کرد دختر پادشاه مصر را لباس بردگی بتن کردند و سپس وی را با دلوی برای حمل آب فرستادند.

همراه او دختران دیگری نیز بودند که از بزرگترین خانواده‌ها انتخاب شده بودند و از همان لباسی بتن داشتند که دختر پادشاه بتن داشت. وقتی دختران گریان و نالان از برابر پدران خود گذشتند، اینها نیز از مشاهده خفتی که بفرزندانشان وارد شده بود به گریه و زاری افتادند. اما پسامنیتوس با اینکه آنها را دید و شناخت سر خود بر زمین افکند و بروی خود نیاورد: دختران حامل آب رژه رفتند و پس از آن فرزند پادشاه را با دو هزار جوان مصری که با او هم سن بودند در حالیکه ریسمانی

---

(۱)- سیرن(Cyrene) پایتخت سیرنائیک در ساحل افریقا است که در سال ۳۶۰ قبل از میلاد تأسیس شد و در مدتی کوتاه بصورت یکی از بنادر تجارتی بزرگ دریای مدیترانه درآمد و با قرطاجنه برقابت پرداخت. سیرن نام فرشته‌ایست که آپولون او را تا این نواحی افریقا تعقیب کرد و بهمین جهت این نواحی بنام اوسیرن نام گرفت. در زمانی که مورد بحث هردوت میباشد در سیرن آرکزیلاس سوم(Arkesilaos) سلطنت میکرد که مدتی بعد بقتل رسید (هردوت کتاب چهارم- بند ۱۶۴) و مادرش فرتیمه(Pheretimee) برای آنکه انتقام خون فرزند خود را بگیرد از حاکم پارسی مصر کمک طلبید و در مقابل، اطاعت اوامر او را بطیب خاطر گردن نهاد (هردوت کتاب چهارم- بند ۱۶۵).

(۲)- بارکه(Barke) از شهرهای سیرنائیگ و لیبی که امروز برقه نام دارد.

(۳)- مین(Mine) واحد وزن و پول در یونان باستان و برابر ۶۸/ ۹۲ فرانک طلا- (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

(۴)- همان قلعه‌ای که قسمت عمده سپاه پارس در مصر در آن متمرکز بود (همین کتاب بند ۹۱).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۲۰

بگردن و قلاده‌ای در دهان داشتند از راه آوردند «۱». اینها را بقربانگاه میبردند تا بانتقام ملاحان میتی‌لن که کشتی آنها را در ممفیس شکستند و خود آنها را کشتند قربانی کنند. قضات شاهی «۲» چنین تصمیم گرفته بودند و مقرر بود که در ازاء هریکنفر از اهل میتی‌لن ده نفر از بزرگترین خانواده‌های مصری کشته شوند «۳». پسامنیتوس این جوانان را هنگام عبور مشاهده کرد و دانست که فرزندش بسوی قربانگاه میرود. دیگر مصریان که در کنار او نشسته بودند گریه و زاری میکردند و با صدای بلند تأثر شدید خود را ظاهر میساختند. اما او همان روشی را که هنگام مشاهده دختر خود داشت حفظ کرد.

آن جوانان از نظر ناپدید شدند و پس از آنها یکی از کسانی که غالبا در ضیافت‌های شاهی حضور داشت، مرد سالخورده‌ای که تمام دارائی خود را از دست داده بود و دیگر چیزی برایش باقی نبود و در عین فقر و تنگدستی از سربازان تقاضای صدقه میکرد از برابر پسامنیتوس فرزند آمازیس و مصریانی که در این نقطه از حومه شهر گرد آمده بودند عبور کرد. همینکه پسامنیتوس او را دید بغض گلویش را فشرد و فریادی سرداد.

آنگاه دوست خود را باسم پیش خواند و با دست خود سر خود را مجروح کرد. در کنار او محافظینی بودند که از هر عملی که او هنگام مشاهده این رفت و آمدها انجام میداد کبوجیه را مطلع میکردند. کبوجیه از این رفتار او در شگفت شد و کس بنزد او فرستاد و آن شخص باو چنین پیغام داد: «ای پسامنیتوس، سرور من کبوجیه از تو میپرسد که بچه جهت از مشاهده

---

(۱)- در حجاری کتیبه بیستون رؤسا و مسئولین شورش‌های اولیه زمان داریوش در وضعی نظیر آنچه هردوت در این مقام توضیح میدهد در برابر شاهنشاه هخامنشی بصف ایستاده‌اند. باید تصور کرد که ریسمان بگردن یاغیان افکندن و قلاده در دهان آنها گذاردن در آن زمان امری بسیار معمول بوده است.

(۲)- درباره قضات شاهی رجوع شود به بعد، بند ۳۱.

(۳)- از اینقرار معلوم میشود ملاحان کشتی میتی‌لن که در مصر بقتل رسیده بودند دویست نفر بوده‌اند که در ازاء هر ده نفر برای هریکنفر آنها جمعا دو هزار مصری مجازات میشدند. جالب توجه است که تعداد ملوانان کشتی‌های جنگی در زمانی که جنگهای ایران و یونان روی میداد دویست تن بوده است (هردوت کتاب هشتم- بند ۱۸۴- کتاب هشتم- بند ۱۷).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۲۱

دخترت در حال خفت و فرزندت که بسوی مرگ میشتافت نه ناله‌ای سردادی و نه زاری کردی، در حالیکه برای این پیر سالخورده که شنیده‌ام با تو نسبتی ندارد این‌چنین اظهار علاقه کرده‌ای.» رسول این سوال را مطرح کرد و پادشاه باو چنین پاسخ داد:

«ای فرزند کوروش، درد و اندوه من آنقدر زیاد است که اشک ریختن و زاری کردن برای جبران آن کافی نیست. اما محبت یک دوست که از تمام اموال خود محروم شده و در آستانه گور او را در حال گدائی می‌بینم شایسته چند قطره اشک میباشد.» فرستاده این سخنان را برای کبوجیه نقل کرد و کبوجیه این گفته را بسیار معقول یافت.

بطوریکه مصریان نقل میکنند کرزوس که در سفر مصر همراه کبوجیه بود و پارس‌هائی که اطرافیان پادشاه بودند از شنیدن این سخن گریستند. کبوجیه نیز خود چنان احساس ترحم کرد که بیدرنگ فرمان داد که از بین کسانیکه میباید کشته شوند فرزند پادشاه را استثناء کنند و خود او را نیز از حومه شهر بنزد او آورند.

۱۵- کسانیکه برای نجات پسر رفتند او را زنده بدست نیاوردند زیرا او اولین نفری بود که کشته شده بود. اما خود پسامنیتوس را از جایگاهش بیرون آوردند و بنزد کبوجیه بردند و او از آن پس پیوسته در خدمت پادشاه بود و محتمل هیچگونه عنف و خشونتی نشد. شاید اگر از تحریک و توطئه خودداری کرده بود بار دیگر بعنوان حاکم مصر فرمانروائی میکرد زیرا سنت پارس‌ها براینست که شاهزادگان را محترم میدارند.

حتی در مواردی که پادشاهان برضد آنها قیام کرده‌اند حکومت را بدست فرزندان آنها سپرده‌اند. استمرار این سنت را میتوان با مثال و شواهد زیاد ثابت کرد. از این قبیل است مورد تانیراس «۱» فرزند ایناروس «۲» پادشاه لیبی که حکومت پدر باو منتقل شد و همچنین

---

(۱)-(Thanniras)

(۲)- ایناروس(Inaros) یاغی معروف مصر که با یونانیها برضد پارس‌ها متحد شد ولی همینکه یونانی‌ها در جزیره پروزوپیتیس(Prosopitis) شکست خوردند (۴۵۴ قبل از میلاد) تسلیم شد و اطاعت پارس‌ها را گردن نهاد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۲۲

است مورد پوزیریس «۱» فرزند آمیرتئوس. این شخص نیز در قلمرو پدر خود مستقر شد؛ و حال آنکه هیچکس بیش از ایناروس و آمیرتئوس «۲» به پارس‌ها آزار نرسانده بود. اما پسامنیتوس نقشه‌های بدی در سر پرورانید و پاداش آنها را هم گرفت. وی مترصد بود که مصریان را به طغیان تحریک کند. پس از آنکه کبوجیه از کارهای او باخبر شد، وی مقداری خون گاو نوشید «۳» و در دم بمرد. چنین بود پایان کار این شاهزاده «۴».

۱۶- کبوجیه از ممفیس به سائیس رفت تا کاری که حقیقتا در آنجا کرد انجام دهد.

همینکه به کاخ آمازیس وارد شد، امر کرد جسد او را از تابوت بیرون آوردند و در

---

(۱)-(Pausiris) از مصریانیکه در همان زمان که ایناروس طغیان کرد سر بشورش برداشت و تا سال ۴۴۹ قبل از میلاد در نواحی مصب نیل مقاومت کرد (هردوت- کتاب دوم- بند ۱۴۰).

(۲)- آمیرتئوس(Amyrteos) یا آمیرته(Amyrtee) پادشاه مصر که در قرن پنج قبل از میلاد در زمان داریوش دوم هخامنشی بکمک ایناروس پادشاه لیبی برضد پارس‌ها قیام کرد و مدت شش سال مستقل سلطنت کرد. پس از آنکه شورش آمیرتئوس سرکوب شد فرزندش در حدود سال ۴۵۰ به حکومت یکی از ایالات امپراتوری منصوب شد.

(۳)- مردم عهد عتیق از راه خرافه‌پرستی عقیده داشتند که نوشیدن خون گاو موجب مرگ خواهد شد و شاید همین اعتقاد شدید موجب تحقق مرگ در مورد پسامنیتوس بوده است.

(۴)- در این قسمت اختلافی از حیث متن بین ترجمه‌های مختلف مشاهده میشود. بطوریکه از ترجمه هانری برگن استنباط میشود همینکه آمیرتئوس دانست که کبوجیه از اعمال او باخبر شده خود شخصا خون گاو نوشید و خودکشی کرد

Quant Ses manoeuvres furent connues de Kambyses. il but du sang de taureau et mourut sur le cbamp.) Herodote: Histoires. traduction de Henri Berguin. Pa? is ۱۹۳۲. t. III. ((XV. P. (۲۱۳

اما از ترجمه لارکر(Larcher) چنین استنباط میشود که وی بامر کبوجیه خون گاو را نوشید و در حقیقت مجازات شد:) Ce

prince((le condamna a? boire du sang du taureau dont(il mourut sur le champ.))
Herodote: Histoires. traduction Larcher. Paris ۱۸۸۹. t. III. XV. p. ۲۱۲ (تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۲۳

حضور او حاضر کردند. پس از آنکه این فرمان اجرا شد امر کرد جسد را شلاق زدند و پشم‌ها و موهای آنرا کندند و بدن را با سیخ سوراخ سوراخ و با انواع وسائل بآن اهانت کردند. پس از آن؛ وقتی دژخیمان خسته و فرسوده شدند و از او تقاضای عفو کردند (زیرا جسد مومیائی شده بود و باین جهت مقاومت آن زیاد بود و بآسانی مثله نمیشد) کبوجیه امر کرد جسد را بآتش بسوزانند. این فرمان برخلاف تعلیمات مذهبی بود زیرا پارس‌ها معتقدند که آتش از جوهر الهی است و از اینقرار سوزاندن اجساد با عادات و رسوم هیچیک از دو قوم تطبیق نمیکرد «۱». پارس‌ها بدلیلی که گفته شد از آن اجتناب میکنند و عقیده دارند که خداوند نباید از جسد انسان تغذیه کند.

و اما مصریان آتش را هیولائی زنده میدانند که هرچه بیابد می‌بلعد و پس از تغذیه با شکار خود و آنچه بلعیده در میگذرد. از طرفی مصریان هرگز عادت ندارند اجساد خود را به حیوانات بدهند و بهمین جهت اجساد را مومیائی میکنند تا در قبرهای خود طعمه کرم‌ها نشوند. از اینقرار آنچه کبوجیه در این مورد میکرد برخلاف سنن و عادات هر دو قوم بود.

اما مصریان عقیده دارند که آمازیس حقیقی متحمل این رنج نشد، زیرا پارسها جسد یکنفر مصری دیگر را که سیمائی شبیه سیمای آمازیس داشته بتصور اینکه جسد شخص آمازیس است مورد اهانت قرار داده‌اند بطوریکه مصریان نقل میکنند چون هاتف یکی از معابد این پادشاه را قبلا سرنوشتی که پس از مرگ در انتظارش بود مطلع کرده بود، آمازیس تصمیم گرفته بود قبلا چاره سرنوشت پس از مرگ خود را بنماید و شخصیکه حقیقتا شلاق خورد کسی بود که در همان موقع مرده بود. آمازیس امر کرده بود که او را در داخل قبر خود در نزدیکی مدخل بنا مدفون کنند و در همان حال بفرزند خود سفارش کرده بود او را

____

(۱)- درباره عادات و رسوم پارس‌ها در این مورد رجوع شود به بند ۱۳۱ از کتاب اول هرودوت (احترام چهار عنصر اصلی) بند ۱۴۰ از کتاب اول (اندودن اجساد به موم برای حفظ خاک اطراف از نجاست آن) و بند ۱۳۸ از همان کتاب (خودداری پارس‌ها از آلودن آب جاری) و غیره.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۲۴

در دورترین نقطه دیوار آن قبر دفن کنند.

اما توصیه‌های آمازیس درباره قبر خود و وجود شخص مورد بحث که مصریان مدعی آن میباشند بنظر من اختراع کاملی است که بکمک آن مصریان کوشیده‌اند صورت ظاهر امور را حفظ کنند.

۱۷- پس از آن، کبوجیه درصدد شد که برضد اهالی قرتاجنه «۱» و آمون «۲» و حبشه یعنی ماکروبی هائی «۳» که در لیبی در ساحل دریای جنوب اقامت دارند لشکرکشی کند «۴». برای اجرای این قصد تصمیم گرفت بحریه خود را به مقابله با اهالی کارتاژ بفرستد و قسمتی از سپاه بری خود را بر ضد اهالی آمون تجهیز کند و تعدادی جاسوس به حبشه روانه کند تا قبلا تحقیق کنند که آیا آنطور که شایع است حقیقته خوان آفتاب در این سرزمین وجود دارد و همچنین اطلاعات مفید دیگری برای او گردآورند. قصد ظاهری آنها این بود که هدایائی برای پادشاه حبشه ببرند. و اما چنین است آنچه خوان آفتاب نام دارد:

____

(۱)- قرتاجنه، بزرگترین بندر مدیترانه غربی در ساحل افریقای شمالی که در عالی‌ترین دوره ترقی خود بصورت بزرگترین بندر و دژ مدیترانه غربی درآمد. اهالی قرتاجنه از مهاجرین فینیقی بودند که در هشت قرن قبل از میلاد این موضع مناسب دریائی را تسخیر کردند و در آن سکونت گزیدند و شاید بهمین علت بود که از اجرای امر کبوجیه خودداری کردند. در زمان داریوش کارتاژیها و فینیقی‌ها از مهم‌ترین اقوام جهان محسوب میشدند.

(۲)- آمون)Ammon(یا بعل آمون نام خداوند خورشید در نزد مصریان باستان است که در شهر تب و قریه بزرگی که بنام این خدا به آمون معروف بود پرستش میشد. همین ناحیه است که در لشگرکشی مورد بحث هدف کبوجیه بوده است.

(۳)- ماکروبی‌ها)Macrobies(دسته‌ای از اقوام ساکن نواحی داخلی افریقا بودند که بادعای مورخین باستان در حدود هزار سال عمر میکردند. اما مورخین باستان محل سکونت این قوم را بطور دقیق معلوم نکرده‌اند. بطور کلی عموم نویسندگان باستان طول عمر را یکی از خصوصیات ذاتی مللی افسانه‌ای میدانسته‌اند و خود نیل بآن را آرزو میکرده‌اند.

(۴)- دریای جنوب دریائی است که بعقیده هرودوت منتها الیه جنوبی لیبی یا آفریقای آن زمان بوده (هرودوت کتاب دوم- بند ۸).

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۲۵

۱۸- در حومه شهر چمن‌زاری است مملو از گوشت پخته انواع حیوانات چهارپا. این گوشت‌ها را صاحب منصبان عالیرتبه در موقع شب عمدا در آن محل قرار میدهند و هنگام روز هرکس که مایل است میتواند بآنجا رود و از آنها تناول کند. بومی‌ها میگویند که همه شب زمین خودبخود این طعام‌ها را از شکم بیرون میریزد.

۱۹- چنین است آنچه ظاهرا به خوان آفتاب معروف شده. وقتی کبوجیه تصمیم گرفت جاسوسان خود را روانه کند، بیدرنگ کسانی به شهر الفانتین «۱» فرستاد تا تعدادی از ایختیوفاژها «۲» را که زبان حبشی میدانستند جستجو کنند. در فاصله زمانی که اینها بجستجوی آنان رفتند به کشتی‌های خود امر کرد بمقصد قرتاجنه شراع برکشند. اما فینیقی‌ها از اجرای امر خودداری کردند و گفتند که چون آنها بقید سوگند با کارتاژیها متحد میباشند اگر بجنگ شهریکه از شهر خود آنها بوجود آمده است بروند عملی برخلاف مذهب کرده‌اند. چون فینیقی‌ها از اجرای این امر امتناع میکردند، بقیه نیروی بحری از اجرای آن ناتوان و عاجز بود. بدین ترتیب اهالی قرتاجنه از استیلای پارس‌ها برکنار ماندند. زیرا کبوجیه صحیح ندانست که فینیقی‌ها را به عنف و جبر باجرای امر خود مجبور کند زیرا آنها آزادانه خود را در اختیار پارسها قرار داده بودند و علاوه بر آن تمام کشتی‌های او در دست آنها بود. اهالی جزیره قبرس نیز خود را در اختیار پارسها گذارده بودند و در لشکرکشی به مصر همراه آنها بودند.

۲۰- وقتی تعدادی از ایختیوفاژها از الفانتین بنزد کبوجیه آمدند، وی درباره رفتار و

____

(۱)- الفانتین)Elephantine(جزیره‌ای در نیل در شش کیلومتری آبشارهای این رود در سرحد مصر و حبشه. الفانتین محل استخراج سنگ‌های مستحکم برای احداث بناهای مصریان باستان و در عین حال دژ مدافع مصر در برابر مهاجمات حبشیان بوده است. امروز در محل الفانتین که به اسوان معروف است ویرانه‌ها و خرابه‌های دژ قدیمی باقی است.

(۲)- ایختیوفاژها)Ichthyophages(قومی افسانه‌ای بوده است در دنیای باستان که ظاهرا خوراک آنها منحصر به ماهی بوده و طبیعی است در سواحل دریا سکونت داشته‌اند.

اکثر اقوام ساکن سواحل خلیج فارس و دریای احمر باین نام خوانده میشدند اما در این مورد مقصود هرودوت اقوام سواحل دریای احمر است.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۲۶

گفتاریکه باید درپیش گیرند تعلیماتی بآنها داد و سپس آنها را به حبشه فرستاد هدایائیکه آنها همراه داشتند عبارت بود از قبائی از ارغوان، گردن‌بندی از زر، تعدادی دست‌بند، ظرفی از مرمر محتوی عطر و خمره‌ای از شراب خرما. این حبشی‌ها که کبوجیه کسان بنزد آنها فرستاد بلندقدترین و زیباترین مردان جهانند. از رسوم آنها که با رسوم دیگر ملل فرق دارد رسمی است که درباره سلطنت بآنها نسبت میدهند:

آنان یکی از مردان شهر خود را که قدی بلندتر از همه و نیروئی متناسب با قد خود دارد به پادشاهی برمیگزینند.

۲۱- وقتی ایختیوفاژها بنزد این مردمان رسیدند هدایای خود را به پادشاه تقدیم کردند و باو چنین گفتند:

«کبوجیه پادشاه پارس‌ها مایل است دوست و متحد تو باشد و ما را بنزد تو فرستاده است تا در این‌باره با تو سخن گوئیم و این هدایا را که بیش از چیزهای دیگر دوست دارد بتو تقدیم کنیم.» ولی حبشی که دانسته بود آنان بقصد جاسوسی آمده‌اند «۱» جواب داد: «نه، پادشاه پارسها شما را با این هدایا بخاطر دوستی با من نفرستاده است. شما راست نمیگوئید، زیرا شما برای جاسوسی به کشور من آمده‌اید. او مرد منصفی نیست، زیرا اگر مرد منصفی بود چشم طمع به سرزمین دیگران نمیدوخت و کسانی را که زیانی باو نرسانیده‌اند باسارت دعوت نمیکرد. این کمان را که بشما میدهم بگیرید و باو بدهید و این نصیحت را که پادشاه حبشه به پادشاه پارس میکند باو بازگو کنید «۲»:

وقتی پارس‌ها توانستند بآسانی کمانهائی باین اندازه را بکشند پادشاه پارس میتواند با سپاهی بیشتر بجنگ حبشیان ماکروبی آید.

____

(۱)- نظیر این واقعه در بند ۲۰۵ از کتاب اول درباره کوروش و ملکه ماساژت‌ها نقل شده. ملاحظه شد که تومیریس فرستادگان کوروش را جاسوس خطاب کرد و از قبول پیشنهادی که پادشاه پارس باو کرده بود خودداری کرد.

(۲)- نظیر این صحنه در تاریخ کوروش بنحوی که هرودوت نقل میکند نیز مشاهده میشود.

ملکه ماساژت‌ها همینکه با فرستادگان پادشاه پارس روبرو میشود سعی میکند با نصیحت و اندرز پادشاه هخامنشی را از حمله به سرزمین خود باز دارد (هرودوت- کتاب اول- بند ۲۰۶)

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۲۷

امّا اکنون باید خداوندان را سپاس گوید که به فرزندان حبشه این فکر را تلقین نکرده است که سرزمین دیگری بر سرزمین خود بیفزایند.»

۲۲- پس از این سخن کمان را باز کرد و به فرستادگان داد. سپس لباس ارغوانی را برداشت و پرسید که چیست و چگونه ساخته و پرداخته شده است. ایختیوفاژها حقیقت مطلب را درباره لباس ارغوانی و رنگ پارچه‌ها بیان کردند. پس او آنانرا دروغگویانی خطاب کرد که لباس دروغ بر تن دارند. سپس درباره زنجیر طلای پیچاپیچی که بر گردن مینهند و درباره دست‌بندها از آنها استفسار کرد. وقتی ایختیوفاژها بتفصیل برای او بیان کردند که چگونه با آنها میتوان خود را زینت کرد پادشاه بخنده آمد و بتصور اینکه اینها زنجیر است پاسخ داد که در کشور او زنجیرهائی محکم‌تر از آن یافت میشود.

آنگاه درباره عطرها سوال کرد. ایختیوفاژها طرز تهیه و طرز استعمال آن و آغشته کردن بدن را بآن شرح دادند و پادشاه همان مطلبی را که درباره لباس‌ها گفته بود بر زبان جاری کرد. اما وقتی به شراب رسید و از طرز تهیه آن مطلع شد از این مشروب بوجد آمد و درباره غذای پادشاه بزرگ و حداکثر عمر مردم پارس سؤال کرد. ایختیوفاژها باو جواب دادند که غذای پادشاه نان است و شرح دادند که چگونه گندم را کشت میکنند و اضافه کردند که حداکثر عمر انسان هشتاد سال است. حبشی در پاسخ اظهار داشت که برای او جای تعجب نیست که مردانیکه با مدفوع چارپایان تغذیه میکنند «۱» اینقدر کم عمر کنند و مطمئن است که اگر با این شراب قوی قوای خود را ترمیم نمیکردند (مقصود او شراب بود) این مقدار هم عمر نمیکردند و از این حیث آنها از حبشیان برتر بودند.

۲۳- فرستادگان ایختیوفاژها بنوبه خود از پادشاه درباره طرز زندگی و طول عمر مردم کشور او سوال کردند. پادشاه در پاسخ آنها گفت که تقریبا همه مردم به سن صد و بیست

____

(۱)- بی‌تردید مقصود دانه گندم است که در خاکی میروید که با مدفوع حیوانات آنرا تقویت کرده‌اند.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۲۸

سال میرسند «۱» و سن بعضی از آنها از اینهم تجاوز میکند.

غذای مردم گوشت پخته و مشروب آنها شیر است. چون جاسوسان از این تعداد سال عمر تعجب کردند، پادشاه آنانرا به چشمه‌ای هدایت کرد که آب آن مانند روغن زیتون بدن را درخشان میکند و ظاهرا بوئی نظیر بوی بنفشه از آن متصاعد میشود.

بطوریکه آنان نقل کرده‌اند مقاومت آب چشمه آنقدر کم است که هیچ چیز مانند چوب و حتی چیزهای سبک‌تر از آن نمیتواند روی آن شناور باشد و همه چیز در آن فرو میرود. اگر مزایائیکه باین آب نسبت میدهند حقیقت داشته باشد چون برای تمام امور خود از آن مصرف میکنند طول عمر خود را مدیون آن میباشند.

پس از بازدید از چشمه، آنان را بیکی از زندان‌های مردان هدایت کردند. تمام کسانی را که آنجا بودند با زنجیرهائی زرین بهم بسته بودند علت آنست که در کشور حبشی‌ها از بین فلزات مس ماده‌ایست کمیاب و ذیقیمت. پس از تماشای زندان بتماشای خوان آفتاب نیز رفتند.

۲۴- پس از خوان آفتاب در مرحله آخر بدیدن قبرهائی رفتند که میگویند از بلور است و بشکل زیر ساخته شده‌اند:

ابتدا جسد را یا بطریق مصریان و یا بطریقی دیگر مومیائی میکنند و سپس آنرا سراسر از گچ میپوشانند و سیمای مرده را بحد اکثر ممکن شبیه به سیمای او روی آن گچ نقاشی میکنند و سپس آنرا ایستاده در داخل تابوتی از بلور قرار میدهند. آنان از کوههای سنگی خود بلوری استخراج میکنند که برای این کار مناسب است. جنازه که در میان این تابوت قرار دارد بچشم دیده میشود و هیچ بوی نامطبوعی متصاعد نمیکند و منظره کریهی نیز ندارد. آنرا بطور کامل و واضح بمانند اینکه شخص مرده در مقابل چشمان قرار نیز دارد بچشم می‌بینند. نزدیکان مرده مدت یکسال تابوت او را نزد خود حفظ میکنند و از هرچه میخورند باو نیز تعارف میکنند و قربانی‌هائی باو هدیه میکنند.

پس از این مدت آنرا به قبرستانیکه در حوالی شهر است منتقل میکنند.

____

(۱)- بنظر میرسد که صد و بیست سال عمر در دنیای باستان یک عمر کامل و نسبتا طولانی محسوب میشده، زیرا ملاحظه میشود که موسی صد و بیست سال عمر کرده و هرودوت نقل میکند که آرگانتونیوس)Argantonios(پادشاه تارتسی نیز یکصد و بیست سال عمر کرده و این سن را بعنوان یک سن کامل و مورد آرزو معرفی میکند (هرودوت- کتاب اول- بند ۱۶۳)

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۲۹

۲۵- جاسوسان پس از آنکه همه چیز را دیدند مراجعت کردند و نتیجه کار خود را عرضه داشتند. کبوجیه چنان خشمگین شد که قبل از تأمین آذوقه و بی‌توجه باینکه با این عمل سپاه خود را به سرحدات نهائی زمین میکشاند بقصد جنگ با حبشه حرکت کرد.

بمحض استماع سخنان ایختیوفاژها، مانند شخصی خشمگین که حواس خود را از دست داده باشد دست بجنگ زد و تمام پیاده نظام خود را همراه برد و فقط یونانیان سپاه خود را در محل گذارد همینکه به شهر تب «۱» رسید در حدود پنجاه هزار تن از لشکریان خود را مأمور کرد که اهالی آمون «۲» را مطیع کنند و معبدی را که هاتف زوس در آن قرار داشت بسوزانند و خود با بقیه سپاه بقصد جنگ با حبشیان بحرکت ادامه داد «۳». ولی هنوز سپاه او یک پنجم راه را نپیموده بود که ناگهان تمام موجودی آذوقه او بپایان رسید و چون شروع بخوردن حیوانات باربر کردند کمبود این حیوانات نیز محسوس شد. اگر کبوجیه با مشاهده این وضع از تصمیم خود منصرف میشد و با وجود خبط اولیه سپاه خود را مراجعت میداد شایسته آن بود که او را عاقل بنامند. اما او باین فکر نبود و همچنان براه خود ادامه داد. مادام که سربازان برای تغذیه خود چیزی در زمین یافتند با تغذیه این علف‌ها خود را برپا نگهداشتند. ولی همینکه به شنزارها رسیدند بعضی از آنها بکار شگفتی دست زدند: آنان از هر ده نفر یکی را بقرعه از بین خود انتخاب کردند و خوردند.

وقتی کبوجیه از این ماجرا باخبر شد اندیشید که مبادا آنها یکدیگر را بخورند.

پس، از ادامه لشکرکشی به حبشه منصرف شد و مراجعت کرد و پس از آنکه قسمت بزرگی از سپاه خود را از دست داد به شهر تب باز گشت. از شهر تب به ممفیس رفت و از آنجا یونانی‌ها را با کشتی به سرزمین آنها فرستاد.

____

(۱)- تب)Thebes(رجوع شود به یادداشت شماره ۴ بند ۱۰ همین کتاب.

(۲)- آمون)Ammon(رجوع شود به یادداشت شماره ۲ بند ۱۷ همین کتاب،

(۳)- این ادعای هرودوت مورد تردید است، چه قابل قبول نیست که کبوجیه پنجاه هزار تن از سپاهیان خود را برای تصرف یک واحه بی‌اهمیت با خطراتی که هرودوت خود بعدا از آن سخن میگوید مواجه کرده باشد.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۳۰

۲۶- چنین بود سرنوشت لشکرکشی به حبشه. و اما سربازانی که مأمور جنگ با اهالی آمون بودند ردپای آنها از شهر تب تا شهر اوآزی «۱» که راهنمایان آنها را بآنجا هدایت کرده بودند مشاهده میشود. اهالی این شهر ساموسی‌هائی هستند که میگویند از قبیله اخریون «۲» میباشند و بین این شهر و شهر تب شنزاری بفاصله هفت روز راه قرار دارد. بزبان یونانی این سرزمین جزیره سعادتمندان نام دارد.

بطوریکه نقل میکنند این سپاه باین محل رسید ولی از این محل ببعد باستثنای اهالی آمون و کسانیکه سرگذشت آنها را شنیده‌اند هیچکس خبری از آنها ندارد زیرا به سرزمین آمون نرسیده‌اند و مراجعت هم نکرده‌اند. و اما چنین است آنچه اهالی آمون درباره آنها نقل میکنند. پس از آنکه سربازان از شهر اوآزی بسوی سرزمین آمون حرکت کردند به منطقه شنزارها وارد شدند. وقتی تقریبا به نیمه راه اوآزی و سرزمین آمون رسیدند باد جنوب هنگام ظهر بشدت وزیدن آغاز کرد و طوفان گردبادهائی از شن تشکیل داد و آنها را با شن مدفون کرد بقسمی که اثری از آنها باقی نماند «۳». چنین

____

(۱)- اوآزی)Oasis(- آمون آبادی کوچکی بود در سرحدات مصر باستان و در صحرای برقه که در عهد قدیم معبد عظیم خداوند آمون در آن بنا شده و مرکز پرستش این خدا بود.

معلوم نیست مقصود هرودوت از واحه اوآزی که در تمام متن با حروف بزرگ نوشته شده و بنابراین باید اسم محل باشد چیست. محتمل است مقصود مؤلف واحه‌ای باشد که امروز الخارق نام دارد و ویرانه‌های معابد بزرگی از عهد باستان در آن باقی است.

(۲)-)Aeschrion(- معلوم نیست مقصود هرودوت از این نام چه قومی بوده است ولی داستان این شهر با داستان شهر پیرنه)Pyrene(در کتاب دوم شباهتی زیاد دارد و در هردو مورد بعید بنظر میرسد که مهاجرینی از جزیره ساموس باین نقاط دور افتاده آمده و متوطن شده باشند.

(۳)- یکی از دلائل عدم صحت واقعه لشکرکشی به آمون بنحوی که هرودوت نقل میکند همین اظهار مؤلف است که از قول اهالی «آمون» مدعی است که تمام سپاهیان کبوجیه که تعداد آنها به پنجاه هزار نفر میرسید در این لشکرکشی در زیر انبوه شن مدفون شدند و از بین رفتند درحالیکه بترتیبی که مؤلف نقل میکند فقط افراد یا کاروان‌های کوچک ممکن است

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۳۱

است سرگذشتی که اهالی آمون درباره این لشکرکشی نقل میکنند.

۲۷- در موقع بازگشت کبوجیه به ممفیس خداوند آپیس «۱» که یونانیان اپافوس «۲» مینامند بر مصریان ظهور کرد. همینکه ظهور آن اعلام شد مصریان لباس‌های فاخر بیر کردند و به شادی و سرور مشغول شدند

وقتی کبوجیه مصریان را سرگرم این تظاهرات و شادیها دید یقین کرد که ناکامی‌های او موجب سرور و شادی آنان شده است. پس حکام ممفیس را طلب کرد و همینکه آنها بحضور رسیدند از آنها سوال کرد که بچه جهت نخستین بار که او از ممفیس میگذشت مصریان چنین نکردند و امروز در بازگشت او که بعلت پیش‌آمد تلفات زیاد

____

مدفون گردند نه یک سپاه عظیم پنجاه هزار نفری که با همراهان خود مسافت نسبتا بزرگی را اشغال میکند. استرابون که شاید در اصل از هرودوت تقلید کرده اغراق را در این مورد بدرجه‌ای رسانده که مدعی است تمام سپاه کبوجیه در حبشه باین سرنوشت دچار شد و حتی یک نفر جان سالم بدر نبرد.

(۱)- آپیس)Apis(خدای مصریان و مظهر زنده ازیریس که هرچند زمان یکبار بصورت گاو سیاهی که لکه سه گوش سفیدی در پیشانی و لکه سفید هلالی شکلی در پهلوی راست داشت ظاهر میشد. مردم روز ظهور این حیوان را جشن میگرفتند و شادی میکردند و سپس این گاو مقدس را به ممفیس میبردند و در معبد این شهر نگهداری میکردند و چندین کاهن مقدس برای انجام خدمات او میگماشتند. بیست و پنجسال بعد گاو را در آب غرق میکردند و تشییع جنازه مفصلی از او میکردند و آنرا در محلی مقدس بخاک میسپردند و از آن پس پیوسته عزادار بودند.

اما همینکه گاوی دیگر با این مشخصات میافتند بار دیگر جشن میگرفتند و گاو را در میان شادی و شعف عمومی به ممفیس

میبردند (رجوع شود به توضیحات هردوت در بند ۲۸ و بعد همین کتاب).

(۲)- اپافوس (Epaphos) در افسانه‌های یونان باستان فرزند خداوند زوس و یو (Io) بوده است که یونانیان او را بنیان‌گذار شهر ممفیس و مظهر خداوند آپیس میدانسته‌اند.

مصریان با عقیده یونانیان موافق نبودند و عقیده داشتند که اپافوس صدها قرن بعد از آپیس بدنیا آمده و غیر از او میباشد. اما علت اینکه یونانیان غالبا خدای مصری را با اپافوس اشتباه میکردند اینست که آپیس بصورت گاو ظاهر میشده درحالیکه یو (Io) یعنی مادر اپافوس نیز شکل گاوی ماده داشته.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۳۲

تاثرآور گردیده چنین استقبال میکنند. آنها بوی توضیح دادند که خدائی بر مردم ظاهر شده که معمولا در فاصله زمانی طولانی ظاهر میشود و در اینگونه مواقع تمام مصریان غرق در شادی و سرور میشوند و جشن برپا میکنند. کبوجیه بشنیدن این پاسخ آنها را بدروغگوئی متهم کرد و فرمان داد باتهام دروغگوئی آنها را بقتل رسانند.

۲۸- پس از اینکه این صاحب منصبان کشته شدند، امر کرد روحانیون بحضور او آیند و آنها نیز بهمان ترتیب سخن گفتند. ولی کبوجیه در پاسخ گفت که اگر خدای شناخته شده‌ای به مصر آمده باشد خود او میتواند آن را بخوبی تشخیص دهد. وی دیگر چیزی نگفت و به روحانیون امر کرد آپیس را بنزد او آورند و آنها نیز بدنبال آن رفتند. این آپیس یا اپافوس باید از ماده گاوی بدنیا آید که پس از آن دیگر قادر به حمل بچه دیگری در شکم نباشد.

مصریان مدعی هستند که صاعقه‌ای از آسمان بر این ماده گاو فرود میآید و از این صاعقه آپیس در شکم او بوجود میآید. این گاو جوان را که آپیس مینامند از روی علائم زیر تشخیص میدهند: رنگ آن سیاه است ولی روی پیشانی آن لکه سفید سه گوش و بر پشت آن تصویر یک عقاب وجود دارد. پشم‌های دم آن مضاعف است و در زیر زبان آن تصویر حیوانی نقش است.

۲۹- وقتی کاهنان آپیس را بنزد کبوجیه آوردند، وی در حال خشم خنجر بیرون کشید و خواست آنرا بر شکم حیوان فرود آورد. اما خنجر به ران حیوان اصابت کرد.

پس وی شروع به خندیدن کرد و به کاهنان چنین گفت: «ای گناهکاران، آیا خدایان هم از گوشت و خون هستند که اسلحه بر آنها کاری باشد؟ چنین خدائی بی‌تردید فقط شایسته مصریان است. اما شما از اینکه مرا مسخره کرده‌اید بی‌مجازات نخواهید «۱» ماند»

---

(۱)- از گفته کبوجیه چنین استنباط میشود که ادعای مصریان را که آپیس خدای آنها میباشد دلیل بر ماجراجوئی و حیله‌ای برای تخطئه خود دانسته زیرا برای یکنفر پارسی قابل قبول نبود که خداوندی در قیافه حیوانات ظاهر شود (هردوت- کتاب اول بند ۱۳۱) و طبیعی است که وقتی مصریان چنین ادعائی میکنند کبوجیه آنرا حمل بر روح ماجراجوئی آنها میکند و بهمین جهت از اینکه او را دست انداخته‌اند بآنها وعده مجازات میدهد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۳۳

این بگفت و به مجریان احکام خود امر کرد کاهنان را آنقدر شلاق بزنند که خون از بدن آنها جاری شود و هریک از مصریان را که در حال برگزار کردن جشن مشاهده کنند بقتل رسانند. از آن پس جشن مصریان قطع شد و کاهنان بمجازات خود رسیدند. آپیس با پای مجروح خود در معبدی که در آنجا خفته بود درگذشت.

۳۰- آپیس بر اثر جراحات خود درگذشت و کاهنان بی‌خبر از کبوجیه آنرا دفن «۱» کردند.

بقسمی که مصریان نقل میکنند، چیزی نگذشت که کبوجیه به کفاره این جنایت به جنون مبتلا شد. وی در گذشته نیز عقل چندان صحیحی نداشت. اولین جنایت او این بود که برادر خود بردیا را که باهم از یک پدر و مادر بودند بقتل رسانید «۲». این برادر را از مصر به پارس فرستاده بود و علت آن حسادتی بود که باو میورزید زیرا از بین تمام پارس‌ها او تنها کسی بود که توانسته بود کمانی را که پادشاه حبشه به ایختیوفاژها داده بود تا دو انگشت بآخر مانده بکشد. هیچیک از دیگر پارس‌ها نتوانسته بودند این عمل را انجام دهند. وقتی بردیا به پارس مراجعت میکرد کبوجیه در خواب دید که چاپاری از راه رسید و خبر داد که بردیا بر تخت سلطنت جلوس کرده و سر او بآسمان رسیده، وی بر خود بیمناک شد و ترسید که مبادا برادرش او را بکشد و سلطنت را بچنگ آورد. پس پرگزاسپ «۳» را که مورد اعتماد و بیش از تمام پارس‌ها بوی وفادار بود به پارس فرستاد تا

---

(۱)- گفته میشود که از آپیس سنگ قبری باقی است که در کمال شتاب و بطور ناقص حجاری شده و پاره‌ای از مورخان علت نقص این سنگ قبر را آن میدانند که پنهان از پارس‌ها و با شتاب تهیه شده است.

(۲)- درباره تاریخ قتل بردیا رجوع شود به توضیح خارج از متن.

(۳)- پرگزاسپ (Prexaspe) یا پرگزاسپس (Prexaspes) از نجیب‌زادگان پارسی که بامر کبوجیه مخفیانه بردیا را کشت. چندی پس از این واقعه کبوجیه که متهم به میگساری شده بود برای اینکه حواس جمع خود را به اتهام‌زنندگان ثابت کند قلب فرزند پرگزاسپ را نشانه رفت و او را بکشت. همینکه کبوجیه درگذشت پرگزاسپ قتل بردیا را بر مردم فاش کرد و خود را از فراز برجی رفیع بپائین افکند. افشای این راز موجب شد که پارس‌ها هویت واقعی بردیای دروغی را تشخیص دادند و دانستند که بردیای واقعی مدتها قبل بامر برادر بقتل رسیده است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۳۴

او را هلاک کند. پرگزاسپ به شوش رفت و بردیا را بکشت. بعضی میگویند او را به بهانه شکار با خود برد و بعضی دیگر میگویند که وی را بدریای اریتره برد و در امواج آب افکند.

۳۱- بقسمی که نقل میکنند این نخستین جنایت کبوجیه بود. پس از آن خواهر خود را که در مصر با او همسفر بود بقتل رسانید. او با خواهر خود همخوابگی داشت، درحالیکه خواهر او بود و با او از یک پدر و مادر هم بود. و اما چنین است چگونگی ازدواج او با خواهر خود (زیرا تا این زمان هرگز این رسم بین پارس‌ها وجود نداشت که خواهر خود را بزنی بگیرند «۱»). کبوجیه عاشق یکی دیگر از خواهران خود شده بود و میل داشت با وی نزدیک شود. ولی چون نقشه او برخلاف عادات و رسوم وقت بود قضات شاهی را بحضور طلبید و از آنها سؤال کرد که آیا قانونی وجود دارد که ازدواج خواهر و برادر را برضایت شخصی اجازه دهد. قضات شاهی از برگزیدگان پارس‌ها هستند. اینان مقام خود را تا زمان مرگ حفظ میکنند مگر در موردی که مرتکب قضاوت نادرست گردند «۲». اینان دعاوی را رسیدگی و قوانین ملی را تفسیر میکنند و همه امور از زیر دست آنها میگذرد. آنان به سؤال کبوجیه جوابی دادند که نه برخلاف حقیقت بود و نه برای آنها خطری ایجاد میکرد. آنها پاسخ دادند که هیچ قانونی سراغ ندارند که ازدواج خواهر و برادر را اجازه دهد ولی اضافه کردند که قانون دیگری وجود دارد که بموجب آن پادشاه پارس میتواند بهر عملی که مایل است دست زند. بدین ترتیب بی‌آنکه از ترس کبوجیه قانونی را ملغی کنند رعایت کامل آنرا برای حفظ جان خود لازم ندانستند و توانستند قانون دیگری بیابند که به حال پادشاه که مایل بازدواج با خواهران خود

---

(۱)- در این‌باره رجوع شود به توضیح خارج از متن.

(۲)- در این قبیل موارد قضات شاهی نه‌تنها از مقام خود منفصل میشدند بلکه مجازات‌های بسیار شدیدی در انتظار آنها بود (هردوت- کتاب پنجم- بند ۲۵- کتاب هفتم بند ۱۹۴). با اینکه این منصب از راه وراثت منتقل نمیشد معذالک در یک مورد ظاهرا پسری جانشین پدر شده است (هردوت- کتاب پنجم- بند ۲۵).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۳۵

بود مساعد باشد. پس کبوجیه با خواهری که مایل بود ازدواج کرد «۱» ولی کمی بعد یکی دیگر از خواهران خود را نیز بعقد خود درآورد. این خواهر دوم بود که در مصر با او همسفر بود و پادشاه او را بقتل رسانید «۲».

۳۲- درباره مرگ او نیز مانند مرگ بردیا دو روایت وجود دارد. بطوریکه یونانیها نقل میکنند کبوجیه بچه شیری را با بچه سگی بجنگ انداخته بود و با این زن بتماشای این منظره مشغول بود. سگ در حال شکست خوردن بود که ناگهان سگ کوچک دیگری که با سگ اول از یک پدر و مادر بود ریسمان خود را درید و بکمک او شتافت و هردو باهم کمک کردند و بچه شیر را از میدان بدر بردند. کبوجیه از مشاهده این منظره لذت میبرد ولی زن او که در کنار او قرار داشت میگریست. کبوجیه متوجه او شد و علت گریه او را پرسید. زن پاسخ داد که وقتی مشاهده کرد آن سگ بانتقام برادر خود شتافت اشک از چشمان او جاری شد زیرا بیاد بردیا افتاد و بخاطر آورد که کسی نبود که انتقام او را بگیرد.

بعقیده یونانیان همین سخن موجب شد که کبوجیه امر بقتل او داد. اما مصریان نقل میکنند که آندو بر سر خوردن طعام بودند. زن کاهوئی بدست گرفت و برگ‌های آنرا کند و از شوهر خود پرسید که آیا آن کاهو وقتی پرپر شده زیباتر است یا وقتی که چاق و انبوه بود. کبوجیه پاسخ داد: «وقتی چاق و انبوه بود». پس زن باو گفت: «با این حال، تو خاندان کوروش را به سرنوشت این کاهو دچار کرده‌ای و شاخه‌های آنرا از هم جدا ساختی.» کبوجیه سخت خشمگین شد و با لگد باو حمله کرد. زن حامله بود، جنین او سقط شد و خود درگذشت.

۳۳- چنین بود خشم و غضب کبوجیه نسبت به خویشان خود که ممکن است نتیجه انتقام

---

(۱)- مقصود آتوسا دختر کوروش کبیر و خواهر پادشاه بود که پس از مرگ کبوجیه بعقد ازدواج بردیای مغ و داریوش کبیر درآمد.

(۲)- هردوت از خواهر دوم نیز نامی نبرده ولی سترابون او را مروئه (Meroe) دانسته و مدعی است که شهر مروئه در مصر بآنجهت بنام وی خوانده شده که کبوجیه او را در همین محل بقتل رسانید است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۳۶

آپیس باشد و یا نتیجه مرضی باشد که نظیر امراض زیادی که عادهٔ دامنگیر مردم میشود از جائی دیگر آمده باشد. معروف است که کبوجیه از زمان تولد ناراحتی شدیدی داشت که برخی آنرا صرع و بیماری روحی مینامند. جای تعجب نیست که این نقص ناگوار جسمی مانع سلامت فکر و روح او بوده باشد.

۳۴- اکنون تعدی‌های کبوجیه را نسبت بدیگر پارس‌ها شرح میدهم. پرگزاسپ «۱» طرف اعتماد او و مامور انتقال تقاضاهای مردم به پادشاه بود «۲». فرزندش آبدار کبوجیه بود و مقام او نیز مانند مقام پدر عالی بود. روزی هنگام صحبت با او چنین گفت: «پراگزاسپ، پارسها درباره من چگونه قضاوت میکنند و چه میگویند؟» وی پاسخ داد: «سرور من، ترا فراوان ستایش میکنند اما فقط از حیث شراب‌خواری معتقدند که تو زیاد افراط میکنی «۳».» وی احساسات پارس‌ها را چنین تعبیر کرد و کبوجیه که خشمگین شده بود پاسخ داد:

«از اینقرار، اکنون پارس‌ها مدعی هستند که من شراب زیاد دوست میدارم و شراب عقلم را زایل و خونم را تند کرده! ولی در اینصورت آنها نیز در گذشته سخن بحقیقت نمی‌گفته‌اند!» زیرا روزی در محفلی که کرزوس با پارس‌ها حضور داشت کبوجیه عقیده آنها را درباره خود با مقایسه با کوروش سوال کرده بود و پارس‌ها بوی پاسخ داده بودند که وی از پدر خود برجسته‌تر است زیرا علاوه بر متصرفات او که برجای خود باقی

---

(۱)- (Prexaspe) رجوع شود به یادداشت صفحات قبل- بند ۳۰ ببعد.

(۲)- در زمان دیااوکو پادشاه ماد مرسوم شده بود که مردم تقاضاهای خود را مع الواسطه بعرض پادشاه برسانند (کتاب اول هردوت- بند ۹۹) و ناگزیر بودند آنرا بصورت نامه و مکتوب به حضور پادشاه بفرستند. بعدها این رسم در دربار هخامنشیان حفظ شد. اهمیت آن از آنجا معلوم میشود که وقتی کوروش هنوز طفلی بیش نبود و با اطفال هم سن خود تقلید پادشاهان را میکرد حتی برای این منصب نیز یکی از هم‌سالان خود را تعیین کرده بود (هردوت- کتاب اول- بند ۱۱۵).

(۳)- اگر بگفته هردوت پارس‌ها عموما در نوشیدن شراب افراط میکرده‌اند (هردوت کتاب اول- بند ۱۳۳) نباید این عمل در نظر آنها بدرجه‌ای زشت باشد که پادشاه خود را بآن جهت سرزنش کنند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۳۷

است بر مصر و دریاها نیز دست «۱» یافته. پارس‌ها چنین گفتند، ولی کرزوس که در آنجا حاضر بود و این قضاوت چندان او را خوش‌آیند نبود به کبوجیه گفته بود: «فرزند کوروش، بعقیده من تو با پدر برابر نتوانی بود، زیرا تو هنوز فرزندی مانند خودت که از پدرت باقیست نداری «۲»» کبوجیه را این سخن خوش آمده بود و کرزوس را ستایش فراوان کرده بود.

۳۵- کبوجیه که این سخنان را بخاطر آورده بود خشمگین شد و به پرگزاسپ گفت: «هم اکنون تشخیص ده که آیا پارس‌ها راست میگویند و یا خود آنها هستند که با این سخنان دیوانگی خود را نشان میدهند. فرزند خود را که آنجا در اطاق مجاور ایستاده بنگر؛ اگر تیر من بقلب او اصابت کرد معلوم خواهد شد که پارس‌ها اشتباه میکنند.

اما اگر تیر من بهدف نرسد تو میتوانی مدعی شوی که پارس‌ها حق دارند و عقل من زایل شده. این سخن بگفت و کمان خود را کشید و طفل را نشانه گرفت. طفل بر زمین غلطید؛ کبوجیه امر کرد جسد او را بشکافند و محل اصابت تیر را جستجو کنند. چون دیده شد که تیر بمیان قلب او اصابت کرده کبوجیه که تبسم بر لبانش نقش بسته و چهره‌اش شکفته شده بود خطاب به پدر طفل چنین گفت: «پرگزاسپ، پس من دیوانه نیستم و پارسها دروغ میگویند. تو دلیل آنرا بچشم خود دیدی. ولی اکنون بمن پاسخ ده که آیا تاکنون کسی را دیده‌ای که بتواند تا این حد تیر خود را دقیق بهدف بنشاند؟» پراگزاسپ که خود را با دیوانه‌ای روبرو میدید و بر جان خود بیم داشت پاسخ داد: «سرور من، تصور نمیکنم که حتی خداوند بتواند چنین خوب نشانه رود.» چنین بود شجاعتی که کبوجیه در این مورد از خود نشان داد. یکبار دیگر نیز بی‌دلیل معقول دوازده تن از بزرگترین پارسها را زنده بگور کرد.

---

(۱)- مقصود هردوت از «دریاها» ئی که کبوجیه بر آنها دست یافته اتحاد او با قبرس و فینیقیه (هردوت کتاب سوم- بند ۱۹) و پولیکرات ساموسی است (همان کتاب- بند ۴۴)، درحالیکه استرابون برخلاف هردوت مدعی است که فینیقی‌ها و قبرسی‌ها از زمان کوروش با پارس‌ها متحد شده بودند (استرابون- سیروپدی کتاب اول- بند ۱۴-).

(۲)- کبوجیه در موقع مرگ فرزندی نداشت (هردوت- کتاب سوم- بند ۶۶).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۳۸

۳۶- چون او چنین میکرد کرزوس از اهل لیدی شرط انصاف آن دانست که ویرا با این سخنان بیدار کند: «ای پادشاه، از جوانی و طبع سرکش خود پیروی مکن.

خویشتن‌دار باش و برخود چیره شو. دوراندیش بودن شایسته مردان بزرگ است و احتیاط شرط عقل. تو هموطنان خود را بی‌دلیل معقول بقتل میرسانی و اطفال را میکشی.

برحذر باش که اگر در این کار افراط کنی پارس‌ها ترا ترک میگویند و بر تو خواهند شورید من مجبورم بتو نصیحت کنم زیرا پدرت کوروش از من خواسته است که ترا نصیحت کنم و افکار درستی را که بمخیله‌ام خطور میکند بتو عرضه دارم «۱».» کرزوس با این اندرزها حسن نیت خود را نشان میداد، اما کبوجیه بوی چنین پاسخ داد: «تو نیز جرات آنرا داری که بمن اندرز دهی، تو که آنقدر کشورت را خوب اداره کردی و آنقدر پدرم را خوب نصیحت کردی و او را بعبور از آمور دریا «۲» برای جنگ با ماساگت‌ها تشویق کردی درحالیکه آنان میخواستند خود به کشور ما «۳» بیایند. تو کشور خود را اداره کردی و خود را تباه کردی و کوروش را که بتو اعتماد کرده بود بکشتن دادی! اما تو نباید از این کارها بی مجازات بگریزی. مدتها بوده که در پی بهانه‌ای بودم تا ترا مجازات کنم.» این بگفت و کمان خود را برگرفت تا او را با تیری از پا درآورد. اما کرزوس از جای خود جستن کرد و از تالار بیرون گریخت. وقتی کبوجیه نتوانست او را با تیر بزند به نگهبانان خود امر کرد او را بگیرند و هلاک کنند. نگهبانان که با خوی او آشنائی داشتند کرزوس را پنهان کردند تا اگر کبوجیه نادم شود و او را طلب کند وی را برای او حاضر سازند (زیرا در

---

(۱)- این ادعای کرزوس برای خوانندگان تاریخ هردوت بی‌تردید تازگی دارد، زیرا قبل از این هیچ‌جا مؤلف باین مطلب مهم اشاره نکرده بود.

(۲)- درباره این رود رجوع شود به یادداشت شماره ۴ بند ۲۰۲ از کتاب اول هردوت.

هرگاه آنطور که مورخان عرب در قرن دهم مدعی هستند تا آن زمان دریاچه آرال با دریای خزر مربوط بوده باید این رود را بنحوی که هردوت در بند ۲۰۱ و ۲۰۲ از کتاب اول تشریح میکند همان رود آمور دریای امروز دانست که بدریای آرال میریزد.

(۳)- رجوع شود به کتاب اول هردوت- بند ۲۰۷.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۳۹

اینصورت آنها بعلت نجات او پاداش میگرفتند)؛ و اگرنه پشیمان شود و نه افسوس خورد هر موقع بخواهند کار او را تمام کنند. اتفاقا طولی نکشید که کبوجیه بر کرزوس افسوس خورد و نگهبانان او که متوجه تأسف او شدند باو اطلاع دادند که کرزوس هنوز زنده است. کبوجیه بآنها پاسخ داد که او نیز از اینکه کرزوس زنده است مسرور است اما آنها نجات او را از مرگ باین ارزانی برگزار نخواهند کرد و کشته خواهند شد. و این کار را کرد و آنها را کشت.

۳۷- در موقع اقامت خود در ممفیس نسبت به پارس و ملل متحد از این قبیل کارهای دیوانه صفت بسیار کرد. قبور کهن را گشود و مردگان را نظاره کرد. هنگام ورود به معبد هفستوس «۱» مجسمه این خدا را بسیار تمسخر کرد. مجسمه هفستوس به تصاویر فینیقی که پاتائیک «۲» نام دارد و فینیقی‌ها در جلوی کشتی‌های خود گرد جهان گردش میدهند بسیار شباهت دارد. برای اطلاع کسانی که این کشتی‌ها را ندیده‌اند اضافه میکنم که این تصاویر بشکل یک انسان کوتاه قد «۳» میباشند. وی همچنین به معبد کابیرها «۴» که بموجب دستورات

---

(۱)- هفستوس (Hephaistos) یا وولکن (Vulcain) خداوند آتش و آتش‌فشان در یونان باستان. افسانه‌های کهن حاکی است که وی از زوس (ژوپیتر) خدای خدایان و ژونون (Junon) بدنیا آمد و صورتی زشت و کریه داشت. بروایتی پدرش و بروایت دیگر مادرش او را از آسمان بر زمین افکند و در اقیانوس یا در جزیره لمنوس (Lemnos) سقوط کرد و پایش شکست و تمام عمر لنگ بماند. باز افسانه حاکی است که وی در اعماق زمین کوره‌های عظیم ترتیب داد تا آتش صاعقه و آتش‌فشانها را مهیا کند. در سیسیل و آتن و مصر مورد پرستش بود. اما مرکز پرستش او شهر ممفیس بود که معبد بزرگی بنام او در آن برپا شده بود.

(۲)- پاتائیک (Pataiques) - هردوت نوعی از تصاویر فینیقی را از زبان این قوم پاتائیک نامیده ولی روشن نکرده که مقصود از این اصطلاح چیست حتی توضیحی که در عبارت بعد داده و این تصاویر را با مردمان کوتاه قد مصر باستان (Pygmee) مقایسه کرده کافی برای روشن شدن مقصود نیست. وی تنها مؤلفی است که این اصطلاح را بکار برده و بهمین جهت است که در هیچیک از منابع تاریخی نمیتوان تحقیق قابل ملاحظه‌ای در این‌باره بدست آورد.

(۳)- اشاره هردوت به قوم کوتاه‌قد افسانه‌ایست که در مصر باستان میزیست و با وجود کوتاهی قد در جنگ با ضرافه‌ها مهارتی خاص داشتند. هردوت و دیگر مورخان باستان این قوم را پیگمه (Pygmee) نامیده‌اند. شاید این اصطلاح که از کلمه پیگم (Pygme) آمده است که واحد مقیاس طول در یونان باستان و برابر یک متر و ۳۴۷ میلیمتر بوده است. افسانه حاکی است که وقتی هرکول پهلوان افسانه‌های یونان در خواب بود پیگمه‌ها بر سر او ریختند ولی پهلوان بر آنها چیره شد و تعدادی از آنها را در زیر پوست شیری که بر تن داشت برد.

(۴)- کابیر (Cabires) نام خدایان افسانه‌ایست که در بسیاری از نقاط یونان باستان و بخصوص در ساموتراس (Samuthrace) و تب (The ?bes) مورد پرستش بودند.

فینیقی‌ها این خدایان را کابیریم (Cabirim) (خدایان توانا) و یا کابریم (Chaberim) (خدایان مشترک) مینامیدند. تعداد ان خدایان و منشاء افسانه‌ای آنها مجهول است. حدس زده میشود که منشاء آن از فینیقیه باشد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۴۰

مذهبی فقط کاهنان میتوانند در آن راه یابند وارد شد و کار را بجائی رسانید که مجسمه‌های این معبد را پس از اهانت و تحقیر بآتش سوزاند. این مجسمه‌ها، مجسمه‌های هفستوس را بخاطر میآورد و کابیرها مدعی هستند که این خدایان فرزندان او هستند.

۳۸- کبوجیه بلحاظ عملیاتی که کرد بنظر من یک دیوانه واقعی بوده و اگر چنین نبود امور روحانی و سنن ملی را تخطئه نمیکرد.

اگر تمام مردم را آزاد گذارند و از آنها بخواهند که پس از دقت بهترین قوانین را انتخاب کنند هرکس قوانین قوم خود را انتخاب میکند؛ تا این اندازه هرکس اطمینان دارد که قوانین کشور او بهترین قوانین است. بنابراین، اینکه شخصی اموری را که باین درجه محترم است تخطئه میکند امری طبیعی نیست مگر اینکه او دیوانه باشد. برای تشخیص اینکه اینگونه احساسات نسبت به عادات و رسوم شخصی تا چه اندازه در وجود مردمان ریشه‌دار است موارد زیادی را میتوان شمرد. یکی از این موارد کثیر چنین است: داریوش در زمان سلطنت خود روزی اطرافیان یونانی خود را بحضور طلبید و از آنها پرسید که بچه قیمتی حاضرند پدر خود را پس از مرگ تناول کنند. آنها باعتراض پاسخ دادند که بهیچ قیمتی حاضر بانجام این عمل نیستند. پس داریوش هندوهائی را که کالاتی «۱» نام دارند و رسم آنها چنین است که

---

(۱)- Calaties یا Kallaties- در هیچیک از منابع تاریخی اطلاعی از این قوم

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۴۱

پدر و مادر خود را میخورند بحضور طلبید و از آنها پرسید که بچه قیمتی حاضرند جسد پدر خود را در آتش افکنند. هندیان از تعجب فریادی از حلقوم خود خارج کردند و مصرا از او خواستند که سخن بکفر نگوید. تا این درجه این رسوم پابرجا میباشند و تا این حد اشعار پند «۱» ار تحت عنوان «رسم و سنت، فرمانروای جهان «۲» است، صحیح است.

بقیه پاورقی از صفحه قبل هندی که هردوت کالاتی نامیده بدست نیامد. شاید گروهی از هندیانی بوده‌اند که پوست آنها سیاه بوده و در بند ۱۰۱ این کتاب از آنها سخن در میان میباشد.

(۱)- پندار (Pindare) بزرگترین شاعر غزلسرای یونان باستان که در حدود سال ۵۲۰ قبل از میلاد در شهر تب بدنیا آمد و در حدود سال ۴۴۰ قبل از میلاد در سیراکوز درگذشت. از اشعار او قسمت‌هائی که جنبه حماسی دارد تحت عنوان المپیک (Olympiques) و فتیک (Phthiques) باقیست.

(۲)- اشاره هردوت به یکی از اشعار پندار است که افلاطون قسمتی از آنرا در کتاب گورگیاس چنین نقل کرده: «عادت، فرمانروای موجودات فانی و جاودانی با قدرت بر آنها حکومت میکند ...» (افلاطون- گورگیاس- ب ۴۸۴).

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۴۲

پولیکرات «۱» فرمانروای ساموس «۲»

۳۹- در همان موقع که کبوجیه سرگرم لشکرکشی به مصر بود اهالی لاکدمون «۳» نیز بجنگ با ساموس و پولیکرات مشغول بودند. پولیکرات فرزند اآکس «۴» بود که با قیام مسلح بر

---

(۱)- پولیکرات (Polycrate) فرمانروای جزیره ساموس، در سال ۵۳۲ قبل از میلاد بکمک برادران خود بحکومت رسید و پس از آنکه بنیان حکومتش مستحکم شد یکی از برادران خود را کشت و دیگری را بزندان افکند. در مدتی کوتاه بر شهرت و قدرت خود افزود و تدریجا جزایر مجاور ساموس را تسخیر کرد و با آمازیس پادشاه مصر متحد شد.

طولی نکشید که از اتحاد با او دست کشید و با کبوجیه پادشاه پارس متحد شد و در لشکرکشی به مصر چهل کشتی در اختیار او گذارد. این فرمانروای خوشبخت که مدتی بی‌همتا بر جزایر یونان باستان حکومت کرد سرانجامی شوم و رقت‌بار داشت. در جستجوی مال و ثروت فریب اورئیت (Oroites) حاکم پارسی‌سار. را خورد و برای ملاقات او بی‌سلاح از جزیره خارج شد. ولی اوروئیت او را اسیر کرد و بطرز فجیعی کشت. قتل او مصادف بود با شروع سلطنت داریوش در پارس (۵۲۱ قبل از میلاد). پولیکرات با وجود استبداد رای از مشوقین علم و ادب بود و مدتها آناکرئون (Anacreon) شاعر سرگردان یونان را در دربار خود جای داد. وی یکی از شخصیت‌های معروف تاریخ یونان باستان است و مدتها نام او بر سر زبانها بود. هردوت شرح مبسوطی درباره او دارد (بند ۳۹ و بعد بند ۶۰ این کتاب).

(۲)- ساموس (Samos) از جزایر دریای اژه در ساحل آسیای صغیر در نزدیکی برجستگی معروف میکال (Mycale) که امروز سامو (Samo) نام دارد. این جزیز کوهستانی و سواحل آن مضرس است و در جهت شرق و غرب قرار دارد. طول آن ۴۶ و عرض آن ۲۰ کیلومتر است. ساموس در تاریخ باستان معروفیتی خاص دارد و شهرت آن بخصوص مدیون پولیکرات حاکم مستبد آنست که بحکومت جمهوری آن خاتمه داد و این جزیره را بصورت یکی از دول مقتدر یونان باستان درآورد. پس از مرگ پولیکرات ساموس مدتها تحت الحمایه پارس‌ها بود و در سال ۴۴۹ قبل از میلاد یونان از تمام حقوق خود بر آن چشم پوشید و رسما ضمیمه امپراتوری پارس شد. حکیم معروف فیثاغورث از این جزیره برخاسته.

(۳)- لاکدمون (Lacedemon) یا لاکدمونی (Lacedemonie) نام دیگر سپارت است که مردمان آن در دنیای باستان در جنگ و ستیز استعدادی خاص داشتند.

(۴)- Aiakes

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۴۳

ساموس دست یافت «۱» و در آغاز کار این جمهوری را به سه قسمت کرد و برادران خود پانتاگنوت «۲» و سیلوسون «۳» را حکومت داد و سپس اولی را کشت و سیلوسون را که جوانتر بود تبعید کرد و سلطه خود را بر سراسر جزیره گسترد. و پس از استقرار قدرت خود با آمازیس پادشاه مصر قرار داد دوستی منعقد کرد و متقابلا برای هم هدایائی فرستادند «۴». در مدتی کوتاه قدرت پولیکرات افزایش یافت و در سراسر یونی «۵» و دیگر نقاط یونان معروف شد. هرجا که سپاه او قدم میگذارد همه چیز در برابر توفیق او تسلیم میشد. وی صد کشتی جنگی پنجاه‌پاروئی و هزار تیرانداز داشت و ویرانی و جنگ را بهمه جا سرایت داد و رعایت هیچکس را نکرد، زیرا مدعی بود که حتی نسبت بدوست با پیروزی و موفقیت بهتر میتواند خیر خود را برساند.

تعدادی از جزایر و بسیاری از شهرهای قاره بدست او افتاد. بخصوص سربازان لبوس «۶» را که دسته‌جمعی برای کمک به اهالی ملط «۷» شتافته بودند اسیر کرد و همین اسیران درحالیکه

---

(۱)- در یکی از جشن‌های ملی که بافتخار یکی از خدایان در ساموس برپا شده بود و مردم شهر سلاح بدست بسوی معبد میرفتند پولیکرات مقدار زیادی اسلحه بین پیروان خود تقسیم کرد و فرماندهی آنها را به برادران خود سپرد. همینکه حرکت دسته‌جمعی مردم بپایان رسید اهالی ساموس در برابر معبد اسلحه‌های خود را بر زمین گذاردند تا باحترام خدا دست بر سینه گذارند. طرفداران پولیکرات از این لحظه استفاده کردند و بسوی اسلحه‌ها هجوم بردند و مخالفین خود را کشتند و حکومت جزیره را قبضه کردند.

(۲)- Pantagnote

(۳)- Syloson- درباره سرنوشت این برادر رجوع شود به قسمت‌های بعد این کتاب

(۴)- رجوع شود به تاریخ هردوت- کتاب دوم بند ۱۸۲- اهالی ساموس معبدی در شهر نوکراتیس داشتند (کتاب دوم بند ۱۷۸).

(۵)- (Ionie) در این‌باره رجوع شود به یادداشت دو بند ۱۱ همین کتاب.

(۶)- لبوس (Lesbos) از جزایر بزرگ یونان باستان در بیست کیلومتری ساحل آسیای صغیر که امروز میتی‌لینی (Mitilini) نامیده میشود. طول آن ۶۰ و عرض آن نیز ۶۰ کیلومتر است. شهرهای معروف آن در عهد عتیق میتی‌لن (Mytilene) و پیرا (Pyrrha) بوده است. این جزیره مدتها مسکن مهاجرین یونانی بود، در زمان کوروش بتصرف پارسها درآمد و در زمان داریوش بر ضد پارسها شورید ولی طولی نکشید که شورش سرکوب شد.

(۷)- ملط یا میلت (Milet) از شهرهای معروف یونی باستان در ساحل غربی آسیای صغیر در پانزده کیلومتری مصب رود مآندر. شهرت این شهر از زمانی شروع شد که عناصر یونی در آن اقامت گزیدند. در زمان کوروش بتصرف پارسها درآمد و مدتی بعد اهالی آن شورش کردند ولی مجددا مطیع پارسها شدند. طالس ریاضی‌دان معروف باستان از این شهر است.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۴۴

بزنجیر کشیده شده بودند تمام خندقی را که گرد حصارهای ساموس وجود دارد حفر کردند.

۴۰- موفقیت‌های حیرت‌آور پولیکرات بر آمازیس پوشیده نبود و این امر موجب ناراحتی خاطر او شد. چون موفقیت‌های پولیکرات همچنان رو بافزایش بود آمازیس نامه‌ای برای او به ساموس فرستاد و بوی چنین اندرز داد: «چنین است آنچه آمازیس به پولیکرات میگوید: شنیدن خبر موفقیت‌های متحد و دوست برای من خوش‌آیند است. با این حال، کامیابی فراوان تو بر من گوارا نیست زیرا من خدایان را حسود میدانم و برای خود و کسانی که بر من گرامی هستند بجای سعادت مستمر مخلوطی از موفقیت و ناکامی طلب میکنم و آرزو میکنم که زندگی این‌چنین با کامیابی‌های پراکنده بپایان رسد. زیرا من هرگز نشنیده‌ام که مردی در مدتی طویل از سعادت برخوردار باشد و در همان حال که همه چیز پیوسته بحال او مساعد بوده است عاقبت ناگواری در انتظار نبوده باشد. تو اگر در این‌باره بمن اعتماد داری در برابر موفقیت‌های خود چنین کن که میگویم: فکر کن که چه چیز در نظر تو باارزش‌ترین چیزها است بطوریکه از دست دادن آن میتواند ترا دچار اندوهی عمیق کند. این چیز را از خود دور کن بقسمی که هرگز بر مردمان آشکار نشود. و اگر پس از آن نیز باز همای سعادت ترا با عطایای خود ناراحت کرد و این عطایا را با ناکامی‌ها نیامیخت مراقب باش که آنرا بترتیبی که بتو یادآوری کردم چاره کنی.»

۴۱- وقتی پولیکرات این جملات را قرائت کرد دانست که اندرز آمازیس عاقلانه است و کوشید چیزی را که اگر از خزائنش ربوده شود موجب عمیق‌ترین حسرت‌ها برای او خواهد شد بیابد. پس از اندیشه و تفکر مهری را که بصورت حلقه انگشتری با نگینی از زمرد بانگشت داشت و کار تئودور «۱» از اهل ساموس فرزند تلکلس «۲» بود انتخاب کرد.

پس از آنکه مصمم شد آنرا فدا کند برای اجرای مقصود امر کرد یکی از کشتی‌های پنجاه پاروئی را مجهز کردند و خود در آن قرار گرفت و سپس امر کرد بداخل دریا برانند و همینکه بفاصله‌ای از جزیره رسید انگشتر را از دست بیرون آورد و در مقابل

---

(۱)- تئودور (Theodore) از اهل ساموس از هنرمندان معروف دنیای باستان است که اختراع گونیا و قفل و کلید را باو نسبت میدهند.

(۲)- Telecles

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۴۵

چشمان کسانی که در کشتی حاضر بودند بدریا افکند. سپس از آن محل دور شد و وقتی به خانه بازگشت از اندوه خود لذت برد.

۴۲- اتفاقا چهار یا پنج هفته پس از این واقعه ماهیگیری که ماهی زیبا و بزرگی شکار کرده بود بفکر افتاد که آنرا به پولیکرات هدیه کند. پس آن ماهی را به قصر آورد و اظهار کرد که میخواهد بحضور پولیکرات رود. وقتی بحضور پولیکرات رسید ماهی را باو تقدیم کرد و چنین گفت: ای پادشاه، این صید از آن منست. با اینکه از حاصل کار خود زندگی میکنم این ماهی را زیباتر از آن یافتم که در بازار بفروش رسانم؛ تصور میکنم این طعام فقط در خور پادشاهی مقتدر مانند تو باشد و باینجهت آنرا بنزد تو آوردم و بتو تقدیم میکنم. پولیکرات که این سخنان او را خوش آمده بود پاسخ داد از تو بسیار سپاسگزارم و هدیه تو را می‌پسندم؛ طرز تقدیم آن ارزش آنرا دو چندان کرده است. اکنون من ترا بخوان خود دعوت میکنم «۱». ماهیگیر شاد و مفتخر به خانه بازگشت. خدمتگزاران به پاره کردن ماهی مشغول شدند و اتفاقا انگشتر پولیکرات را در شکم آن یافتند. همینکه آنرا دیدند برگرفتند و شادی‌کنان بحضور ارباب خود شتافتند و انگشتر را باو تقدیم کردند و چگونگی یافتن آنرا شرح دادند. پولیکرات دست خدایان را در این واقعه دخیل دانست.

پس بیدرنگ کاری را که خود کرده بود و نتیجه‌ای را که از آن حاصل شده بود بر روی طوماری از کاغذ پوست نگاشت و رسولی را مأمور کرد که این نامه را به مصر رساند.

۴۳- وقتی آمازیس پیام پولیکرات را خواند دانست که از قدرت یک انسان خارج است که انسانی دیگر را از سرنوشت و تقدیری که برایش تعیین شده نجات دهد.

---

(۱) شرکت در ضیافت حکام مستبد قرن شش قبل از میلاد شهرها و جزایر یونان باستان بآسانی میسر نبوده و این طرز بیان موضوع بی‌تردید حکایت از افسانه‌پردازی هردوت دارد.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۴۶

و دانست که پولیکرات عاقبت خوبی در پیش ندارد زیرا بدرجه‌ای خوشبخت است که حتی چیزی را که میخواهد از دست بدهد باز میابد. پس فرستاده‌ای به ساموس گسیل داشت تا قرارداد دوستی دوجانبه را لغو کند. وی چنین کرد تا اگر مصیبت بزرگ و وخیمی بر پولیکرات وارد شود، آنچنان‌که درباره یک دوست پیش میآید متأثر نشود.

۴۴- برضد همین پولیکرات خوشبخت بود که اهالی لاکدمون دست بجنگ زده بودند. اهالی لاکدمون برای کمک بدسته‌ای از اهالی ساموس که بعدها شهر سیدونی «۱» را در جزیره کرت تأسیس کردند آمده بودند؛ در موقعی که کبوجیه مشغول تجهیز سپاه برای حمله به مصر بود پولیکرات پنهان از اهالی ساموس رسولی بنزد او فرستاد و از او خواست سفیری به ساموس بفرستد و تعدادی از سپاهیان ساموس را بکمک طلبد. کبوجیه از وصول این پیام خوشحال شد و کس بنزد پولیکرات فرستاد و تقاضا کرد بحریه او در لشکرکشی به مصر مشارکت کند. پولیکرات این فرصت را غنیمت شمرد و تعدادی از اهالی شهر را که حدس میزد نسبت باو احساسات خصمانه دارند برگزید و با چهل کشتی جنگی «۲» روانه کرد و به کبوجیه سفارش کرد که هرگز آنها را مرخص نکند.

۴۵- برخی عقیده دارند که این دسته از اهالی ساموس که پولیکرات به مصر فرستاده بود بساحل مصر نرسیدند و همینکه به کارپاتوس «۳» رسیدند متوجه وضع خود شدند

---

(۱)- سیدونی (Sydonie) از شهرهای جزیره کرت در عهد عتیق که امروز کانسه (Cance) نام دارد.

(۲)- مقصود کشتی‌های جنگی مخصوص دنیای باستان است که به کشتی‌های سه ردیف پارودار (trireme) معروف‌اند. وجه تسمیه این نام آنست که در این کشتی‌ها سه ردیف پاروکش قرار داشتند و بهمین جهت سرعت آنها از کشتی‌های دیگر بیشتر و کار آنها تعقیب و بجنگ آوردن کشتی‌های دیگری بود که معمولا دو ردیف پاروکش داشتند و طبعا سرعت آنها کمتر بود.

(۳)- کارپاتوس (Carpathos Karpathos) از جزایر یونان باستان در جنوب غربی رودس (Rhodes)

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۴۷

و تصمیم گرفتند از ادامه بحرپیمائی خودداری کنند بعقیده بعضی دیگر آنها به مصر رسیدند و کسانی به مراقبت آنها مأمور شدند. ولی آنها از مصر گریختند و در موقعی که به ساموس مراجعت می‌کردند پولیکرات با نیروی دریائی خود به مقابله آنها رفت و با آنها جنگید. تبعیدشدگان تفوق یافتند و در جزیره خود پیاده شدند ولی همینکه به خشکی قدم گذاردند در جنگی دیگر شکست خوردند و بسوی لاکدمون «۱» بادبان کشیدند. همچنین گفته شده که اینها در مراجعت از مصر بر پولیکرات پیروز شدند؛ ولی این عقیده بنظر من صحیح نیست زیرا اگر آنها قوای کافی برای مقابله با فرمانروای جزیره در دست داشتند احتیاجی به تقاضای کمک از اهالی لاکدمون نداشتند؛ بعلاوه هرگز نمیتوان تصور کرد که مردی با سربازان مزدور و تیراندازان خود و داشتن این قوای نیرومند، از تبعیدیهای ساموس که تعداد آنها معدود بود شکست بخورد. اما آن دسته از اهالی ساموس که مطیع پولیکرات بودند چون فرزندان و زنانشان نیز در اختیار او بودند، او آنها را در خزاین سلاح گرد آورده بود تا اگر آنان به شورشیان بپیوندند آنها را با تأسیسات بنادر بدست شعله‌های آتش بسپارد.

۴۶- همینکه این دسته از اهالی تبعیدشده ساموس به سپارت رسیدند خود را به حکام شهر معرفی کردند و برای اثبات حقیقت تقاضای خود نطق مفصلی آغاز کردند.

بار اول حکام شهر بآنها پاسخ دادند که ابتدای نطق آنها را فراموش کرده‌اند و بقیه آنرا نمی‌فهمند. آنها بار دیگر خود را معرفی کردند و کیسه‌ای را که همراه داشتند نشان دادند و اضافه کردند که کیسه از آرد خالی است. بآنها پاسخ داده شد که کلمه کیسه نیز زائد است ولی تصمیم گرفتند که بآنها کمک شود «۲»

---

(۱)- Lacedemone- رجوع شود به یادداشت شماره ۳ بند ۳۹ همین کتاب

(۲)- اشاره هردوت بیکی از خصوصیات اخلاقی اهالی لاکدمون است که در بیان مطالب

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۴۸

۴۷- پس اهالی لاکومون به تهیه مقدمات کار پرداختند و بجنگ ساموس رفتند.

اهالی ساموس عقیده دارند که آنها با این عمل دینی را که بگردن داشتند ادا کردند زیرا در جنگی که در گذشته آنها با اهالی مسن «۱» در پیش داشتند اهالی ساموس کشتی‌های خود را در اختیار آنها گذارده بودند. ولی اهالی لاکدمون مدعی هستند که با عزیمت به این جنگ کمتر قصد کمک به اهالی ساموس را داشته‌اند و قصد آنها بیشتر این بوده که ربودن خمره‌ای «۲» را که برای کرزوس فرستاده بودند «۳» و زرهی را که آمازیس پادشاه مصر بآنها هدیه کرده بود انتقام کشند زیرا راهزنان ساموس یکسال قبل از دزدیدن خمره این زره را نیز ربوده بودند. این زره از کتان بود و تعداد زیادی تصاویر حیوانات و تزییناتی از طلا و پنبه در تار و پود آن بافته شده بود. آنچه در این زره بدیع جلوه میکرد بندهای آن بود که هریک از آنها با تمام باریکی خود از سیصد و شصت نخ که تمام آنها بچشم دیده میشد بافته شده بود. زرهی که آمازیس به معبد آتنا «۴» در لیندوس «۵» هدیه کرد نیز چنین بود. «۶»

کوتاه سخن و از اطاله بیان عاجز بوده‌اند. نام سرزمین لاکونی که محل اقامت این مردمان بوده بعدها ریشه لغوی اصطلاحی شد که ایجاز و اختصار را میرساند و امروز «لاکونیک» گفته میشود.

(۱)- مسن¬Messenes شهر مستحکم یونان باستان است در جنوب شبه‌جزیره پلوپونز که در جنگ با اسپارتی‌ها ویران شد. ویرانه‌های این شهر و حصار مستحکم آن هنوز در محل باقی است.

(۲)- هردوت- کتاب اول- بند اول

(۳)- هردوت- کتاب اول- بند ۷۰

(۴)- آتنا¬Athena یا آتنه¬Athenee خداوند فکر و اندیشه در یونان باستان.

(۵)- لیندوس¬Lindos از شهرهای یونان باستان در ساحل جنوب شرقی جزیره رودس¬Rhodes که معبد بزرگی برای آتنا خداوند فکر و اندیشه در آن بنا شده بود.

(۶)- کتاب دوم هردوت- بند ۱۸۲

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۴۹

۴۸- اهالی کورنت «۱» باین لشکرکشی که برضد ساموس بود ملحق شدند و با شوق فراوان در آن مشارکت کردند زیرا آنها نیز در حدود دو سال قبل از وقوع این جنگ (و نه در موقعی که اهالی ساموس خمره را دزدیده بودند «۲») مورد تعرض آنان قرار گرفته بودند. پریاندر «۳» فرزند کیپسلوس «۴» سیصد تن از فرزندان خانواده‌های بزرگ کورسیر «۵» را نزد آلیات «۶» به سارد «۷» فرستاده بود تا آنها را مجازات کند. چون کورنتی‌هائی که این اطفال را مشایعت میکردند به ساموس رسیدند، اهالی ساموس که از کار آنها مطلع شده بودند و دانسته بودند که بچه مقصود آنها را به سارد میبرند به اطفال آموختند که به معبد آرتمیس «۸» پناهنده شوند و سپس اعلام کردند که نمیتوانند

---

(۱)- کورنت (Corinthe) از شهرهای آرگوس در یونان باستان در منتهی الیه تنگه‌ای که خلیج اژین (Egine) و لپانت (Lepante) را از هم جدا می‌کند و بهمین نام به تنگه کورنت معروف است. در این شهر معبد باشکوهی برای آرتمیس الهه شکار برپا شده بود.

شهر کورنت مدتها بصورت جمهوری مستقل اداره میشد و غالبا در منازعات آتن و اسپارت بطرفداری از شهر اخیر شرکت میکرد.

(۲)- واقعه ربودن خمره کمی قبل از سقوط سارد اتفاق افتاده بود.

(۳)- پریاندر)Periandre(- حکمران مستبد کورنت که از سال ۶۲۵ تا ۵۸۵ قبل از میلاد در این جمهوری کوچک حکومت کرد. پریاندر دشمن اشراف و طرفدار تجارت و علوم و ادبیات و هنر بود. در زمان او کورسیر)Corcyre(که امروز کرفو نام دارد ضمیمه کورنت شد. معروف است که پریاندر زن خود را بقتل رسانید و چون از این حیث پیوسته مورد سرزنش فرزند خود لیکوفورن)Licophorn(قرار گرفته بود وی را تبعید کرد.

پریاندر یکی از هفت تن عقلای معروف یونان باستان است.

(۴)- کیپ سلوس)Kypselos(یا سیپ‌سلوس)Cypselus(حکمران مستبد کورنت و پدر پریاندر که در قرن هفت قبل از میلاد میزیست. تاریخ زندگی این شخص از روی افسانه‌هائی شناخته شده که هردوت باو نسبت داده است. کیپ‌سلوس خود را مدافع مردم طبقه سوم و دشمن اشراف نشان داد. پس از او فرزندش پریاندر که از هرحیث با پدر شباهت داشت جانشین او شد.

(۵)- کورسیر)Corcyre(از بزرگترین جزایر یونان باستان که امروز کرفو)Corfou(نام دارد. این جزیره در نزدیکی ساحل آلبانی قرار دارد و سلسله جبال مرتفعی آنرا بدو قسمت تقسیم میکند. در سال ۷۰۰ قبل از میلاد برای اولین بار دسته‌ای از مهاجرین کورنت در این سرزمین سکونت گزیدند و باین جهت جزیره مدتها تابع کورنت بود. اما بزودی قدرت گرفت و نیروی دریائی نیرومندی تأسیس کرد. ولی این نیرو چندان دوام نیاورد و در جنگهای پلوپونز از بین رفت.

(۶)- آلیات)Alyathe(پادشاه معروف لیدی از خاندان هراکلس که از ۷۶۱ تا ۷۴۷ قبل از میلاد در لیدی سلطنت کرد. جانشین او کرزوس پادشاه معروف و افسانه‌ایست که در جنگ با کوروش پادشاه پارس شکست خورد و اسیر شد.

(۷)- سارد)Sardes(پایتخت کشور باستانی لیدی در مرکز غربی آسیای صغیر در زمان کرزوس شهرت افسانه‌ای یافت و شاهد رونق و سعادت خاص گردید.

(۸)- آرتمیس)Artemis(یا دیان)Diane(الهه شکار در یونان باستان که در سراسر جزایر و نقاطی که عناصر یونانی سکونت داشتند مورد پرستش بود. در دلوس)Delos(و افز)Ephese(دو معبد بزرگ بنام او برپا شده بود که بنای معبد دوم آن ۲۲۰ سال بطول انجامیده بود. این خدا را بصورت مردی که هلالی برپیشانی و کمان و خنجری در دست دارد مجسم میکنند. در مصر او را بنامIsisو در فریجیه بنام سی‌بل)Cybele(ستایش میکردند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۰

شاهد بیرون کشیدن این پناهندگان از معبد باشند. اما چون کورنتی‌ها با فرستادن آذوقه برای اطفال مخالفت کردند، اهالی ساموس مراسم مذهبی ترتیب دادند که هنوز با همان عادات و سنن بین آنها مرسوم است. وقتی شب فرا رسید در تمام مدتی که این اطفال از الهه مدد میطلبیدند دسته‌ای از آوازه‌خوانان دختر و پسر را در معبد قرار دادند و قرار بر این بود که ایندسته شیرینی‌هائی از ذرت و عسل برای الهه ببرند تا اطفال کورسیر بتوانند این شیرینی‌ها را بربایند و با آن سد جوع کنند. این مراسم آنقدر طول کشید تا کورنتی‌هائی که همراه اطفال بودند آنها را گذاردند و رفتند. پس از آن اهالی ساموس این اطفال را به کورسیر مراجعت دادند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۱

۴۹- حقیقت آنست که اگر پس از مرگ پریاندر حسن روابط بین کورنتی‌ها و اهالی کورسیر برقرار میشد کورنتی‌ها بصرف این دلیل حاضر به شرکت در لشکرکشی برضد ساموس نمیشدند. ولی در عمل از زمانی که مهاجرنشین جزیره تشکیل شد اینها (علی‌رغم خویشاوندی خود) با یکدیگر خصومت داشتند. و باین دلیل بود که کورنتی‌ها کینه اهالی ساموس را بدل گرفته بودند.

۵۰- اینکه پریاندر این اطفال را از خانواده‌های بزرگ کورسیر برگزید و برای مجازات به سارد فرستاد علت آن انتقام کشیدن از اهالی کورسیر بود زیرا اهالی کورسیر قبلا بیجهت نسبت باو خطاهائی مرتکب شده بودند. پس از آنکه پریاندر زن خود ملیسا «۱» را بقتل رسانید دچار مصیبت دیگری شد که آثار مصیبت اول را دو چندان کرد. وی از ملیسا دو پسر داشت که یکی هفده ساله و دیگری هیجده ساله بود.

جد مادری این دو پسر که پروکلس «۲» و فرمانروای اپیدور «۳» بود آنها را بنزد خود برد و محبتی زیاد بآنها کرد. این محبت نسبت بفرزندان دخترش طبیعی بود. در روز مراجعت آنها را مشایعت کرد و بآنها گفت، «فرزندان من آیا میدانید چه کسی مادر شما را کشته است؟» فرزندار شد باین سخن توجه نکرد ولی فرزند کوچکتر که لیکوفورن «۴» نام

---

(۱)- ملیسا)Melissa(زوجه پریاندر و دختر پادشاه اپیدور که بامر پریاندر بقتل رسید و قتل او موجب بروز اختلاف در خانواده پریاندر و پیدایش افسانه‌هائی گردید که در باره فرزند کوچک او لیکوفورن بر سر زبانها افتاد و هردوت قسمتی از آنرا در همین بند و بعد نقل میکند.

(۲)- پروکلس)Procles(پادشاه آرگوس و فرمانروای اپیدور

(۳)- اپیدور)Epidaure(از شهرهای یونان باستان در ایالت آرگوس

(۴)- لیکوفورن)Lycophorn(فرزند کوچک پریاندر پادشاه اپیدور که بعلت رفتاری که پس از قتل مادر با پدر در پیش گرفت از شخصیت‌های افسانه‌ای تاریخ باستان گردید.

هردوت در این بند و بعد قسمتی از افسانه‌های او را نقل کرده است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۲

داشت از این سخن دچار اندوه شد و وقتی به کورنت رسید چون پدر خود را قاتل مادر میدانست با او سخن نگفت و به گفته‌های او جوابی نداد و در برابر سؤال‌های او سکوت اختیار کرد. سرانجام پریاندر خشمگین شد و او را از کاخ خود براند.

۵۱- پس از آنکه این عمل را انجام داد درباره آنچه پدر بزرگ بآنها گفته بود از فرزند بزرگتر سئوال کرد. آن پسر پذیرائی را که از او شده بود نقل کرد ولی جمله‌ای را که پروکلس در موقع عزیمت بر زبان جاری کرده بود چون بدان توجهی نکرده بود بخاطر نیاورد. با اینحال پریاندر که باور نمیکرد پروکلس چیزی بآنها تلقین نکرده باشد از او سؤال بسیار کرد. سرانجام آن فرزند گفته پدر را بخاطر آورد و نقل کرد. پریاندر موضوع را دریافت و چون تصمیم گرفت که کمترین ضعفی نشان ندهد بکسانی که فرزند رانده شده او را بخانه خود پناه داده بودند پیغام داد که وی را بخانه خود راه ندهند. از آن پس همینکه این جوان از خانه‌ای رانده میشد و بخانه‌ای دیگر میرفت از آنجا هم رانده میشد زیرا پریاندر صاحبخانه را تهدید میکرد و امر صریح میداد که وی را بخانه خود راه ندهد. ولی با اینکه او را از همه‌جا رانده بودند غالبا هربار در خانه یکی از دوستان راه میافت و با اینکه از قبول او برخود میلرزیدند چون فرزند پریاندر بود او را میپذیرفتند.

۵۲- سرانجام پریاندر فرمانی باین مضمون صادر کرد که هرکس این پسر را در خانه خود راه دهد یا با او سخن گوید محکوم به پرداخت جریمه‌ای مذهبی بنفع معبد آپولون «۱» خواهد شد. مبلغ جریمه از قبل تعیین شده بود. در برابر این فرمان دیگر هیچکس حاضر نشد نه با او سخن گوید و نه او را نزد خود راه دهد. از طرف دیگر آن جوان خود نیز صلاح ندانست که در صدد نافرمانی برآید. پس وقت خود را

---

(۱)- آپولون)Apollon(- فرزند ژوپیتر و لاتون)Laton(برادر آرتمیس و خداوند روشنائی و هنرهای زیبا در یونان باستان.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۳

در زیر سایه‌بان درها میگذرانید و حالش خوب بود. روز چهارم وقتی پریاندر او را در این حال محروم از آب و غذا مشاهده کرد دلش بحال او برحم آمد، خشمش تخفیف یافت و باو نزدیک شد و گفت: فرزند من، آیا بهتر آنست که وضع کنونی خود را متحمل شوی یا با اطاعت از اوامر پدر قدرت و اختیارات او و تمام اموالی را که در این لحظه باو تعلق دارد تصاحب کنی؟ تو فرزند منی. تو پادشاه سرزمین کورنت هستی و با اینحال ترجیح میدهی سرگردان و پریشان زندگی کنی و با سرسختی و غضب کسی را که باید از هرکس بیشتر احترام او را رعایت کنی از خود برنجانی.

اگر در خانه ما مصیبتی رویداده که تو بعلت آن بمن بی‌اعتماد شده‌ای این مصیبت بر خود من نازل شده و من خود بمیزان مسئولیتی که بعهده دارم از آن رنج میبرم. اما تو خوب آموختی که تا چه حد محسود شدن از جلب ترحم بهتر است و خشم گرفتن بر پدر و بخصوص پدری که قدرت دارد بکجا منتهی میشود. اکنون بخانه بازگرد. پریاندر کوشید تا با این بیان فرزند خود را بخانه بازگرداند اما فرزند در پاسخ پدر باین اکتفا کرد که باو تذکر دهد که چون با او سخن گفته باید جریمه مذهبی را بپردازد. پریاندر دانست که درد چاره‌پذیر و اخلاق پسر رام‌شدنی نیست.

پس او را بقصد کورسیر که در قید حکومت او بود بکشتی نشاند تا از نظر خود دور کند و بعد از آنکه طفل دور شد با پروکلس پدر زن خود که عامل نخستین مصائب او بود بجنگ پرداخت و اپیدور را تسخیر و پروکلس را اسیر و زندانی کرد.

۵۳- مدتی گذشت؛ پریاندر پیر شد و دریافت که دیگر قادر نیست بر مملکت نظارت و آنرا اداره کند. پس کس به کورسیر بجستجوی لیکوفورن فرستاد تا امور مملکت را باو واگذار کند؛ زیرا در فرزند ارشد خود فروغ بصیرتی نمیدید و بخوبی میدانست که وی جثه‌ای بی‌مایه بیش نیست. ولی لیکوفورن حتی حاضر نشد به حامل پیام پدر جواب دهد. پریاندر که نمیتوانست از این پسر دست بکشد بتصور اینکه

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۴

خواهر او بهتر از هرکس میتواند رضایت او را جلب کند دختر خود را بنزد او فرستاد.

دختر بنزد او رفت و چنین با او سخن گفت:

«ای جوان، آیا حاضری که فرمانروائی بدست دیگران افتد؟ آیا حاضری بجای اینکه برای تصرف اموال پدر بازگردی شاهد درهم ریختن آن گردی؟ بنزد ما بازآ و از ادامه مجازات خود دست بکش چه شوم است روح مبارزطلبی «۱»؛ بدی را با بدی علاج مکن. بسیاری از اشخاص عدالت را در برابر مصالح کنار میگذارند. چه بسیار کسان دیده شده‌اند که بخاطر مطالبه مادر آنچه را هم که از پدر بآنها رسیده بود از دست داده‌اند. فرمانروائی چیزیست ناپایدار و هوی و هوسی فراوان برمیانگیزد.

در این موقع که پدرت سالخورده و فرسوده شده اموالی را که بتو تعلق میگیرد به دیگران تسلیم نکن» دخترک درسی را که از پدر آموخته بود بر او باز گفت و سخنان اطمینان بخش بر زبان جاری کرد اما او پاسخ داد که تا پدر در حیات است هرگز به کورنت مراجعت نخواهد کرد. دختر این پیام را بپدر رسانید و پریاندر برای سومین بار کس بنزد او فرستاد و پیغام داد که چون خود تصمیم دارد به کورسیر مهاجرت کند بهتر است او برای در دست گرفتن حکومت به کورنت عزیمت کند. پسر با این شرط تسلیم شد. پس پریاندر مشغول تهیه وسایل حرکت به کورسیر شد و پسرش بتهیه وسائل عزیمت به کورنت پرداخت. اما اهالی کورسیر که از این ماجرا مطلع شده بودند پسر را کشتند تا پریاندر در سرزمین آنها مستقر نشود. باینجهت بود که پریاندر میخواست اهالی کورسیر را مجازات کند.

---

(۱)- در اینجا مولف اصطلاحی بکار برده که ترجمه واقعی آن «جاه‌طلبی» است. تاریخ هردوت ج۳ ۱۵۴ پولیکرات فرمانروای ساموس ..... ص : ۱۴۲

اما چون این کلمه گویای حال لیکوفورن گوشه‌گیر نیست و این جوان با پیش گرفتن این رفتار قصد جاه‌طلبی نداشته و بیشتر با پدر قصد مبارزه داشته است اصطلاح «مبارزطلبی» برای بیان مقصود مؤلف رساتر بنظر رسید.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۵

۵۴- وقتی اهالی لاکدمون به بحریه خود رسیدند ساموس را محاصره کردند؛ پس از آن به حصار شهر هجوم بردند و بر روی برجی که در نزدیکی حومه شهر در ساحل دریا ساخته شده بود قدم گذاردند اما پولیکرات خود با تعداد قلیلی سرباز باین محل رفت و آنها را از آنجا براند. سربازان مزدور و بسیاری از اهالی ساموس از جانب برجی که بر سراشیبی‌های کوه داخل شهر مشرف بود بخارج هجوم بردند ولی در برابر هجوم لاکدمونی‌ها مدت زیادی نتوانستند مقاومت کنند و گریختند.

۵۵- لاکدمونی‌هائی که آنها را دنبال میکردند به قتل عام آنها مشغول شدند.

بی‌تردید اگر تمام کسانی که در جنگ بودند در آنروز مانند آرکیاس «۱» و لیکوپاس «۲» رفتار میکردند ساموس اشغال میشد. آرکیاس و لیکوپاس ساموسی‌هائی را که به سوی حصارهای خود میگریختند تعقیب کردند و بتنهائی بداخل شهر وارد شدند و ناگهان متوجه شدند که راه عقب‌نشینی آنها قطع شده و در داخل شهر ساموس بقتل رسیدند. من با یک آرکیاس دیگر که فرزند ساميوس «۳» فرزند آرکیاس و از نسل دوم آرکیاس اول بود ملاقات و گفتگو کرده‌ام. من او را در پیتانه «۴» دیده‌ام و او در آنجا ساکن بود. از بین تمام خارجیان او برای اهالی ساموس بیش از دیگران ارزش قائل بود.

بطوریکه برای من نقل میکرد پدرش را بآن جهت ساميوس نام نهاده بودند که فرزند همان آرکیاس بود که دلیرانه در ساموس کشته شد. وی اهالی ساموس را از آن جهت محترم میداشت که برای جدا و تشییع جنازه‌ای باشکوه ترتیب داده بودند.

---

(۱)-)Archias(

(۲)-)Lykopas(

(۳)-)Samios(

(۴)- پیتانه)Pitane(از شهرهای دوازده‌گانه ائولی)Eolie(در لیدی در ساحل دریای اژه

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۶

۵۶- لاکدمونی‌ها، پس از آنکه مدت چهل روز بی‌هیچگونه پیشرفت در برابر ساموس بسر بردند به کشور خود پلوپونز مراجعت کردند. بموجب روایت نادرستی که شایع گردیده پولیکرات تعداد زیادی سکه محل را با سرب ضرب کرد و با قشری از طلا پوشانید و بآنها داد. آنها سکه‌ها را قبول کردند و پولیکرات با این تدبیر خود را از شر آنها خلاص کرد. این لشکرکشی اولین لشکرکشی دری «۱» های لاکدمون به آسیا است.

۵۷- آن دسته از اهالی ساموس که برضد پولیکرات برخاسته بودند وقتی مشاهده کردند که بزودی لاکدمونی‌ها آنها را رها خواهند کرد شراع بسوی سیفنوس «۲» بر- کشیدند. آنها بپول احتیاج داشتند و اهالی سیفنوس در آن زمان در وضع با رونقی میزیستند. اینها متمولترین ساکنان جزایر بودند، زیرا در جزیره آنها معادن طلا- و نقره یافت میشد. و بهمین جهت توانسته بودند با یک دهم از ذخایری که از زیر زمین استخراج کرده بودند. گنجینه‌ای برابر باشکوهترین هدایا به معبد دلف اهدا کنند.

آنها منافعی را که هر سال از معادن خود بدست میآوردند تقسیم میکردند. در آن موقع که گنجینه را بقصد معبد دلف ترتیب میدادند از هاتف سؤال کرده بودند که آیا ثروت فعلی آنها میتواند مدتی مدید دوام آورد. هاتف بآنها چنین جواب داده بود:

«وقتی سیفنوس پریتانه «۳» های خود را سفید یابد»

«و از لباس‌های سفید/ حاشیه میدانهای آن سفید شود»

«برای احتیاط در برابر دام چوبی و فرستاده سرخ،»

«یک مشاور دانا برای آن ذیقیمت است»

---

(۱)- درباره دری‌ها)Dorie(رجوع شود به یادداشت‌های قبل و مقدمه

(۲)- سیفنوس)Siphnos(

(۳)- پریتانه)Pryrane ?e(بنای دولتی در شهرهای یونان باستان که محل اجتماع صاحب- منصبان حکومتی و اداره امور شهر بود.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۷

در آن زمان میدان شهر و پریتانه سیفنوس بطرز باشکوهی از مرمر پاروس «۱» بنا شده بود.

۵۸- این گفته هاتف چه در همان موقع و چه بعد از ورود ساموسی‌ها بر اهالی سیفنوس نامفهوم ماند. و اما همینکه ساموسی‌ها به آبهای سیفنوس رسیدند یکی از کشتی‌های خود را با رسولانی بشهر فرستادند. در گذشته کشتی‌ها را همه با شنگرف رنگ میکردند و وقتی هاتف به ساموسی‌ها توصیه میکرد که از دام چوبی و فرستاده سرخ بپرهیزند قصد او حالی کردن این موضوع بآنها بود. رسولان آمدند و از اهالی سیفنوس تقاضا کردند ده تالان بآنها قرض دهند. چون اهالی سیفنوس حتی حاضر بشنیدن این تقاضا نشدند ساموسی‌ها بغارت دهات آنها پرداختند. همینکه اهالی سیفنوس خبردار شدند بیدرنگ برای دفاع از اموال خود شتافتند و بجنگی دست زدند که بضرر آنها خاتمه یافت. بسیاری از آنها بوسیله ساموسی‌ها از شهر جدا شدند و پس از آن خراجی بمقدار صد تالان بآنها تحمیل شد.

۵۹- بعد از آن ساموسی‌ها جزیره هیدره «۲» را در نزدیکی پلوپونز از اهالی هرمیونه «۳» خریدند و آن را بامانت باهالی ترزن «۴» سپردند و خود به کرت رفتند و در آنجا شهر سیدونی «۵» را تاسیس کردند. آنها باین قصد به کرت نرفته بودند بلکه قصد آنها این بود که اهالی زاسنت «۶»

---

(۱)- مرمر پاروس)Paros(سنگی بود که در یونان باستان برروی آن وقایع تاریخ یونان را از ۱۵۸۲ تا ۵۳۴ قبل از میلاد حک کرده بودند. این الواح را یکنفر انگلیسی در سال ۱۶۲۷ به لندن برد و به دانشگاه آکسفورد هدیه کرد. پاروس¬Paros از جزایر یونان باستان است که معادن مرمر در آن فراوان یافت میشود.

(۲)- هیدره¬Hydree ? یا هیدرا¬Hydra از جزایر مجمع الجزایر یونان در ده کیلومتری ساحل آرگوس که تنگه هرمیونه¬Hermionee آنرا از ساحل جدا میکند.

(۳)- هرمیونه¬Hermionee از شهرهای یونان باستان در ایالت آرگوس.

(۴)- ترزن¬Trezene از شهرهای یونان باستان در ایالت آرگوس.

(۵)- سیدونی¬Cydonie از شهرهای کرت باستان در ساحل جنوب شرقی این جزیره که امروز کانه¬Canee ? نام دارد.

(۶)- زاسنت¬Zacynthe از جزایر مجمع الجزایر یونان باستان که بحکایت افسانه‌های قدیم موطن اولیس-¬Ulysse بود و بعدها خراجگذار دولت آتن شد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۸

را از جزیره بیرون کنند. آنان مدت پنج سال در کمال سعادت در آن نقطه بسر بردند.

معابدی که امروز در سیدونی بچشم میخورد و همچنین زیارتگاه دیکتینا «۱» از آثار آنها است. در سال ششم اهالی اژین «۲» در یک جنگ دریائی بر آنها پیروز شدند و بکمک اهالی کرت آنها را باسارت درآوردند و قسمت جلوی کشتی‌های آنها را که بشکل سرگفتار بود و کشتی‌های آنها را زینت کرده بود قطع کردند و در اژین در معبد آتنا «۳» آویختند.

این عمل نتیجه کینه‌ای بود که اهالی اژین نسبت باهالی ساموس داشتند. زیرا قبل از آنها اهالی ساموس در زمانیکه آمفیکراتس «۴» بر ساموس حکومت میکرد با اهالی اژین جنگیده بودند و با آنها بدرفتاری بسیار کرده بودند در مقابل، جزای آنرا نیز چشیده بودند.

۶۰- چنین بود شکایات اژین. اینکه من درباره ساموسی‌ها کمی بیشتر سخن گفتم علت اینست که سه اثر از بزرگترین آثار یونان یادگار آنها است. اثر اول معبری است که در کوهستانی بارتفاع تقریبا پانصد توآز «۵» احداث شده. این معبر از پایه کوه شروع میشود و در هرجانب آن مخرجی احداث شده. معبر بطول هفت ستاد «۶»

---

(۱)- دیکتینا)Dyktynna(ظاهرا مقصود آرتمیس الهه شکار و صید است که با یکی از خدایان محلی که بهمین نام خوانده میشد و حامی ملاحان و صیادان بوده اشتباه شده است.

(۲)- اژین)Egine(از جزایر یونان باستان واقع در خلیج آتن که تاریخ درخشانی داشته و آثار باستانی زیاد در آن باقی است.

(۳)- آتنا¬Athena یا آتنه¬Athene الهه فکر و اندیشه در یونان باستان

(۴)-Amphicrates

(۵)- توآز¬Toise یا ارژی¬Orgye واحد طول در یونان باستان و برابر شش پا یا یکمتر و ۷۷۶ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

(۶)- ستاد)Stade(واحد طول در یونان باستان و برابر یک پا و نیم یا ۴۴۴ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۵۹

و بارتفاع و عرض هشت پا «۱» حفر شده است. در تمام طول اینراه مجرای دیگری بعمق بیست آرنج «۲» و بعرض سه پا حفر کرده‌اند و از طریق این مجرای آبی با لوله‌هائی که احداث شده آب چشمه بسیار پرآبی بشهر میرسد. معماری که این تأسیسات را بنا کرده اوپالینوس «* ۲» از اهل مگار «۳» فرزند نوستروفوس «۴» است. چنین است یکی از آثار مورد بحث. اثر دوم سدی است که گرد بندر احداث شده و بیست توآز عمق و بیش از دو ستاد وسعت دارد. بنای سوم معبدی است که از تمام معابدی که ما میشناسیم بزرگتر است «۵». معمار اول آن یکی از ساکنان محل بنام روکوس «۶» فرزند فیله‌آس «۷» بود. بعلت این بناها است که من درباره ساموسی‌ها بیشتر سخن گفتم.

---

(۱)- پا واحد طول در یونان باستان و برابر ۲۹۶ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۲)- آرنج واحد طول در یونان باستان و برابر یک پا و نیم یا ۴۴۴ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(* ۲)- Eupalinos

(۳)- مگار¬Megare پایتخت ایالت مگاری¬Megarie در یونان باستان. این شهر در شمال غربی تنگه کورنت و در نزدیکی خلیج آتن که در آنزمان خلیج سارونیک¬Saronique نامداشت قرار گرفته بود.

(۴)- Naustrophos

(۵)- تردیدی نیست که مقصود هردوت فقط معابد یونان است و الا معابدی بزرگتر از آن در مصر و بابل ساخته شده بود.

(۶)- Rhoekos

(۷)- Phileas

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۶۰

بردیای دروغی

۶۱- در همانموقع که کبوجیه فرزند کوروش در مصر بانجام کارهای حیرت‌آور خود مشغول بود و اقامت او در آنجا بدرازا میکشید دو مغ که باهم برادر بودند برضد او قیام کردند «۱». کبوجیه یکی از این دو نفر را بسمت ناظر مأمور اداره اموال خود کرده بود و همین شخص بود که توطئه را طرح کرد «۲». این شخص متوجه شده بود که مرگ بردیا را از مردم پنهان کرده بودند و فقط تعداد کمی از پارسها از آن باخبر بودند و دیگران هنوز او را زنده تصور میکردند. پس طرح خود را بر این اساس پایه گذارد و بخاندان سلطنتی تجاوز کرد. او برادری داشت که بشرحی که نقل کردم در شورش سهیم بود. این برادر بقدری به بردیا فرزند کوروش و برادر کبوجیه که بامر پادشاه کشته شده بود شباهت داشت که میتوانست ایجاد شبهه کند. نه تنها از لحاظ صورت به بردیا شبیه بود بلکه نام او هم بردیا «۳» بود. پاتی‌زیتس «۴» مغ باو اطمینان داد که شخصا جریان را بنفع او رهبری خواهد کرد. پس او وی را بمقر سلطنت برد و بر تخت شاهی قرار داد. پس از آن رسولان

---

(۱)- در کتیبه بیستون صحبتی از وجود دو برادر در میان نیست و فقط از کئومات مغ گفتگو شده. بعلاوه هیچیک از مورخان باستان غیر از هردوت و ژوستن قیام بردیای دروغی را با مشارکت برادر او ندانسته‌اند.

(۲)- در کتیبه بیستون درباره شغل بردیای دروغی قبل از آنکه به سلطنت برسد مطلبی نقل نشده. هردوت مدعی است که او با برادرش مامور اداره اموال پادشاه بود، درحالیکه کتزیاس مدعی است که کبوجیه پس از قتل برادر خود عمدا این شخص را بردیا نامید تا مردم متوجه قتل بردیای واقعی نشوند. ژوستن مدعی است که شریک جرم بردیا یکی از نزدیکان شاه و همان‌کسی بود که بدستور او بردیای واقعی را بقتل رسانیدند.

(۳)- صحت این ادعای هردوت مورد تردید است زیرا بحکایت کتیبه بیستون نام بردیای دروغی کئومات بوده که فقط پس از قیام برضد کبوجیه خود را بردیا خوانده است

(۴)- پاتی‌زیتس¬Patizeithes برادر بردیای دروغی که نقشه توطئه را طرح کرد.

ژوستن نام وی را گومتس¬Gometes نقل کرده و بهمین جهت تصور میرود هردوت شغل برادر گئومات را که ناظر خرج اموال پادشاه بوده بجای نام او گرفته و وی را چنین خوانده است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۶۱

بتمام نقاط و حتی به مصر فرستاد تا سپاه را مطلع کنند که از این پس باید از بردیا فرزند کوروش فرمانبری کنند نه از کبوجیه.

۶۲- رسولان همه این پیام را منتشر کردند و آنکه مأمور مصر شده بود با کبوجیه و سپاه او در اکباتان «۱» سوریه روبرو گردید. وی در میان سربازان ایستاد و پیام مغ را اعلام کرد. کبوجیه سخن رسول را شنید و تصور کرد که گفته او حقیقت دارد و پرگزاسپ باو خیانت کرده و با اینکه مأمور قتل بردیا بوده است او را نکشته.

پس درحالیکه بجانب پرگزاسپ نظر افکنده بود بوی گفت: «پرگزاسپ، اینطور امر مرا اجرا کرده‌ای!» پرگزاسپ پاسخ داد: «سرور من، بهیچوجه صحت ندارد که برادرت بردیا برضد تو شورش کرده باشد و یا روزی تو از جانب او با مخالفت خفیف یا شدید مواجه شوی. من پس از اجرای فرمان تو با دست خود او را دفن کردم. اگر ممکن باشد که مردگان از قبرها بیرون آیند تو با شورش اژدهاک ماد نیز روبرو خواهی شد. اما اگر وضع مانند گذشته باشد محال است که از جانب بردیا خطری ناگوار متوجه تو گردد اکنون من عقیده دارم رسول را بگیریم و از او تحقیق کنیم و بپرسیم که چه کسی او را فرستاده که ما را باطاعت از بردیا دعوت میکند.»

۶۳- کبوجیه از سخنان پرگزاسپ قانع شد. پس بیدرنگ رسول را دستگیر

---

(۱)- در اینجا مقصود مؤلف اکباتان معروف پایتخت مادها نیست بلکه شهری است بهمین نام که در سوریه واقع شده بود. غیر از اکباتان پایتخت مادها دو شهر دیگر در دنیای باستان بهمین نام وجود داشت که یکی در فارس و دیگری در سوریه بود. بنا بگفته هردوت هاتف یکی از شهرهای مصر پیشگوئی کرده بود که حیات کبوجیه در اکباتان بپایان خواهد رسید (بند ۶۴ همین کتاب) و شاید بهمین جهت کبوجیه اطمینان داشت که شورش بردیای دروغی تاثیری در سرنوشت لشکرکشی او بمصر ندارد و تصور میکرد تا اکباتان پایتخت ماد سالم خواهد رفت. اما خبر نداشت که رسول بردیای دروغی در نقطه‌ای از سوریه با او روبرو شده که بنام پایتخت معروف ماد اکباتان خوانده میشد. کبوجیه در همین شهر زندگی را بدرود گفت (بند ۶۴ و بعد همین کتاب)

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۶۲

کردند و بنزد پرگزاسپ بردند و پرگزاسپ از او چنین سئوال کرد: «ای مرد، چون مدعی هستی که از جانب بردیا فرزند کوروش باینجا آمده‌ای، حقیقت را بر ما باز گو و در اینصورت میتوانی با آسایش خاطر بازگردی. آیا برای دادن این امر بردیا شخصا خود را در نظر تو آشکار کرده و یا این دستور را از یکی از زیر دستان او دریافت کرده‌ای؟»

رسول پاسخ داد: «من خود از زمانی که کبوجیه مصر را اشغال کرده بردیا را ندیده‌ام. این دستور را مغی که کبوجیه اداره کاخ را باو سپرده بمن ابلاغ کرده. وی بمن گفت که بردیا فرزند کوروش مرا مأمور کرده است این پیام را بشما برسانم.» رسول چنین گفت و چیزی بدروغ بر آن نیفزود.

پس کبوجیه گفت: «پرگزاسپ تو فرمان مرا صادقانه اجرا کرده‌ای و از سوء- ظن من مبری هستی؛ اما چه کسی توانسته با غصب نام بردیا در پارس بر من بشورد؟» پرگزاسپ پاسخ داد: «ای پادشاه، تصور میکنم ماجرا را خوب تشخیص میدهم، مغ‌ها و بخصوص آنکس که اداره اموال خود را باو سپرده‌ای و برادرش بردیا سران این شورش هستند.»

۶۴- بشنیدن نام بردیا، کبوجیه از صدق این گفتار و تحقق خواب خود در شگفت شد و بیاد آورد که شبی شبحی هنگام خواب باو گفته بود که شخصی بردیانام بر تخت سلطنت جلوس خواهد کرد و سر او بآسمان خواهد رسید. پس کبوجیه دریافت که برادر خود را بیجهت بقتل رسانیده و بر مرگ او گریست و از پیش‌آمد این حوادث نالید و سپس بر اسب خود جستن کرد تا بی‌تأمل به شوس رود و مغ را دستگیر کند. ولی در موقعی که او بر زین اسب میپرید حلقه غلاف خنجرش گسیخت و خنجر عریان ران او را آسیب رسانید. کبوجیه از همان نقطه‌ای از بدن مجروح شد که خود چندی قبل از همان محل آپیس خدای مصریان را مجروح کرده بود. چون جراحت خود را کشنده دید نام شهری را که در آن توقف داشت سؤال کرد. باو گفتند که این شهر اکباتان نام دارد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۶۳

اتفاقا مدتی قبل هاتف بوتو «۱» برای او پیشگوئی کرده بود که حیات او در شهر اکباتان بپایان خواهد رسید. وی تصور میکرد روزها بعد در شهر اکباتان واقع در ماد که تمام اموالش در آن قرار داشت خواهد مرد، ولی باید تصور کرد که قصد هاتف همین اکباتان سوریه «۲» بوده. همان موقع که بتقاضای او نام شهر را بر او بازگفتند از برخورد شورش مغ با این جراحت بخود آمد و افکار درست بر او راه یافت و چون گفته هاتف را بدرستی درک کرد چنین گفت: «همینجا است پایان حیات کبوجیه فرزند کوروش». آن روز دیگر وی سخنی نگفت.

۶۵- تقریبا بیست روز بعد تعدادی از بزرگان پارس را که با او همسفر بودند طلب کرد و خطاب بآنان چنین گفت: «پارس‌ها، حوادث مرا مجبور کرد که آنچه را که بدقت پنهان میکردم بر شما فاش کنم. هنگامی که در مصر بودم شبی شبحی در خواب بر من آشکار شد. کاش هرگز این شبح بر من آشکار نشده بود! تصور کردم رسولی است که از سرزمین ما میرسد. او بمن گفت که بردیا تخت سلطنت را اشغال کرده و سر او بآسمان میرسد. من از این سخن بیمناک شدم و ترسیدم که برادرم سلطنت را از چنگ من بیرون آورد. رفتار من در آنزمان با شتاب و خالی از بصیرت بود. علت اینست که همانطور که من کاملا شاهد آن میباشم در عالم آدمیان راهی برای فرار از سرنوشت وجود ندارد.

من از راه نادانی پرگزاسپ را به شوش فرستادم تا بردیا را بقتل رساند. و پس از آنکه این جنایت ناپسند انجام گرفت من فارغ از ترس مجازات بزندگی خود ادامه

---

(۱)- بوتو)Bouto(الهه مصر باستان و عامل تولید کننده نسل در موجودات. این ربة النوع که در غالب شهرهای مصر باستان مورد پرستش بود و یونانیان او را با لاتون)Laton(مقایسه میکنند در یکی از شهرهای مصر سفلی که بنام او بوتو نام دارد بیش از نقاط دیگر مورد احترام و ستایش بود.

(۲)- بطوریکه نوشته‌های مورخان باستان حاکی است در محل سوریه امروز شهر کوچکی بنام آکباتانا)Acbatana(وجود داشته که محتمل است همان شهری باشد که هردوت آنرا اکباتان مینامد. رجوع شود به یادداشت بند ۶۲ همین کتاب

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۶۴

دادم و تصور نمیکردم که پس از مرگ بردیا کسی دیگر هم بتواند برضد من شورش کند. اما بحکم سرنوشت از همه جهت اشتباه کردم؛ بی‌جهت مرتکب قتل برادر شدم و با اینحال از سلطنت محروم گردیدم. شورشی که خداوند قبلا در خواب بر من فاش کرده بود شورش همین مغ بود که بردیا نام دارد. بهرحال، من مرتکب این قتل شده‌ام و شما اطمینان داشته باشید که بردیا فرزند کوروش زنده نیست و اکنون در کاخ شاهان پارس مغان فرمانروائی میکنند، همان مغی که اداره امور خود را باو واگذار کرده‌ام و برادرش بردیا آنکس که باید در برابر جسارت و گستاخی خفت‌آور این مغان مدافع اول من باشد امروز دیگر زنده نیست و قربانی جنایت شومی شده است که از میان خانواده او سرچشمه گرفت. پارس‌ها! چون او دیگر زنده نیست، من آخرین وصایای خود را در پایان عمر فقط بشما میتوانم بسپارم. چنین است وظایفی که بشما میسپارم و خداوندان انتقام گیرنده پادشاهان را بشهادت میطلبم. من این وصیت را بهمه شما و بخصوص بآنهائی میکنم که از خاندان هخامنشی هستند و در اینجا حاضرند: بازگشت سلطنت را بمادها با بیقیدی تلقی نکنید. اگر آنها سلطنت را بحیله بچنگ آوردند، شما نیز برای بازگرفتن آن متوسل به حیله شوید. اگر آنرا با زور بدست آوردند، شما نیز آنرا بزور اسلحه باز ستانید. اگر شما چنین کنید، امیدم آنست که زمین بشما محصول دهد و زنان برای شما اطفال بیادگار گذارند و رمه‌ها برای شما بره‌ها آورند. امیدم آنست که شما همیشه مردمانی آزاد بمانید. اما اگر سلطنت را باز نستانید و برای پس گرفتن آن نکوشید، از خداوندان میخواهم که امراض مختلف بر شما نازل کنند و از آنها مصرا مسئلت میکنم که علاوه بر آن، هریک از پارسها را با عاقبتی نظیر آنچه که من امروز با آن روبرو هستم روبرو کنند.» هنگامیکه کبوجیه این عبارات را بر زبان جاری میکرد بر سرنوشت خود میگریست.

۶۶- وقتی پارسها پادشاه خود را در حال زاری مشاهده کردند خود از روی میل لباسها را دریدند و ناله و زاری سردادند. مدتی بعد استخوان زخم پادشاه سیاه شد و بزودی گوشت بدن فساد پیدا کرد و کبوجیه فرزند کوروش که جمعا هفت سال

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۶۵

و پنج ماه سلطنت کرده بود و فرزندی پسر یا دختر از خود باقی نگذارده بود درگذشت.

پارسهائی که در آن محل حاضر بودند نمیتوانستند باور کنند که مغ‌ها سلطنت را بدست گرفته‌اند و اطمینان داشتند که آنچه کبوجیه درباره مرگ بردیا برای آنها نقل کرده بقصد آن بوده که به برادر خود لطمه زند و تمام پارسهای امپراطوری را برضد او بشوراند. آنها مطمئن بودند که آنکس که سلطنت میکرد همان بردیا فرزند کوروش است. از طرفی پرگزاسپ هم قتل بردیا را جدا انکار میکرد زیرا بعد از مرگ کبوجیه اعتراف بقتل فرزند کوروش برای او خطر داشت.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۶۷

قسمت دوم بسلطنت رسیدن داریوش امپراطوری این پادشاه پارس‌ها در ساموس سرآغاز جنگهای ایران و یونان (از بند ۶۷ تا بند ۱۶۰)

توطئه هفت تن

۶۷- آن مغ، پس از مرگ کبوجیه با خیال راحت نام بردیا فرزند کوروش را غصب کرد و مدت هفت ماه از باقیمانده سال هشتم سلطنت کبوجیه را سلطنت کرد و در این مدت بهمه اتباع خود خوبی‌های فراوان کرد بدرجه‌ای که هنگام مرگ او تمام اقوام آسیائی باستثنای پارس‌ها بر وجود او افسوس خوردند. این مغ کسانی بتمام نقاط امپراطوری فرستاد و اعلام کرد که مدت سه سال از انجام خدمت نظام و پرداخت مالیات معاف‌اند. این فرمان را بمحض اینکه حکومت را بدست گرفت صادر کرد.

اما در ماه هشتم نیرنگ او بترتیب زیر فاش شد:

۶۸- اوتان «۱» فرزند فارناسپ «۲» و از حیث نژاد و ثروت با بزرگترین پارسها برابر بود. او اولین کسی بود که حدس زد این مغ بردیا فرزند کوروش نیست و هویت واقعی او را کشف کرد. او متوجه شده بود که مغ از ارک خارج نمیشود و هیچیک از پارسهای بزرگزاده را بحضور نمی‌پذیرد. همینکه سوءظن او بیدار شد بترتیب زیر اقدام کرد: کبوجیه با یکی از دختران او که فدیمه «۳» نام داشت ازدواج کرده بود.

---

(۱)- اوتان یا اوتانس)Otanes(یکی از بزرگان پارس و یکی از هفت تنی که نقشه برکنار کردن بردیای مغ را طرح کردند و بر او شوریدند. نام این شخص در کتیبه بیستون اوتانا)Outana(آمده (بند ۶۸) و اگر آنطور که هردوت میگوید فرزند فارناسپ باشد برادرزن کوروش و عموی کبوجیه بوده است. اما در کتیبه بیستون گفته شده که اوتانا فرزند شخصی توکرا)Toukra(نام بوده (یادداشت شماره ۴ تاریخ هردوت نسخه)Belles Lettres(طبع پاریس ۱۹۳۹ جلد ۳ صفحه ۱۲۱)

(۲)- Pharnaspe ?s

(۳)- Phedyme

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۶۹

آن مغ نیز این دختر را بعقد خود درآورده بود و او با دیگر زنان کبوجیه در حرمسرا میزیست. اوتان کس بنزد دختر خود فرستاد و پرسید مردی که با او هم‌بستر است چه کسی است، بردیا فرزند کوروش است یا شخص دیگر؟ دختر برای او جواب فرستاد که از این مطلب بی‌خبر است زیرا بردیا فرزند کوروش را هرگز ندیده و نمیداند اکنون چه کسی با او همخوابه است. پس اوتان پیغام دیگری برای او فرستاد و پرسید:

«اگر تو خود بردیا فرزند کوروش را نمی‌شناسی از آتوسا «۱» درباره مردی که هردو با او زندگی میکنید سؤال کن زیرا او باید لااقل برادر خود را بشناسد.»

۶۹- دختر اوتان باو چنین پاسخ فرستاد: «من بهیچ وسیله نمیتوانم با آتوسا سخن گویم و یا یکی از زنانی را که در این قصر زیست میکنند ببینم. زیرا این مرد، هرکه هست، پس از آنکه بقدرت رسید هریک از ما را در جائی جداگانه قرار داد.» افشای این اسرار مطلب را بر اوتان روشن کرد. پس پیغام سومی برای دختر خود فرستاد و گفت: «دخترم تو از نژادی عالی هستی و باید خطری را که پدرت امر میکند قبول کنی. اگر بردیائی که با تو است فرزند کوروش نیست و مردی است که من حدس میزنم نباید چنین راحت در آغوش تو قرار گیرد و سلطنت کند. او باید مجازات شود.

پس آنچه میگویم انجام ده: وقتی او با تو هم‌بستر میشود، همینکه مشاهده کردی که بخواب رفته است گوشهای او را لمس کن و اگر دیدی که او گوش دارد بدان که با بردیا فرزند کوروش هم‌بستر میباشی، اما اگر گوش ندارد بدان که در آغوش بردیای مغ هستی.

فدیمه در جواب کس فرستاد و پیغام داد که اگر چنین کند با خطری بزرگ روبرو خواهد شد، چه اگر او گوش نداشته باشد و در موقع لمس کردن او را غافلگیر کند یقین است که او را از میان خواهد برد ولی با اینحال، امر پدر را اطاعت خواهد کرد. بدین ترتیب حاضر شد وظیفه‌ای که بعهده او گذارده شده بود برای پدر انجام دهد. کوروش فرزند

---

(۱)- آتوسا)Atossa(دختر کوروش که ابتدا بعقد ازدواج برادر خود کبوجیه درآمد و وقتی بردیای مغ بحکومت رسید وی نیز او را بزنی گرفت و برای سومین بار پس از برکناری بردیا بعقد ازدواج داریوش درآمد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۷۰

کبوجیه در زمان سلطنت خود بعلت تقصیری که بی‌تردید کوچک نبوده امر کرده بود گوشهای بردیای مغ را ببرند. پس فدیمه دختر اوتان آنچه به پدر وعده کرده بود انجام داد. وقتی نوبت او شد که بنزد مغ رود- زیرا زنان پارس هریک بنوبه با شوهر خود هم- بستر میشوند- در کنار او آرمید و وقتی مغ در خواب عمیق غوطه‌ور شد گوشهای او را جستجو کرد و براحتی و بی‌خطر دریافت که این مرد گوش ندارد. همینکه روز شد ماجرای شب را برای پدر پیغام فرستاد.

۷۰- آنگاه اوتان آسپاتین «۱» و گوبارو «۲» بزرگترین شخصیت‌های پارس را که بیش از دیگران برای رازگوئی مناسب بودند بکناری کشید و ماجرا را بر آنها فاش کرد. خود آنها هم حدس میزدند که چنین باشد و وقتی اوتان آنها را در جریان امر گذارد بآسانی گفته او را باور کردند. و تصمیم گرفتند که هریک از آنها یکی از پارسها را که بیش از دیگران مورد اعتماد بود از این راز باخبر کنند.

پس اوتان این راز را با اینتافرن «۳» درمیان نهاد و گوبارو با مگابیز «۴» و آسپاتین با هیدران «۵» مذاکره کردند.

---

(۱)- آسپاتین)Aspathines(یا آسپاشانا)Aspachana(یکی دیگر از شخصیت‌های هفتگانه که بکمک داریوش و اوتان بردیای مغ را از کار برکنار کردند. نام این شخص در کتیبه بیستون ذکر نشده.

(۲)- گوبارو یا گبریاس)Gobrias(از بزرگان پارس و یکی از هفت تن توطئه‌کنندگان برای برکنار کردن بردیای مغ. معلوم نیست که این شخص همان گوباروی معروف فرزند مردونیه است که در زمان کوروش بحکومت بابل رسید و با قدرت بر این سرزمین حکومت کرد یا شخص دیگر.

(۳)- اینتافرن یا اینتافرنس)Intaphernes(که نامش در کتیبه بیستون ویندافرنه)Vindafarnah(فرزند واژاسپارا)Vajaspahara(آمده است.

(۴)- مگابیز (Megabyze) یا مگابیزوس (Megabyzos) که در کتیبه بیستون باگابوخسا (Bagaboukhsa) فرزند دادوواهیجا (Dadouvahidja) آمده است

(۵)- هیدران یا هیدرانس (Hydranes) که در کتیبه بیستون ویدارنا (Vidarna) فرزند باگابیگنا (Bagabigna) آمده است.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۷۱

از اینقرار آنها شش تن بودند، ولی در همین موقع داریوش فرزند هیستاسپ که از پارس میآمد از راه رسید. پدر او حاکم پارس بود «۱». وقتی داریوش رسید، آن شش تن تصمیم گرفتند او را نیز با خود همراه کنند.

۷۱- پس این هفت تن توطئه‌کنندگان گردهم جمع شدند و پس از آنکه سوگند وفاداری نسبت بهم یاد کردند با یکدیگر به مشورت پرداختند. وقتی نوبت سخن به داریوش رسید عقیده خود را چنین بیان کرد: «من تصور میکردم تنها کسی بودم که میدانستم پادشاه کنونی مغ است و بردیا فرزند کوروش مرده است. برای تهیه وسایل از میان بردن همین مغ است که من با شتاب باینجا آمده‌ام. اما چون حوادث شما را نیز در جریان حقایق گذارده و من تنها نیستم عقیده دارم که باید بیدرنگ دست بکار شد و تأمل جایز ندانست زیرا تأمل حاصلی نخواهد داشت.» اوتان چنین گفت: «فرزند هیستاسپ، تو از پدری نجیب‌زاده هستی و بنظر من فضیلت تو از پدر کمتر نیست. با اینحال بی‌تأمل در این کار شتاب مکن و بکوش تا از مطمئن‌ترین راه قدم برداری. باید قبل از عمل تعداد بیشتری را با خود همراه کنیم.»

داریوش بوی پاسخ داد. «کسانی که اینجا حاضرید، بدانید اگر آنطور که اوتان پیشنهاد میکند رفتار کنید همه بوضعی رقت‌بار کشته خواهید شد. بی‌تردید خائنی یافت خواهد شد که بامید نفع شخصی راز شما را بر مغ فاش خواهد کرد. بهتر آنست که هریک از شما بتنهائی اجرای این عمل را بعهده بگیرید. اما چون صلاح آن میدانید

---

(۱)- هیستاسپ یا هیستاسپس (Hystaspes) پدر داریوش یکی از پارس‌های خاندان هخامنشی که داریوش خود شجره نسب او را در کتیبه بیستون چنین معرفی میکند: «پدر من هیستاسپ است، پدر هیستاسپ آرسام بود، پدر آرسام آریامن، پدر آریامن چش‌پش و پدر چش‌پش هخامنشی بوده است.» (کتیبه بیستون- بند ۲) درباره افسانه بسلطنت رسیدن داریوش رجوع شود به بند ۲۰۹ از جلد اول تاریخ هرودوت درجائی که مؤلف شرح میدهد که چگونه هنگام ورود کوروش به سرزمین اقوام ماساگت خواب دید که داریوش فرزند هیستاسپ بر او شوریده و بسلطنت رسیده. برخلاف گفته هرودوت هیستاسپ پدر داریوش حاکم ایالت پارت بود نه فارس (کتیبه بیستون- بند ۳۵)

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۷۲

که این راز را بر دیگران نیز فاش کنیم و آنرا بر من فاش کرده‌اید، پس هم امروز دست بکار شویم و بدانید که اگر امروز از دست برود من منتظر نخواهم نشست که راز مرا دیگری فاش کند و بلکه من خود همه چیز را بر مغ فاش خواهم کرد.»

۷۲- اوتان با مشاهده هیجان داریوش چنین پاسخ داد:

«چون تو ما را مجبور میکنی که بی‌تأمل دست بکار شویم و حاضر نیستی که کار را بتعویق اندازیم، پس بگو برای تعرض بآنها چگونه میتوانیم به کاخ راه یابیم. تصور میکنم که تو نیز میدانی که سربازان محافظ همه‌جا گرد کاخ آماده‌اند. بی‌آنکه آنها را دیده باشی لااقل درباره آنها چیزهائی شنیده‌ای، دراینصورت چگونه خواهیم توانست از از درهای کاخ عبور کنیم؟»

داریوش پاسخ داد: «اوتان؛ چه بسیار که زبان از بیان آنچه عمل نشان میدهد عاجز است و چه بسیار که بیان عاجز نیست ولی عملی که بآن منتهی میشود قابل افتخار نیست با اینحال بدانید که کمترین مشکلی برای عبور از محل مستحفظین وجود ندارد.

زیرا اولا- در برابر مردانی در ردیف و مقام ما هیچکس نیست که از راه احترام یا بعلت ترس درهای کاخ را نگشاید، من نیز شخصا برای ورود به کاخ بهانه‌ای تمام معقول دارم.

من خواهم گفت که هم‌اکنون از پارس رسیده‌ام و قصد دارم پیغام پدرم را بعرض شاه برسانم.

هرجا که دروغ مصلحت باشد در گفتن آن تردید نباید کرد «۱». ما چه دروغگو باشیم و چه شیفته حقیقت در هرحال هدفی واحد داریم. بعضی از مردم دروغ میگویند تا از دروغهای اطمینان‌بخش خود نفعی ببرند. بعضی دیگر حقیقت را میگویند تا مردم بیشتر بآنها اعتماد کنند و خود منتفع شوند. و اگر نفعی درمیان نبود، برای مرد راستگو فرقی نمیکرد که دروغ گوید، و برای دروغگو هم بی‌تفاوت بود که راست گوید. نگهبانانی که از روی میل بما اجازه عبور دهند بعدها از این عمل خود پشیمان نخواهند شد و اگر بین آنها کسانی باشند که بخواهند مانع عبور شوند همانجا بآنها نشان خواهیم داد که دشمنان ما هستند و با هجوم بداخل کاخ کار خود را انجام خواهیم داد»

---

(۱)- درباره پارس‌ها که از دروغ نفرت داشته‌اند بیان این مطلب از قول داریوش قابل مطالعه و مورد تردید است.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۷۳

۷۳- در اینوقت گوبارو شروع بسخن کرد و چنین گفت: «دوستان، چه فرصت بهتری میتوان یافت که یا حکومت را بچنگ آوریم و یا در صورت ناکامی باستقبال مرگ بشتابیم؟ ما از نژاد پارس هستیم ولی پادشاه ما یکنفر ماد یا بهتر بگویم یکنفر ماد بی‌گوش است! تصور میکنم کسانی از بین شما که در موقع مرگ بر بالین کبوجیه حاضر بوده‌اند بخاطر دارند که کبوجیه در آخرین لحظات حیات خود چه نفرینهائی در حق پارس‌هائی کرد که برای پس گرفتن سلطنت اقدامی نکنند. در آنموقع ما متوجه سخنان او نبودیم و تصور میکردیم کبوجیه بقصد تهمت زدن این سخنان را بر زبان جاری میکند ولی من امروز توصیه میکنم که از داریوش پیروی کنیم و این جلسه را تعطیل کنیم و مستقیما بنزد مغ برویم.»

گوبارو چنین سخن گفت و دیگران نیز او را تأیید کردند.

۷۴- در همان موقع که آنان این توطئه را ترتیب میدادند بازی سرنوشت چنین مقدر کرد که مغها پس از تفکر تصمیم گرفتند پراگزاسپ را با خود همراه کنند؛ زیرا از یکطرف کبوجیه نسبت بوی رفتاری ناشایست در پیش گرفته بود و فرزند او را با تیری بقتل رسانیده بود و از طرف دیگر چون او بردیا را بدست خود کشته بود تنها کسی بود که از سرنوشت بردیا فرزند کوروش باخبر بود، و علاوه بر آن پارس‌ها برای او احترامی زیاد قائل بودند. مغان باین قصد او را طلب و این رفیق تازه را بقید سوگند با خود همراه کردند. وی را سوگند دادند که نیرنگی را که آنان نسبت به پارسها بکار برده بودند بر احدی فاش نسازد و در مقابل، همه نوع وعده مساعدت باو دادند.

پرگزاسپ بآنها قول مساعد داد. مغها پس از آنکه پرگزاسپ را با خود همراه کردند چیز دیگری از او خواستند. آنان بوی گفتند که قصد دارند عموم پارسها را در زیر دیوارهای کاخ شاهی احضار کنند و از او خواستند که بر بالای برجی قرار گیرد و آشکارا اعلام کند که پادشاه کنونی بردیا فرزند کوروش است نه کسی دیگر. آنها عمدا این تقاضا را از او کرده بودند زیرا معتبرتر از او در نظر پارس‌ها کسی نبود و بعلاوه او بارها وجود بردیا فرزند کوروش را تأیید کرده بود و افسانه قتل او را منکر شده بود.

۷۵- پرگزاسپ گفت حتی در این مورد نیز حاضر است اسباب رضایت آنها را

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۷۴

فراهم کند. پس مغها پارسها را احضار کردند و وی را بالای برجی بردند و تقاضا کردند برای مردم سخن گوید. اما او آنچه را که از او انتظار داشتند از روی عمد فراموش کرد و اجداد پدری کوروش را از هخامنش ببعد شماره کرد و وقتی پس از گذشت چند قرن به کوروش رسید در ختام بیان خود خدماتی را که این پادشاه به پارسها کرده بود یادآوری کرد و پس از تجدید این خاطرات پرده حقیقت را بکنار زد و گفت تا کنون این راز را پنهان نگهداشته بود زیرا افشای این ماجرا برای او بی‌خطر نبود. اما امروز نیروئی ویرا مجبور بافشای آن میکند. پس شرح داد که چگونه بردیا فرزند کوروش بدست او و با سلاح کبوجیه بقتل رسید و چگونه پادشاهان کنونی از مغان میباشند. آنگاه آرزو کرد که اگر پارس‌ها برای بازیافتن سلطنت و مجازات مغان اقدام نکنند انتقام خدایان بر آنها نازل شود و سپس خود را با سر از بالای برج بپائین افکند. چنین بود مرگ پرگزاسپ، این شخصی که در تمام حیات خود مردی محترم بود

۷۶- در همان موقع آن هفت نفر، پس از آنکه تصمیم گرفتند بی‌تأمل به مغها حمله کنند بخدایان توکل کردند و بی‌خبر از این حادثه حرکت کردند. چون در نیمه راه از این واقعه مطلع شدند، بیدرنگ خود را بکناری کشیدند تا بار دیگر باهم مشورت کنند. اوتان و چند تن دیگر عقیده داشتند که اجرای این عمل بتعویق افتد و در میان اینهمه هیجان و سر و صدا بعملی دست نزنند. داریوش و دیگران مایل بودند که همچنان پیش روند و بی‌تأمل باجرای تصمیمات خود بپردازند. در همان موقع که آنها به بحث مشغول بودند مشاهده کردند که هفت زوج عقاب به شکار دو زوج کرکس مشغول میباشند و پرهای آنها را میکنند و بغارت میبرند. بمشاهده این صحنه، هر هفت تن همداستان شدند و نظر داریوش را پذیرفتند و با اطمینان خاطری که از مشاهده این پرندگان بآنها دست داده بود بسوی کاخ حرکت کردند. «۱»

---

(۱)- شکست پارسها از یونانیان نیز بصورت خوابی نظیر این خواب بر آتوسا ظاهر شده بود. وی در خواب دیده بود که عقابی کرکسی را تعاقب میکند. نکته جالب درباره این واقعه اینست که بجای اینکه تعداد عقاب‌ها بتعداد توطئه‌کنندگان هفت تن و تعداد کرکس‌ها

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۷۵

۷۷- وقتی بمدخل کاخ رسیدند آنچه حسن درایت به داریوش تلقین کرده بود روی داد. نگهبانان که نسبت به پارس‌هائی با آن مقام و منصب احترامی فراوان داشتند و هرگز تصور نمیکردند که آنها چنین نقشه‌ای در سر داشته باشند راه را بر این مردان بزرگ که خدایان رهبری آنها را بعهده داشتند باز کردند. هیچکس حتی یک سؤال از آنها نکرد.

وقتی بداخل صحن رسیدند با خواجگانی روبرو شدند که مأمور انتقال اوامر بودند. اینها مقصود از ملاقات با پادشاه را استفسار کردند و در همانحال که از اینها سوال میکردند نگهبانانی را که آنها را راه داده بودند بسختی سرزنش و تهدید کردند و از ادامه پیشروی آنها مانع شدند. پس آن هفت تن یکدیگر را متقابلا تشجیع کردند و خنجرهای خود را برکشیدند و همانجا این حریفان را از پا درآوردند و دوان‌دوان بداخل بیرونی کاخ هجوم بردند.

۷۸- در همین موقع آندونفر مغ در آنجا درباره واقعه پرگزاسپ باهم بمشورت مشغول بودند. وقتی مشاهده کردند که سرهای خواجگان میرود و فریاد آنها بلند است هردو با شتاب برخاستند و آنچه را رویداده بود دریافتند و خود را برای دفاع آماده کردند. یکی از آنها با شتاب کمان و خدنگ خود را برگرفت و دیگری بجانب نیزه خود جستن کرد زد و خورد آغاز شد. آنکس که کمان و خدنگ بدست داشت نمیتوانست از آن استفاده کند زیرا دشمنان بسیار نزدیک بودند و با او تن‌بتن نبرد میکردند. اما دیگری با نیزه از خود دفاع میکرد، این شخص آسپاتین را از ران و اینتافرن را از چشم مجروح کرد. اینتافرن با این جراحت چشم خود را از دست داد ولی از آسیب آن نمرد «۱»

که مظهر بردیای مغ بوده یکتن باشد هفت زوج عقاب و یک زوج کرکس مشاهده شده است.

اگر فرض کنیم که مقصود مولف از یک زوج کرکس بردیای مغ و برادرش بوده معلوم نیست مقصود از هفت زوج عقاب غیر از هفت تن توطئه‌کنندگان چه کسانی بوده است. احتمال میرود در متن اصلی هفت عقاب و یکزوج کرکس بوده و این اشتباه بعدها در رونویسی‌های بعدی متن وارد شده باشد.

(۱)- درباره سرنوشت اینتافرن رجوع شود به بند ۱۱۸ و ۱۱۹ همین کتاب. در سال اول سلطنت داریوش شخصی بهمین نام بحکومت بابل رسیده است (کتیبه بیستون بند ۵۰)

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۷۶

یکی از آن دو نفر مغ این هر دو نفر از توطئه‌کنندگان را مجروح کرد. آن دیگری که مشاهده کرد کمان بکار او نمی‌آید خود را در پستوئی که مجاور بنا بود افکند و خواست درهای آنرا ببندد. اما دو تن از هفت تن، داریوش و گوبارو، خود را همراه او بداخل آن پستو افکندند. گوبارو مغ را با ریسمان بدام انداخت. داریوش در حالیکه مقابل او ایستاده بود نمیدانست چکند تا در تاریکی گوبارو را مجروح نسازد. وقتی گوبارو مشاهده کرد که داریوش بی‌حرکت بتماشای این صحنه مشغول است پرسید بچه جهت بکمک او نمیشتابد. داریوش پاسخ داد: «میترسم ترا هم مجروح کنم.» اما گوبارو جواب داد: «خنجرت را فرو کن حتی اگر از شکم هردو نفر بگذرد.» داریوش سخن او را پذیرفت، خنجر خود را فرو کرد و خوشبختانه به مغ اصابت کرد «۱»

۷۹- پس از آنکه مغان را کشتند و سرهای آنها را از بدن جدا کردند دو مجروح خود را که قادر به حرکت نبودند و حضورشان برای نگهداری ارک لازم بود در کاخ گذاردند و پنج تن دیگر درحالیکه سرهای مغان را بدست گرفته بودند با فریادها و تظاهرات پرسر و صدا شروع بدویدن کردند و دیگر پارسها را طلب کردند و ماجرا را برای آنها نقل کردند و سرها را بآنها نشان دادند و تمام مغانی را که بچنگ افتادند بقتل رساندند. همینکه پارسها از فداکاری آن هفت تن و خدعه مغان باخبر شدند بآنها پیوستند و درحالیکه خنجرهای خود را بیرون کشیده بودند هرجا مغی میافتند خون او را میریختند بطوریکه اگر شب فرا نمیرسید و کار آنها قطع نمیشد یک مغ زنده نمیماند.

این روز، امروز جشن بزرگ ملی پارسها است. مراسم بزرگی در این روز برپا

---

(۱)- درباره اینکه چه کسی بردیای مغ را کشته است بین اسناد و مدارک تاریخی اختلاف است. در کتیبه بیستون (بند ۱۳) داریوش مدعی است که خود او بردیا را با تعداد کمی از همراهان کشته است. اما اشیل (Eschyle) نویسنده یونان باستان مدعی است که قاتل حقیقی او آرتافرن (Artaphernes) بوده «اشیل- پارسها- بند ۷۷۶» و کتزیاس¬Ctesias مورخ دیگر یونانی معتقد است که بردیا بدست چندین نفر از مهاجمین بقتل رسید.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۷۷

میکنند که به «قتل عام «۱» مغان» معروف است. در موقع انجام این مراسم هیچ مغی حق ندارد خود را بمردم نشان دهد و همه در آنروز در خانه میمانند.

۸۰- وقتی اغتشاش آرام شد و پنج روز از این حادثه گذشت «۲» کسانی که برضد مغها قیام کرده بودند برای مشورت جلسه‌ای تشکیل دادند. نطق‌هائی ایراد شد که بی‌تردید برای بعضی از یونانیها باورکردنی «۳» نیست ولی در هرحال صحت دارد. اوتان عقیده داشت که باید امور حکومت را به ملت پارس واگذار کنند و چنین استدلال می‌کرد:

«من عقیده دارم که نباید فقط یک نفر را از بین خود بعنوان پادشاه انتخاب کنیم. این کار نه خوب است و نه مفید. شما میدانید که گستاخی جاهلانه کبوجیه بچه درجه از افراط رسید و جسارت و گستاخی آن مغ را هم آزمایش کردید. در سلطنتی که هوی و هوس اشخاص از پس‌دادن حساب کاملا معاف است چگونه ممکن است تعادلی بوجود آید؟ این قدرت به باتقوی‌ترین مردمی که بآن دست یابد نقشه‌های غیرعادی الهام میکند. کبر و غرور در وجود نسل موجود قهرا افزایش مییابد و ریشه حسادت از آغاز تولد در وجود انسان میروید. این دو عیب بشر را بصورت موجودی غیرانسانی

---

(۱)- این جشن که بجشن قتل عام مغان معروف بود بنا بگفته هرودوت و کتزیاس مدتها در پارس قدیم معمول بوده ولی صحت وجود آن مورد تأیید دیگر مورخان باستان نیست.

(۲)- بگفته یکی از مورخان پارس‌ها مدت پنج روز پس از مرگ پادشاه آزاد بودند که بهر عملی بخواهند دست زنند تا هرج‌ومرجی که از این آزادی نتیجه میشود قدر و ارزش سلطه پادشاه را بر آنها روشن کند.

(۳)- مقصود هرودوت از سخنانی که برای یونانیان باور کردنی نیست مطالبی است که اوتان ضمن صحبت درباره سرنوشت حکومت عنوان کرده و مورخ بتفصیل در این کتاب و بند ۴۳ از کتاب ششم شرح داده است. آنچه مسلم است عنوان ریاست جمهوری که هرودوت در این بند از قول اوتان عنوان میکند چندان با خوی پارسها تطبیق نمیکرده و باورکردنی نیست که منظور اوتان آنطور که هرودوت تشریح میکند واقعا حکومت جمهوری از نوع حکومت شهرهای یونان بوده باشد. ظن غالب اینست که مقصود اوتان حکومت مشترک اشراف بر عوام بوده نه حکومت مطلق ایشان.

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۷۸

درمی‌آورد. سرشار از کبر و غرور نیمی از جنایات، و سرشار از حسادت نیم دیگر آنرا مرتکب میشوند. خواهید گفت که یک فرمانروای مطلق که همه چیز دارد چگونه ممکن است حسادت بورزد. اما برعکس، حسادت با استبداد آمیخته است و برضد مردم بکار میافتد. فرمانروای مستبد حتی نسبت به طول عمر مردمان نیکو بآنها حسادت میورزد و دوست ندارد در شهر او غیر از مردمان شرور کس دیگری هم وجود داشته باشد. و نیز از تهمت و افترا با آغوش باز استقبال میکند. ولی بدترین عیب آن اینست که اگر او را با احتیاط تملق گوئید باو برمیخورد که چرا با خفت و خواری تملق نگفته‌اید؛ اگر با ذلت تملق بگوئید از این تملق‌گوئی خفت‌زای شما ناراحت میشود. اما اسفناکترین مطلب را در اینمورد اکنون برای شما شرح میدهم: آنها سننی که از اجداد خود بارث برده‌اند بکلی دگرگون میکنند، از زنان هتک حرمت میکنند و مردم را بی‌محاکمه میکشند.

در عوض حکومت ملت را باشیواترین عناوین، «حکومت مساوات» مینامند. بعلاوه در این حکومت سلطان مرتکب افراطکاری نمیشود. مقامات بقید قرعه تعیین میشوند و صاحب‌منصبان مسئول کار خود هستند و تمام تصمیمات برأی ملت واگذار میشود.

بنابراین، من پیشنهاد میکنم که سلطنت را ترک گوئیم و حکومت ملی برقرار سازیم.

زیرا تمام فضائل را در ملت میتوان یافت.»

۸۱- چنین بود عقیده‌ای که اوتان ابراز کرد مگابیز آنها را بقبول حکومت اشرافی دعوت کرد و گفت:

«درباره آنچه اوتان برضد سلطنت اظهار کرد من با او هم عقیده‌ام. اما وقتی او توصیه میکند که حکومت را به ملت واگذار کنیم بهترین راه را انتخاب نکرده است: مردمیکه از آنها هیچ انتظاری نمیتوان داشت ابله‌ترین و گستاخ‌ترین کسانند. قابل قبول نیست که ما از گستاخی یک فرمانروای مستبد بگریزیم و خود را گرفتار گستاخی مردمی بی‌قید کنیم. مرد مستبد اگر کاری بکند تشخیص میدهد که چه میکند، ولی مردم عامی حتی از تشخیص آن عاجزند. مردمی که هرگز تعلیم ندیده و هرگز کار خوب و درست در خود ندیده‌اند، مردمیکه در حال هیجان نامعقول مانند سیلی که در زمستان قوت میگیرد همه چیز را بهم میریزند چگونه میتوانند امور را تشخیص دهند؟

تاریخ هرودوت، ج۳، ص: ۱۷۹

اگر کسانی هستند که بدخواه پارسها هستند آرزو کنیم که حکومت عوام نصیب آنان شود «۱». ما باید دسته‌ای از مردان برگزیده را انتخاب کنیم و حکومت را بدست آنان بسپاریم. ما خود بیقین از این مردان خواهیم بود. بنظر میرسد که بهترین تصمیمات از بهترین اشخاص سرچشمه میگیرد.»

۸۲- چنین بود عقیده مگابیز. نفر سوم که داریوش بود چنین اظهار عقیده کرد:

«آنچه مگابیز درباره حکومت ملت گفت بنظر من کاملا صحیح است؛ ولی عقیده او درباره حکومت اشرافی صحیح نیست. این سه نوع حکومت را در نظر آورید و فرض کنید که هر سه آنها در نوع خود بهترین هستند: یک حکومت عالی عوام، یک حکومت اشرافی بی‌نقص و یک پادشاه باتقوی. بعقیده من این آخری از بسیاری لحاظ بر دیگران ترجیح دارد، زیرا بهتر از تقوای سلطانی که در عین شکوه و جلال است هیچ چیز نمیتوان یافت. چنین پادشاه باعدالتی که فرض وجود او است در جهت خیر و صلاح ملت حکومت خواهد کرد و اسرار امور را در برابر بداندیشان بهتر محفوظ خواهد داشت. اما در حکومت اشرافی، اشراف که استعدادهای خود را در راه منافع عمومی بکار میاندازند غالبا گرفتار خصومت‌های شخصی بسیار تند میباشند. زیرا چون هریک از آنها میخواهند بر دیگران ریاست کنند و عقیده خود را تفوق دهند، سرانجام از یکدیگر بشدت متنفر میشوند و این خود موجب جنایات و خیانات و بازگشت حکومت سلطنتی میشود.

همین امر نشان میدهد که تا چه حد این حکومت بهترین نوع حکومت میباشد «۲». از طرف

---

(۱)- یونان باستان گاهواره حکومت آزاد و دمکراسی بوده و اگر تصور کنیم که هرودوت در زمانی میزیسته که مدتها از شروع جنگهای مدیک میگذشته باین نتیجه میرسیم که مؤلف در میان این سخنان از فکر یونانی خود الهام گرفته و شاید مقصود او از «کسانی که بدخواه پارس‌ها هستند» و حکومت عوام را از قول بزرگان پارس برای آنها آرزو میکند مردم شهرهای یونان است که

جز در بعضی موارد استثنائی همیشه از حکومت آزاد برخوردار بوده‌اند.

(۲)- زیرا سرانجام حکومت اشرافی نیز بآن منتهی میشود. این نظریه تا حدی انعکاسی از نظریه افلاطون درباره حکومتها است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۰

دیگر محال است که حکومت آزادی به فساد «۱» منتهی نشود. این فساد برای ملت مصیبت‌بار است ولی بین مردمان فاسد نفاق و کینه‌ای ایجاد نخواهد کرد و موجب استحکام دوستی آنها میشود؛ زیرا برای چپاول کردن دولت بهتر آنست که آنها باهم متحد باشند «۲».

این وضع آنقدر ادامه میابد تا مردی رهبری ملت را بعهده گیرد و باین اقدامات خاتمه دهد. این مرد با این عمل خود تحسین و پشتیبانی ملت را جلب میکند و این پشتیبانی موجب استقرار قدرت مطلق بنفع او میشود. در این مورد نیز رجحان حکومت سلطنتی بوضوح آشکار است «۳». خلاصه کلام آنکه آزادی را چه کسی بما داده است؟ آیا ملت است یا اشراف یا سلطان که آنرا بما اعطاء کرده‌اند؟ باین دلایل من عقیده دارم اکنون که بکمک یکنفر آزاد شده‌ایم «۴» بنوع حکومت یکنفری وفادار بمانیم و اگر این دلیل را هم کنار گذاریم سنن و رسوم اجدادی را چون نیکو هستند از بین نبریم؛ این عمل برای ما فایده‌ای نخواهد داشت.»

۸۳- چنین بود سه عقیده‌ای که ابراز شد. چهار تن پارسی دیگر که باقی بودند بجانب نفر آخر متمایل شدند. اوتان که مایل بود مساوات سیاسی در پارس مستقر شود وقتی خود را در اقلیت دید نطقی باین شرح برای دیگران ایراد کرد:

«دوستان، از هم‌اکنون معلوم است که یکی از ما که از سران انقلاب هستیم

---

(۱)- در ترجمه این اصطلاح کلمه «شرارت» را هم میتوان بکار برد. بطور کلی عموم مترجمین تاریخ هردوت در انتخاب کلمه‌ای که مقصود واقعی مؤلف را نسبت به اصطلاحی که در اینمورد بکار رفته برساند دچار تردید هستند ولی بنظر میرسد که کلمه «فساد» از «شرارت» مناسب‌تر باشد. (رجوع شود به تاریخ هردوت، نسخه Belles Lettres چاپ پاریس ۱۹۳۹- جلد سوم صفحه ۱۳۴- بند ۸۲ یادداشت شماره ۲)

(۲)- از اینقرار حکومت اشرافی به نفاق و دشمنی و حکومت عوام به اتحاد و اتفاق بیشتر عوامل فساد منجر میگردد.

(۳)- زیرا مسلم شد که حتی مردمیکه از حکومت آزاد برخوردار هستند رفته‌رفته از این نوع حکومت خسته میشوند و سرانجام به حکومت سلطنتی پناه میبرند.

(۴)- روشن است اشاره داریوش به کوروش کبیر است که بتنهائی موجب آزادی مردم پارس از قید اطاعت مادها گردید.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۱

پادشاه خواهد شد، خواه آنکه انتخاب او را به مردم پارس واگذار کنیم یا اینکه از راه قرعه باشد و یا راه دیگری برای آن برگزینیم. و در هرحال من در برابر شما داوطلب نخواهم بود. آرزوی من اینست که نه بر کسی حکومت کنم و نه از کسی فرمان برم.

پس من حاضرم از حکومت صرفنظر کنم بشرط آنکه خودم و هیچیک از بازماندگانم تا ابد از هیچیک از شما فرمان نبریم.»

او چنین گفت و شش تن دیگر با شرایط او موافقت کردند. پس چون او از قبول این مقام خودداری کرد کنار رفت و امروز نیز در پارس این خانواده تنها خانواده‌ایست که آزاد است و اگر برخلاف قوانین معمول رفتار نکند تعهدی جز آنچه از روی میل به عهده گرفته ندارد.

۸۴- آن شش تن دیگر که باقی ماندند درباره صحیح‌ترین راه انتخاب پادشاه به مشورت پرداختند. ابتدا قرار شد که همینکه یکی از آنها بسلطنت رسید برای اوتان و آیندگان او امتیازات فوق العاده قائل شود. همچنین قرار شد هر سال یکدست لباس ماد «۱» و جمیع پاداش‌هائی را که در نظر پارس‌ها از باارزش‌ترین آنها است دریافت کند. آنها این افتخارات را از آنجهت برای او تصویب کردند که او اولین کسی بود که طرح انقلاب را ریخته بود و آنها را گرد هم جمع کرده بود. چنین بود امتیازات مخصوص اوتان «۲». سپس آنها برای خود متقابلا- امتیازات زیر را شناختند: هریک از هفت نفر که مایل بود میتوانست آزادانه و بی‌اعلام قبلی به حرمسرای پادشاه وارد شود مگر در موردی که پادشاه با یکی از زنان خود هم‌بستر باشد؛ پادشاه نمیتوانست از غیر از خانواده یکی از سران انقلاب برای خود زن انتخاب کند. اما درباره انتخاب پادشاه چنین

---

(۱)- پوشیدن قبای بلند مادها با آستین‌های گشاد بین بزرگان پارس مرسوم بود و این لباس یکی از بهترین خلعت‌های پادشاه محسوب میشد.

(۲)- چون مدتی بعد فرزندان اوتان بحکومت کاپادوکیه رسیدند بعضی از مورخان عقیده دارند که وی علاوه بر این امتیازات حکومت انحصاری این ایالت را نیز بدست آورده بود.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۲

تصمیم گرفته شد: اسب هرکس که در طلوع آفتاب در حومه شهر درحالیکه صاحب خود را بر پشت دارد قبل از دیگر اسبان شیهه کشد سلطنت با او خواهد بود.

۸۵- مهتر داریوش مرد زرنگی بود بنام اویبار «۱». پس از آنکه مذاکرات پایان یافت داریوش باین مرد گفت: «اویبار، درباره طرز انتخاب پادشاه تصمیم گرفته‌ایم که آنکس که در طلوع آفتاب اسبش درحالیکه صاحب خود را بر پشت دارد مقدم بر دیگر اسبان شیهه کشد پادشاه خواهد بود. اگر تو تدبیر جالبی داری بکوش تا این افتخار را نصیب من کنی و دیگران را کنار زنی.»

اویبار پاسخ داد: «سرور من، اگر تعلق سلطنت بتو باین امر بستگی دارد خیالت آسوده باشد و اطمینان داشته باش که هیچکس غیر از تو پادشاه نخواهد شد زیرا من برای این کار تدبیری شگفت دارم.»

داریوش گفت: «اگر تو واقعا راهی اینقدر مطمئن داری موقع آنست که بی‌تأمل دست بکار شوی، زیرا این مسابقه فردا روی خواهد داد.» پس اویبار با اطلاع از این ماجرا چنین کرد: وقتی شب فرا رسید مادیانی را که اسب داریوش بیش از دیگر مادیانها طالب بود به حومه شهر برد و در آنجا بست. آنگاه اسب داریوش را بآنسو برد و مدتی در نزدیکی مادیان گردش داد تا بوی آنرا استشمام کند و سپس آندو را بحال خود گذارد تا بهم نزدیک شوند.

۸۶- همینکه آفتاب سر زد آن شش تن از روی قرار قبلی سوار بر اسب آشکار شدند و بسوی حومه شهر رفتند. وقتی بمحلی رسیدند که شب قبل آن مادیان در آنجا بسته شده بود اسب داریوش شیهه کشید و دویدن آغاز کرد. در همین موقع برقی در آسمان صاف درخشید و رعد غریدن آغاز کرد. این علائم که بنظر میآمد برای تائید انتخاب داریوش فرستاده شده بود سمت او را در حقیقت تأیید کرد. پس دیگران از اسبهای خود پائین جستند و در برابر او تعظیم کردند.

---

(۱)- Oibares.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۳

۸۷- چنین بود بعقیده برخی تدبیری که اویبار اندیشید. بعقیده بعضی دیگر- هردو روایت بین پارسها شایع است- اویبار با دست خود قسمت‌هائی از اندام مادیان را لمس کرد و سپس دستهای خود را در زیر شلوار گشاد خود مخفی کرد و هنگام طلوع آفتاب در موقعیکه اسب‌ها بحرکت در آمدند دست خود را گشود و بینی اسب داریوش را با آن نوازش کرد. حیوان آن بو را تشخیص داد، نفس عمیقی کشید و شیهه زد «۱».

---

(۱)- هر دوی این روایات برخلاف واقع است چه از بین هفت تن که برضد بردیای دروغی قیام کردند داریوش تنها کسی بود که از خاندان هخامنشی بود و چون کبوجیه فرزندی نداشت سلطنت حقا باو میرسید. داریوش خود در کتیبه بیستون اجداد خود را تا هخامنش نام برده و حقانیت سلطنت خود را بدان استناد نموده.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۴

آغاز سلطنت داریوش

اداره امور مملکت- هندیها و عربها

۸۸- از این زمان داریوش فرزند هیستاسپ پادشاه شد و باستثنای اعراب تمام اقوام آسیا که در زمان کوروش و پس از او در زمان پسرش کبوجیه مطیع شده بودند باطاعت او در آمدند «۱».

اما اعراب بهیچ عنوان مطیع پارس‌ها نبودند و وقتی کبوجیه را برای عبور به مصر راه دادند متحدین او محسوب میشدند. زیرا اگر اعراب با این امر مخالفت کرده بودند کبوجیه نمیتوانست مصر را فتح کند. داریوش ازدواج‌هائی کرد که در نظر پارس‌ها بسیار محترم بود. وی با دو دختر کوروش، آتوسا «۲» و آرتیستون «۳» ازدواج کرد. آتوسا قبل از آن همسر برادر خود کبوجیه بوده و بعد از آن نیز همسر مغ شده بود.

ولی آرتیستون دختری جوان بود.

داریوش زن دیگری گرفت که از دختران بردیا فرزند کوروش بود و پارمیس «۴»

---

(۱)- بسلطنت رسیدن داریوش آنطور که هردوت نقل میکند بسادگی نبود، چه پادشاه بزرگ هخامنشی در آغاز سلطنت خود با شورش‌های بزرگی در سراسر امپراتوری مواجه شد که از همه مهم‌تر شورش فرورتیش در بابل است که داریوش در کتیبه بیستون درباره آن سخن گفته و هردوت نیز در بند ۱۳۰ از کتاب اول بآن اشاره کرده است.

(۲)- آتوسا (Atossa) دختر کوروش کبیر و خواهر کبوجیه که پس از مرگ کوروش بترتیب بعقد ازدواج برادر خود کبوجیه و بردیای مغ و داریوش در آمد.

(۳)- Artystone.

(۴)- Parmys.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۵

نام داشت همچنین دختر اوتان را که راز مغ را فاش کرده بود نیز بعقد خود آورد «۱» همه‌جا علائم قدرت او آشکار بود. ابتدا امر کرد سنگ‌نوشته‌ای حجاری و برپا کنند که روی آن تصویر یک اسب‌سوار با کتیبه‌ای باین مضمون حک شده بود:

«داریوش فرزند هیستاسپ سلطنت پارس را مدیون لیاقت اسب خود- در اینجا نام حیوان ذکر شده- و زرنگی مهتر خود اویبار میباشد «۲».»

۸۹- پس از آنکه این کتیبه برپا شد بیست حاکم‌نشین در پارس برقرار کرد که پارس‌ها آنها را ساتراپ‌نشین مینامند «۳». وقتی این حاکم‌نشین‌ها معین شدند و کسانی در رأس آنها قرار گرفتند داریوش خراج‌هائی باتباع خود تحمیل کرد و آنها را به چند نژاد تقسیم کرد و اقوام مجاور را در بین این نژادها قرار داد و بعضی از اقوام دور دست را که در آنسوی اقوام سرحدی سکونت داشتند بیکی از آنها وابسته کرد. توزیع حکومت حاکم‌نشین‌ها و تنظیم مالیات‌های سالانه را بترتیب زیر انجام داد: برای آنهائی که بدهی خود را به نقره میپرداختند اساس مالیات تالان بابلی قرار گرفت و برای آنها که با طلا میپرداختند تالان او به «۴» بکار بردند.

---

(۱)- داریوش قبل از آن با یکی از دختران گوبارو نیز ازدواج کرده بود (تاریخ هردوت- جلد هفتم- بند دوم).

(۲)- تا جائیکه تحقیقات ما میرساند چنین کتیبه‌ای امروز وجود ندارد.

(۳)- در حقیقت این حاکم‌نشین‌ها خیلی قبل از داریوش تأسیس شده بودند با این تفاوت که قبل از داریوش حکام ایالات امپراتوری در حقیقت پادشاهان مستقلی بودند که در چهار دیواری ایالت خود همه نوع قدرت و اختیار داشتند. درحالیکه داریوش اختیارات آنها را محدود کرد و نظارت پادشاه را بر امور آنها افزایش داد.

(۴)- تالان (Talent) واحد وزن و پول در یونان باستان و برابر ۳۰/ ۳۶ کیلو گرم و ۵۵۶۰ فرانک طلا. تالان اوبه (Eubee) واحد وزنی بود که بهمین نام در شبه جزیره اوبه (Eubee) از جزایر یونان باستان معمول بود و برابر بود با ۵۶ مین (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۶

تالان «۱» بابلی برابر هفتاد و هشت مین «۲» اوبه است.-

در زمان کوروش و کبوجیه قاعده ثابتی درباره مالیات وجود نداشت و فقط پیشکش‌هائی به پادشاه اهداء میکردند.

تنظیم مقررات مالیاتی و اصلاحات دیگری نظیر آن موجب شده است که پارس‌ها داریوش را کاسب، کبوجیه را مستبد و کوروش را پدر بنامند؛ زیرا اولی در همه چیز چانه میزد، دومی خشن بود و بیقید، و سومی اخلاقی ملایم داشت و همه نوع بآنها خدمت کرد.

۹۰- اهالی یونی «۳»، منیزی آسیا «۴»، ائولی «۵»، کاری «۶»، لیسی «۷»،

---

(۱)- تالان بابلی برابر بود با ۳۰ کیلو و ۸۳۷ گرم که کمی از لحاظ وزن و ارزش از تالان اوبه کمتر بود (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

(۲)- مین (Mine) واحد وزن و پول در یونان باستان و برابر ۶۸/ ۹۲ فرانک طلا.

(رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

(۳)- یونی (Ionie) یکی از چهار قوم بزرگ یونانی الاصل و از بازماندگان یون (Ion) نوه هلن (Hellen) بنیان‌گذار یونان باستان میباشند. اقوام یونی در برابر هجوم اقوام دری (Dorie) سرزمین یونان اصلی را ترک کردند و به سواحل آسیای صغیر پناهنده شدند و مهاجرنشین‌های معروف یونان را در دنیای باستان تأسیس کردند. از شهرهای معروف یونی باستان ملط است در ساحل آسیای صغیر.

(۴)- منیزی (Magnesie) - در عهد باستان سه ناحیه باین نام خوانده میشد:

۱- منیزی واقع در تسالی

۲- منیزی سی‌پی (Sippye) که مهاجرنشین ناحیه قبلی بود و در سرزمین لیدی قرار داشت

۳- منیزی ماندر (Meandre) که آن نیز مهاجرنشین منیزی تسالی بود و در ساحل شبه جزیره آسیای صغیر در جنوب غربی بندر معروف افز (Ephese) در نزدیکی رود مآندر (Meandre) در لیدی قرار داشت که امروز قزل‌حصار نام دارد. مقصود هردوت از منیزی آسیا همین ناحیه است که در زمان کوروش کبیر ضمیمه امپراتوری پارس شده بود.

(۵)- ائولی (Eolie) یا ائولید (Eolide) از نواحی قدیم آسیای صغیر واقع در شمال غربی این شبه جزیره در شمال ناحیه یونی. ائولی محل اقامت قومی بود که بهمین نام خوانده میشدند و قبلا در سرزمین یونان اصلی سکونت داشتند و پس از شروع هجوم اقوام دری این سرزمین را ترک کردند و به آسیای صغیر پناهنده شد و دوازده شهر متحد در این شبه جزیره تاسیس کردند که بعضی از آنها از قبیل اله (Elee ?) و سمیرن (Smyrne) یا ازمیر شهرتی خاص بدست آوردند.

(۶)- کاری (Carie) قومی است که در عهد باستان در قسمت جنوب غربی شبه‌جزیره آسیای صغیر در ناحیه‌ای واقع بین لیدی و فریژیه و لیسی و دریای اژه سکونت داشت. این قوم که یونانی الاصل بود بعدها در معرض هجوم اقوام دری (Dorie) که از سرزمین یونان اصلی آمده بودند قرار گرفت و اجبارا بقسمتهای داخلی آسیای صغیر مهاجرت کرد.

(۷)- لیسی (Lycie) از نواحی قدیم آسیای صغیر واقع در شمال غربی این شبه‌جزیره در ساحل دریای مدیترانه و دریای اژه که از یک طرف به کاری و از طرف دیگر به پامفیلی محدود بود. سرزمین لیسی و میلی را در قدیم میلیاد (Milyade) مینامیدند. ساکنان اصلی آنرا مهاجرین کرت (Crete) تشکیل میدادند که مانند دیگر مهاجرنشین‌های یونانی آسیای صغیر در زمان کوروش مطیع امپراتوری پارس شدند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۷

میلی «۱»، پامفیلی «۲» (تمام این اقوام از لحاظ مالیاتی تشکیل یک ایالت واحد را میدادند) چهارصد تالان نقره بخزانه میپرداختند. این قسمت حاکم‌نشین «۳» اول بود. اهالی میزی «۴»، لیدی «۵»، لازونی «۶»، کابالی «۷» و هی‌ژن «۸» پانصد تالان میپرداختند. این

---

(۱)- میلی (Milie) قومی بوده است که در زمان باستان در محلی واقع در شمال غربی لیسی سکونت داشت. این سرزمین و سرزمین لیسی را یک جا میلیاد (Milyade) مینامیدند (سترابون، جلد ۱: بند ۱۷۳، جلد ۱۳، بند ۲۱۷).

(۲)- پامفیلی (Pamphylie) از نواحی قدیم آسیای صغیر که از طرف مغرب بناحیه لیسی و کاری و از جانب مشرق به کیلیکی و از جنوب به دریای مدیترانه محدود بوده. این ناحیه نقش مهمی در تاریخ باستان بعهده نداشته و بهمین جهت تا حدی گمنام است.

(۳)- مقصود از حاکم‌نشین واحد تشکیلات اداری هخامنشی است که در زمان داریوش ساتراب‌نشین یا ساتراپی نام داشته.

(۴)- میزی (Misie) یا میزیا (Misia) از نواحی آسیای صغیر قدیم که در شمال غربی این شبه‌جزیره بین بغازها و دریای اژه قرار داشت. از شهرهای معروف آن لامپساک (Lampsaque) و سیزیک (Cyzique) و تروآ بوده است. شهرت ناحیه میزی بیشتر بعلت جنگ افسانه‌ای معروف تروآ است که در هشت قرن قبل از میلاد در این ناحیه اتفاق افتاده است.

(۵)- لیدی (Lydie) - کشور افسانه‌ای لیدی واقع بین فریژیه و مهاجرنشین‌های سواحل آسیای صغیر که پایتخت آن شهر معروف سارد و مقر حکومت خاندان مرمناد بود. سرزمین لیدی در زمان کرزوس پادشاه افسانه‌ای خود باوج شهرت رسید ولی در زمان همین پادشاه بدست کوروش کبیر پادشاه هخامنشی فتح شد (۵۴۸ قبل از میلاد).

(۶)- لازونی (Lazonie) درباره این قوم یا سرزمین اطلاعی در هیچیک از منابع بدست نیامد.

(۷)- کابالی (Kabalie) محل سکونت قومی بود که بهمین نام کابال (Cabale) نام داشت. این محل که کیبی‌را (Kibira) نیز نامیده شده در شمال ناحیه لیسی قدیم قرار داشت

(۸)- هی‌ژن (Hygenne) درباره این قوم و محل سکونت آنها نیز اطلاعی بدست نیامد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۸

قسمت حاکم‌نشین دوم بود. مردم هلسپون «۱» در ساحل راست از جانب یونان و مردم فریژیه «۲»، تراکیه «۳» آسیا، پافلاگونی «۴»، ماریاندینی «۵» و سوریه سیصد و شصت تالان میپرداختند. این قسمت حاکم‌نشین سوم بود. مردم کیلیکی «۶» تعداد سیصد و شصت اسب سفید از قرار روزی یک عدد و همچنین پانصد تالان نقره میآوردند. از این مبلغ

---

(۱)- هلسپون (Hellespont) یا دریای هله (Helle) نام قدیم بغازداردانل است که بین دریای اژه و دریای سیاه قرار دارد و آسیا را از اروپا جدا میکند. در قرن ۴ قبل از میلاد این نام به ناحیه‌ای گفته میشد که شامل قسمت‌هائی از آسیای صغیر و از جمله میزی (Mysie) میشد.

(۲)- فریژیه (Phrigie) یا فریجیه از نواحی قدیم آسیای صغیر که در مرکز این شبه جزیره قرار داشت و محل سکونت قومی بود که حدس زده میشود از تراکیه باین محل مهاجرت کرده باشد. دوران استقلال این قوم چندان دوام نیاورد و از سال ۵۶۰ قبل از میلاد مطیع پادشاه لیدی و در سال ۵۷۴ ضمیمه امپراتوری پارس شد.

(۳)- تراکیه (Thrace) از نواحی قدیم اروپا واقع در شمال یونان و دریای اژه، محل سکونت تمام اقوام یونانی نژادی بوده است که از نواحی شمالی یونان به سواحل و جزایر این سرزمین مهاجرت میکردند. شاید بهمین جهت است که صحنه‌های قسمت‌های مهمی از افسانه‌های یونان باستان را در این سرزمین مجسم کرده‌اند. این سرزمین موطن لینوس (Linos) وارفه (Orphee) و موزه (Musee) نیمه‌خدایان باستان بوده است.

(۴)- پافلاگونی (Paphlagonie) از نواحی قدیم آسیای صغیر در شمال این شبه‌جزیره واقع بین دریای سیاه و بی‌تی‌نی (Bithynie) - از شهرهای معروف آن سینوپ (Synope) بوده است.

(۵)- ماریاندینی (Mariandinie) از نواحی آسیای صغیر واقع در بیتی‌نی (Bithynie) در ساحل دریای سیاه که محل سکونت قومی بهمین نام بوده است.

(۶)- کیلیکی(Cilicie) از نواحی قدیم آسیای صغیر در جنوب شرقی این شبه‌جزیره که امروز عدنه نام دارد. از شهرهای معروف این ناحیه تارس(Tarse) است که بعلت اینکه موطن دسته‌ای از فلاسفه معروف بوده شهرتی خاص دارد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۸۹

صد و چهل تالان آنرا برای نگهداری پادگان سوار نظام کیلیکی برمیداشتند و بقیه آنرا که سیصد و شصت تالان بود به داریوش تقدیم میکردند. این قسمت حاکم‌نشین چهارم بود.

۹۱- شهر پوزیدیون «۱» که آمفیلوکوس «۲» فرزند آمفیاراوس «۳» در سرحد کیلیکی و سوریه تأسیس کرده بود و تمام ناحیه‌ای که از این شهر تا مصر ادامه دارد باستثنای قسمت محصور شده‌ای که در دست اعراب است و چیزی نمیپردازند، سیصد و پنجاه تالان میپردازند. این حاکم‌نشین که سراسر فینیقیه و قسمتی از سوریه که به سوریه فلسطین معروف است و جزیره قبرس را شامل میباشد حاکم‌نشین پنجم است.

مصر، قسمت‌هائی از افریقا که با مصر همسایه است، سیرن «۴» و بارکه «۵» که هر دو جزء مصر میباشند، هفتصد تالان میپردازند و این علاوه بر درآمدی است که از صید ماهی در دریاچه موریس «۶» حاصل میشود زیرا این پول هم مانند درآمدهائی که از محل گندم

---

(۱)- پوزیدیون(Posideion) - این شهر در جنوب ناحیه اورونت(Oront) و در دامنه کوه کازیوس(Casios) در آسیای صغیر بود.

(۲)- Amphilocus.

(۳)- Amphiaraos.

(۴)- سیرن(Cyrene) پایتخت سیرنائیک که در سال ۶۳۰ قبل از میلاد تأسیس شد و در مدتی کوتاه بصورت یکی از بنادر تجارتی بزرگ دریای مدیترانه درآمد و با قرطاجنه رقابت کرد. سیرن نام فرشته‌ایست که آپولون او را تا این قسمت از افریقا تعقیب کرد و بهمین جهت این نواحی بنام اوسیرن معروف شد.

(۵)- بارکه(Barke) یا برقه از شهرهای سیرنائیک و لیبی قدیم.

(۶)- موریس(Moeris) نام دریاچه‌ایست مصنوعی که در زمان آمن ام هات سوم(Amen -em -hatIII) از سیزدهمین خاندان سلطنتی مصر که در حدود ۲۹۰۰ سال قبل از میلاد میزیسته حفر شده بود. هردوت این پادشاه را با یکی دیگر از پادشاهان مصر بهمین نام که از ۱۷۳۶ تا ۱۷۲۳ قبل از میلاد در مصر سلطنت کرده اشتباه نموده و پادشاه اخیر را بعلت شباهت ظاهری نام او با پادشاه قبلی احداث‌کننده دریاچه موریس دانسته (هردوت، جلد دوم، بند ۱۰۲)

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۰

حاصل میشد در هفتصد تالانی که ذکر شد محسوب نشده بود. توضیح آنکه صد و بیست مدیمن «۱» گندم به پادگان و کمک‌های آنها که در قلعه سفید ممفیس مقیم بودند داده میشد این قسمت حاکم‌نشین ششم بود.

ساتاژی‌ها «۲»، گانداری‌ها «۳»، دادیک‌ها «۴» و آپاری‌ها «۵» که تشکیل یک قسمت را میدادند و حاکم‌نشین هفتم بودند صد و هفتاد تالان به خزانه شاهی میپرداختند. مردم شوش و بقیه کیسی «۶» سیصد تالان میپرداختند و این قسمت حاکم‌نشین هشتم بود.

۹۲- از بابل و بقیه آشور «۷» هزار تالان نقره و پانصد غلام جوان میرسید و این قسمت حاکم‌نشین نهم بود. از اکباتان و بقیه ماد و سرزمین پاریکانی‌ها «۸»

---

(۱)- مدیمن(Medimne) واحد مقیاس حجم در یونان باستان و برابر ۵۱ لیتر و یک دسی لیتر و هشت دهم سانتی‌لیتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۲)- ساتاژی(Sattagye)

(۳)- گاندارا(Gandara) نام قدیم قسمت سفلای قندهار امروزه است. از لحاظ تشکیلات اداری زمان داریوش این نام شامل قسمتی از نواحی پنجاب هند نیز میشد. این ناحیه در کتیبه بیستون بنام تاتاگو(Tatagou) آمده است.

(۴)Dadike-

(۵)Aparye-

(۶)Kissie-

(۷)- آشور در نظر هردوت شامل بابل قدیم نیز میشده است (کتاب اول، بند ۱۷۸)

(۸)- پاریکانی‌ها(Paricanie) - محتمل است هردوت در ذکر نام این قوم در این قسمت اشتباه کرده و مقصود او پاریتاسنی‌ها(Paritacenie) است که دسته‌ای از اقوام ماد را تشکیل میدادند و مؤلف قبلا در بند ۱۰۱ از کتاب اول درباره آنها سخن گفته بود.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۱

و اورتوکوریبانت «۱» ها چهار صد تالان میرسید؛ این قسمت حاکم‌نشین دهم بود. کاسپی «۲» ها، پوسیک «۳» ها و پانتی‌مات «۴» ها و داری «۵» ها که از حیث مالیات باهم یکی شده بودند دویست تالان میپرداختند. این قسمت حاکم‌نشین یازدهم بود. از باختریان «۶» تا سرزمین اگل «۷» ها سیصد تالان خراج پرداخته میشد. این قسمت حاکم‌نشین دوازدهم بود.

۹۳- از سرزمین پاکتی «۸» ها و ارمنستان و نواحی مجاور تا دریای سیاه چهار صد تالان میرسید. این قسمت حاکم‌نشین سیزدهم بود. ساگارت «۹» ها، سارانژها «۱۰»،

---

(۱)- ارتوکوریبانت‌ها(Orthocorybanthe) ظاهرا باید قومی باشد که ساس(Saee) هم نامیده میشد و در کتیبه نقش رستم تیگراخاندا(Tigrakhande) یعنی مردمی که کلاه نوک تیز بر سر دارند نامیده شده‌اند. این قوم ظاهرا باید دسته‌ای از اقوام سیت باشد که در شمال ماد مستقر شده بود.

(۲)- کاسپی‌ها(Caspie) دسته‌ای از سکاها هستند که در سواحل خزر میزیستند.

(۳)- پوسیک(Pausik)

(۴)- پانتی‌مات‌ها(Pantimathe)

(۵)- داری(Darie) - داری‌ها و پانتی‌مات‌ها و پوسیک‌ها و کاسپی‌ها ظاهرا اقوامی بوده‌اند که در ناحیه هیرکانی(Hyrcanie) یعنی قسمت جنوبی داغستان و ناحیه شرقی مازندران امروز میزیسته‌اند و در بند ۱۱۷ از آنها یاد شده است.

(۶)- باختریان یا باکتریان(Bactriane) ناحیه وسیعی در آسیا که از شمال به رود سیحون و از مشرق بکوههای ایموس(Imaus) و از جنوب به سند محدود بوده و قسمت مهمی از ترکستان امروز را شامل میشده و مدتها قسمتی از امپراتوری وسیع پارس را تشکیل میداده است.

(۷)- اگل(Aegles) درباره این قوم اطلاعی در منابع تاریخی بدست نیامد.

(۸)- پاکتی‌ها(Pactyes)

(۹)- ساگارت‌ها(Sagartie) یا آساگارتا(Acagarta) دسته‌ای از پارس‌های بیابانگرد بودند که در فلات ایران مقیم بودند (هردوت، کتاب اول، بند ۱۲۵)

(۱۰)- سارانژها(Sarangee) یا زاراکاها(Zaraka) قومی بود که در مغرب هامون امروز سکونت داشت.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۲

تامانی «۱» ها، اوتی «۲» ها، میک «۳» ها و ساکنان جزایری که در دریای اریتره «۴» قرار دارند و شاهنشاه بزرگ کسانی را که «مهاجرین» مینامند و در حقیقت تبعیدیها بودند در آنجا مستقر میکرد، جمعا خراجی بمبلغ ششصد تالان میپرداختند. این قسمت حاکم نشین چهاردهم بود.

ساس «۵» ها و کاسپی «۶» ها جمعا دویست تالان میپرداختند و این قسمت حاکم‌نشین پانزدهم بود. پارت‌ها، خوزاسمی «۷» ها، سغدی «۸» ها و آریا «۹» ها سیصد تالان میپرداختند و این

---

(۱)- تامانی‌ها(Thamanie) از اقوام ساکن ناحیه هامون و سیستان امروز که با سارانژها مجاور بودند.

(۲)- اوتی‌ها(Outie) یا یوتیا(Ioutija) ساکن ناحیه کرمان امروز بوده‌اند.

(۳)- میک‌ها(Mykes) یا ماکاها(Maka) در سواحل خلیج فارس در ناحیه‌ای که امروز مکران نام دارد سکونت داشتند.

(۴)- دریای ارتیره(Erythree) اقیانوس هند و دریاهای منشعب از آنست که در دنیای باستان باین نام خوانده میشد. منشاء این نامگذاری اینست که بطوریکه افسانه‌های قدیم حاکی است اریتراس(Erythras) فرزند پرسه(Persee) در این دریا غرق شده است

(۵)- ساس‌ها(Sace) باید قومی باشند که در ناحیه سیستان امروز سکونت داشته و منشاء سکائی داشته‌اند. نام سیستان هم از نام این قوم آمده است.

(۶)- هردوت یکبار در بند ۹۲ از کاسپی‌ها سخن گفته و این قوم را از حاکم‌نشین یازدهم دانسته، در صورتیکه در این بند همین قوم را با قوم ساس مجاور و از حاکم‌نشین شانزدهم دانسته است.

(۷)- خوراسمی‌ها(Khorasmie) یا خوارزمی‌ها قومی از نژاد سکائی بوده‌اند که در ساحل دریاچه آرال و رود سیحون سکونت داشته‌اند (بند ۱۱۷ همین کتاب).

(۸)- سغدیها(Sogdiane) نام اقوام ساکن سرزمینی است در آسیای مرکزی بین سرزمین سکاها و هند و باکتریان که شامل بخارا و ترکستان و خجند امروز بوده.

(۹)- آریاها ساکنان خراسان و خوارزم و سمرقند و هرات بوده‌اند که نام آنها در کتیبه بیستون بترتیب پارتاوا(Parthava)، اووارزمی(Ouvarazmi)، سوگودا(Cougouda) و هارائیوا(Haraiva) آمده است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۳

قسمت حاکم‌نشین شانزدهم بود.

۹۴- اهالی پاریکانی «۱» و حبشیان آسیا «۲» چهار صد تالان میپرداختند؛ این قسمت حاکم‌نشین هفدهم بود. ماتین‌ها «۳»، ساسپیر «۴» ها، آلارودی «۵» ها دویست تالان خراج میدادند و این قسمت حاکم‌نشین هیجدهم بود. موشی «۶» ها، تی‌باره‌نی «۷» ها، ماکرون «۸» ها، موسی‌نوکی «۹» ها و مار «۱۰» ها سیصد تالان میپرداختند؛ این قسمت حاکم‌نشین نوزدهم بود. اما هندیها «۱۱» قومی را تشکیل میدادند که تعداد آنها از اقوام دیگری که ما میشناسیم بمراتب بیشتر بود و هم اینها بودند که با مقایسه با دیگر اقوام سنگین‌ترین

---

(۱)-(Paricanie)

(۲)- مقصود مؤلف از حبشیان آسیا ظاهرا باید ساکنان بلوچستان و یا تعدادی از مهاجرین افریقائی باشد که در نواحی خلیج فارس سکونت داشته‌اند.

(۳)- Matiene

(۴)- ساسپیرها(Saspires) دسته‌ای از اقوام سکائی بودند که در سواحل ارس سکونت داشتند.

(۵)- آلارودی‌ها(Alarodes) مردمانی بوده‌اند که در ارمنستان در سرزمینی واقع بین کولشید و ماد که باحتمال زیاد شامل ناحیه آرارات نیز میشده است سکونت داشته‌اند.

(۶)- Moschie

(۷)- Tibarenie

(۸)- Macrones

(۹)- Mossynoekie

(۱۰)- مارها(Mares) دسته‌ای از اقوام باستان بوده‌اند که در ناحیه کولشید در ساحل دریا سکونت داشتند.

(۱۱)- در زمانی که هردوت تشکیلات اداری پارس را شرح میدهد هنوز هند ضمیمه امپراتوری پارس نشده بود. فتح هند بدست داریوش در بند ۴۴ از کتاب چهارم شرح داده شده است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۴

خراج را میپرداختند. خراج آنها سیصد و شصت تالان براده طلا بود و این قسمت حاکم نشین بیستم بود «۱»

۹۵- ارزش این تالان‌های نقره بابلی با مقایسه با تالان اوبه «۲» نه هزار و هشتصد و هشتاد تالان «۳» است. اگر ارزش سکه طلا را سیزده برابر ارزش نقره بدانیم براده طلا- چهار هزار و ششصد و هشتاد تالان اوبه ارزش دارد. پس اگر تمام این مبالغ را باهم جمع کنیم درآمد سالیانه‌ای برابر چهارده هزار و پانصد و شصت تالان اوبه برای داریوش بدست میآید «۴». در این حساب من اعداد جزء را از قلم انداخته‌ام «۵».

---

(۱)- هردوت حاکم‌نشین‌های امپراتوری هخامنشی را در زمان داریوش بتعداد بیست دانسته درحالیکه در کتیبه‌های پارسی تعداد دیگری یاد شده. کتیبه‌هائی که از تشکیلات اداری داریوش یاد کرده‌اند سه دسته‌اند که در دو دسته آن تعداد حاکم‌نشین‌های زمان این پادشاه بیست و سه و در دسته سوم که در نقش رستم است بیست و نه قید شده است

(۲)- درباره تالان اوبه(Eubee) رجوع شود به یادداشت بند ۷۹ این کتاب

(۳)- در نسخه تاریخ هردوت ترجمه Legrand نه هزار و پانصد و چهل تالان نوشته شده (هردوت، ترجمه لوگراند، پاریس ۱۹۳۹، جلد سوم، صفحه ۱۴۳) در حالیکه در نسخه ترجمه Henri Berguin نه هزار و هشتصد و هشتاد تالان نوشته شده (هردوت، ترجمه هانری برگن، پاریس ۱۹۳۲، جلد سوم صفحه ۲۵۵). در ترجمه لوگراند که این مقدار ۹۵۴۰ تالان قید شده مترجم نسخه فرانسه در صحت این رقم تردید کرده و آنرا اشتباه هردوت یا اشتباه رونویس‌کنندگان کتاب او دانسته و استدلال کرده که ۷۶۰۰ تالان بابلی که از نوزده حاکم‌نشین اولیه میرسید برطبق مقیاسی که هردوت در بند ۸۹ برای مقایسه این دو واحد وزن داده با رقم ۹۵۴۰ تالان اوبه برابر نیست. بعلاوه اگر از رقم ۱۴۵۶۰ عدد ۴۶۸۰ را کسر کنیم رقم ۹۸۸۰ بدست میآید نه ۹۵۴۰ و این همان رقمی است که در ترجمه هانری برگن در متن وارد شده. معلوم نیست اشتباه از هردوت است یا استنساخ‌کنندگان بعدی یا اصولا توضیحی که درباره قیاس این دو واحد وزن در بند ۸۹ داده شده منشاء این اشتباه است و یا یکی از دو مترجمین نامبرده بزعم خود دخل و تصرفاتی در متن کرده‌اند.

(۴)- این مقدار برحسب قاعده‌ای که برای قیاس تالان اوبه با تالان بابلی در بند ۸۹ داده شده برابر ۱۲۴۸۰ تالان بابلی است که ظاهرا هردوت برای خوانندگان یونانی خود به تالان اوبه منتقل کرده است.

(۵)- در اینجا نیز اختلاف بزرگی بین دو متن نامبرده مشاهده میشود. بطوریکه از ترجمه لوگراند استنباط میشود مقصود هردوت اینست که ارقام کوچک مالیاتی که کمتر از این ارقام هستند از قلم افتاده، درحالیکه از نسخه هانری برگن اینطور استنباط میشود که مؤلف ارقام جزء و اعشاری را حذف کرده و رقم کامل بدست خواننده داده است.

اینک عین دو متن: Je laisse de cote et passe sous silence ce qu'ily avait encore de moindre que les chiffres donnes (IIerodote traduction par. ph. E. Legrand. paris ۱۹۳۹- tome III. p. ۱۴۳).

برای مزید توضیح، مترجم متن مزبور در ذیل این عبارت یادداشتی باین شرح اضافه کرده:

«منظور مؤلف از این ارقام باید عایداتی باشد که بصورت پول نقد از نقاط مختلف وصول میشده و اختلاف بین رقم ۱۲۴۰۰ و ۱۲۴۸۰ را از بین میبرده»

اما در نسخه هانری برگن این قسمت از متن چنین ترجمه شده¬: Je neglige les fractions...

آنچه ظاهرا بنظر صحیح میرسد متن ترجمه دوم است زیرا اساس استدلال لوگراند بر فرض استوار است در حالیکه در اینمورد روشن است که مقصود هردوت این بوده که ارقام کمتر از واحد را بحساب نیاورده و از قلم انداخته تا فهم مطلب برای خوانندگان آسان باشد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۵

۹۶- این عایدات را داریوش از آسیا و قسمت کوچکی از افریقا بدست میآورد ولی او بعدها بجزایر و حتی بنواحی اروپا تا تراکیه مالیات تحمیل کرد.- اکنون ببینیم که شاهنشاه چگونه ثروتی را که بخزانه واصل میشد حفظ میکرد: وی امر میکرد فلزات را ذوب کنند و سپس آنها را در ظروفی از گل بریزند. پس از آنکه ظروف پر میشد امر

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۶

میکرد این قالب‌های گلی را بشکنند و هروقت بپول احتیاج داشت در هر مورد برابر مقدار مورد احتیاج قسمتی از آنرا ضرب میکرد.

۹۷- چنین بود حاکم‌نشین‌ها و مالیات‌هائی که وصول میشد. من فقط نام پارس را در میان سرزمین‌های باج دهنده ذکر نکردم و علت آنست که خود پارس از پرداخت مالیات معاف است. بعضی اقوام دیگر نیز هستند که مجبور به پرداخت مالیات اجباری نیستند، ولی خود هدایائی پیشکش میکنند. مقصود من حبشیانی است که در سرحد مصر سکونت دارند و کبوجیه در موقعی که برضد حبشیان ماکروبی «۱» لشکرکشی میکرد آنها را مطیع خود کرده بود. این اقوام ساکن شهر مقدس نیزا «۲» و حوالی آن میباشند و جشن‌های معروفی بافتخار دیونیزوس «۳» برپا میکنند. (این حبشیان و مجاورین آنها با هندیهای کالانتی «۴» از یک نژادند و خانه‌های آنها خانه زیرزمینی است «۵»). این دو

---

(۱)- ماکروبی(Macrobie) اصطلاحی است که در عهد باستان بکسانی گفته میشد که عمر طویل و خارق العاده میکردند. در زمان هردوت بنا بحکایت افسانه‌ها و روایات تصور عمومی این بود که دسته‌ای از حبشیان هستند که در حدود دو هزار سال عمر میکنند و بهمین جهت این دسته از حبشیان را ماکروبی نامیده‌اند.

(۲)- نیزا(Nysa) شهر مقدسی بود که در مرتفع‌ترین تپه‌های اطراف آتن بنا شده و مخصوص باکوس(Bacchus) خداوند شراب بود. بهمین نام شهرهائی در دیگر نقاط جهان ساخته شده بود که مخصوص خداوند شراب بود. در لیدی و هند و افریقا سه شهر باین نام وجود داشت. در اینجا منظور شهری بهمین نام در افریقا است.

(۳)- دیونیزوس(Dyonisos) یا باکوس(Bacchus) خداوند عشق و شراب در یونان باستان.

(۴)-(Kalantie) - معلوم نیست مقصود هردوت از هندی‌های کالانتی کدام دسته از هندیها یا مهاجرین هندی است.

(۵)- در این مورد نیز اختلاف بزرگی بین دو متن فرانسه هردوت مشاهده میشود. در ترجمه

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۷

قوم هر دو سال یکبار پیشکشی اهدا میکردند و در زمانی هم که ما زیست میکنیم هنوز این کار را میکنند. آنها دو شنیس «۱» طلای محل و دویست تنه درخت آبنوس و پنج طفل حبشی و بیست دندان فیل اهدا میکنند.

هانری برگن گفته شده که «همان دانه‌ای را که هندیهای کالانتی میشناسند این حبشیان و مجاورین آنها نیز میشناسند¬» Ces Ethiopiens et leurs voisins connaissent la meme gnaine que les Indiens Kalanties...

(هردوت- ترجمه هانری برگن- پاریس ۱۹۳۲- جلد سوم- صفحه ۲۵۶)

و برای مزید توضیح، مترجم ذیل یادداشتی که بشماره ۱۰۴ بعنوان توضیح در آخر کتاب جای داده مینویسد: «محتمل است مقصود از «همان دانه» برنج باشد»؟ ۱۰۴¬. La meme graine - Peut- etre le riz

(همان کتاب- صفحه ۳۹۱) درحالیکه از ترجمه لوگراند که بنظر صحیح‌تر میرسد چنین استنباط میشود که مقصود مؤلف از دانه، برنج یا گندم نبوده بلکه چیز دیگری است که خصوصیات نژادی افراد را تعیین میکند

عین متن این ترجمه چنین است¬: Ces Ethiopiens, ainsi que leurs voisins, ont meme sperme que les Indiens Calla) n (ties.

(هردوت- ترجمه لوگراند- پاریس- ۱۹۳۹- جلد سوم- صفحه ۱۴۴)

علت اینکه ترجمه اخیر صحیح‌تر تشخیص داده شد و عینا نقل گردید اینست که باحتمال قریب بیقین منظور مؤلف از این مقایسه این بوده است که بگوید این حبشیان از حیث قیافه و نژاد و رنگ به هندیهای کالانتی شباهت دارند و الا- چه نفعی میتوان در آشنائی توام دو قوم نسبت بدانه گندم یا برنج جستجو کرد؟

(۱)- شنیس)Chenice(واحد مقیاس حجم در یونان باستان و برابر یک لیتر و یک دسی لیتر و هشت دهم سانتی لیتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۸

اهالی کولشید «۱» و مجاورین آنها تا نواحی قفقاز مالیاتهای خود را خود شخصا تعیین کرده‌اند (زیرا سلطه پارس‌ها تا این کوه توسعه دارد، اما در شمال قفقاز دیگر پارس‌ها نفوذی ندارند). این اقوام هدایا و پیشکش‌هائی بمیل خود برای پادشاه میآورند و این کار حتی امروز هم هر پنج سال یکبار تکرار میشود. آنها صد پسر بچه و صد دختر بچه نیز هدیه میکنند. اعراب هر سال هزار تالان کندر به پادشاه میدادند.

چنین بود هدایائی که این ملل علاوه بر خراج به پادشاه تقدیم میکردند.

۹۸- هندیها طلای فراوانی را که بشکل براده برای پادشاه میآوردند بترتیب زیر جمع‌آوری میکردند: سرزمین هند در جهت شرق شن‌زاری بیش نیست. تا آنجا که ما اطلاع داریم، اولین ساکنان آسیا در جهت طلوع آفتاب که میتوان تا حدی با اطمینان از آنها سخن گفت هندیها هستند. مشرق هند فقط صحرائی است که شن آنرا غیرقابل سکونت کرده در هند نژادهای متعددی وجود دارد که همه آنها بیک زبان تکلم نمیکنند «۲». بعضی از آنها بیابانگردند و بعضی دیگر چنین نیستند. آنها که بیابانگرد نیستند در سواحل باتلاقی رودخانه خود سکونت دارند و با ماهی‌های خام که با سبدهای خیزرانی صید میکنند بسر میبرند. از هر گره خیزران یک سبد میسازند لباس این هندیها نیز از خیزران است. خیزران را از سواحل رود جمع‌آوری و سپس آنرا میبرند و بشکل حصیر میبافند و مانند زره بتن میکنند.

---

(۱)- کولشید)Colchide(از نواحی قدیم آسیا که از شمال به قفقاز و از جنوب به ارمنستان و از مغرب بدریای سیاه محدود بوده و یکی از مراکز مهم تجارت مشرق‌زمین در عهد عتیق محسوب میشده است.

(۲)- در اینجا هردوت تدریجا از مطلب اصلی که شرح جزئیات عایدات خزانه شاهی است دور میشود و بعادت همیشگی خود بشرح مطالبی خارج از موضوع میپردازد و تا بند ۱۰۲ در این باره سخن میگوید (رجوع شود به توضیح خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب سوم هردوت).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۱۹۹

۹۹- بعضی دیگر از هندیها که در مشرق دسته قبلی زیست میکنند بیابانگردند و گوشت خام میخورند. این دسته را پادئی «۱» ها مینامند. عادات و رسومی که بآنها نسبت میدهند چنین است: اگر یکی از همشهریهای آنها چه زن و چه مرد مریض شود او را میکشند. اگر مرد باشد مردها بخصوص دوستان نزدیک او این کار را میکنند. آنها میگویند که ناخوشی چربی بیمار را آب میکند و از لذت و گوارائی گوشت او میکاهد. بیمار از کشته شدن خود مانع میشود، ولی بخواهش او گوش نمیکنند؛ او را میکشند و از گوشت او ضیافتی ترتیب میدهند.

وقتی مریض زن باشد همه چیز مانند مورد قبل است ولی فقط کشتن او بعهده زنان و به بهترین دوستان زن او محول میشود. هرکس به کهولت برسد قربانی میشود و گوشت او را در ضیافت میخورند ولی خیلی کم اشخاص هستند که باین افتخار نائل شوند زیرا قبل از آن هرکس که بیمار شود کشته میشود.

۱۰۰- هندیهای دیگری هستند که عادات و رسومی دیگر دارند «۲»: آنها هیچ موجود زنده‌ای را نمیکشند، بذر نمی‌افشانند و برای سکونت خود از فن خانه‌سازی بی‌اطلاعند؛ از گیاهان تغذیه میکنند و گیاهی دارند که دانه آن بدرشتی ارزن است و در غلافی جای دارد که خودبخود میروید و احتیاج به کشت ندارد. این دانه‌ها را جمع‌آوری میکنند و با غلاف آن میپزند و با آن تغذیه میکنند. اگر یکی از آنها بیمار شود تنها بگوشه‌ای میرود و میخوابد و هیچکس نه با مرگ او کاری دارد و نه با بیماری او.

---

(۱)-)Padee(- بعلت مشابهت این کلمه با کلمه سانسکریت پجا)Padja(که بمعنی «بد» و «زشت» است حدس زده میشود این دسته از هندیان همانها هستند که بعدها طایفه نجس‌ها را تشکیل داده‌اند.

(۲)- آنچه هردوت درباره عادات و سنن این دسته از هندیان نقل میکند بی‌شباهت به عادات و رسوم هندیان برهمنی نیست.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۰

۱۰۱- تمام هندیهائی که از آنها سخن گفتم مانند حیوانات در منظر عام باهم مقاربت میکنند. پوست بدن همه آنها بهم شبیه و همرنگ پوست حبشیان است. مایعی که با آن مردان زنان را بارور میکنند مانند مایع دیگر مردمان سفید نیست و مانند پوست آنها سیاه رنگ است. حبشیان نیز مایعی شبیه آن از خود ترشح میکنند. این هندیها دورتر از پارس‌ها و در جانب جنوب زیست میکنند و هرگز تبعه داریوش شاه نبوده‌اند.

۱۰۲- هندیهای دیگری هستند که در نزدیکی شهر کاسپاتیروس «۱» و پاکتیکه «۲» سکونت دارند و در جانب ستاره قطب قرار دارند و نسبت بدیگر هندیها شمالی‌تراند.

طرز زندگی آنها بطرز زندگی باختریان «۳» شباهت دارد. اینها جنگاورترین مردمان هندند و همینها هستند که بجستجوی طلا بنقاط دور میروند. گفتیم صحرائی در آنجا هست که بعلت وجود شن زیاد قابل سکونت نیست. در این صحرا و در میان این شن‌ها مورچه‌های بزرگی تولید میشوند که از سگ کوچکتر ولی از روباه بزرگترند «۴». از این مورچه‌ها در میان جانوران پادشاه پارس نیز دیده میشود که از همان محل شکار شده‌اند. این

---

(۱)- کاسپاتیروس)Kaspatyros(- هردوت در بند ۴۴ از کتاب دوم خود بار دیگر از این شهر صحبت میکند ولی در اینجا آنرا کاستاپیروس)Kastapyros(نامیده. این شهر باید از شهرهای مجاور ناحیه سیستان امروز بوده باشد.

(۲)- پاکتیکه)Paktyke(یا پاکتیک)Paktyque(واقع در ناحیه کوههای سلیمان که قومی بنام پاکتوم)Pakthoums(در آنجا میزیست.

(۳)- باختریان یا باکتریان)Baktrian(ناحیه وسیعی در آسیا که از شمال برود سیحون و از مشرق بکوههای ایموس)Imaus(و از جنوب به سند محدود بوده و قسمت مهمی از ترکستان امروز را شامل میشده است. شباهت عادات و رسوم باختریان با هندیانی که هردوت در این مقام از آنها صحبت میکند بعلت مجاور بودن آنها باهم تعجب‌آور نیست.

(۴)- مورچه‌هائی بدرشتی روباه و کوچکتر از سگ بیشتر به افسانه شبیه است.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۱

مورچه‌ها برای خود خانه‌هائی در زیر زمین میسازند و برای این کار قسمت‌هائی از شن‌های زیر زمین را بروی زمین میآورند؛ همین کار را مورچه‌های یونان که بسیار بآنها شباهت دارند انجام میدهند. شنی که بروی زمین میآورند محتوی رسوب طلا است.

برای جمع‌آوری همین طلا است که هندیها بداخل صحرا سفر میکنند. هریک از آنها سه رأس شتر با خود همراه دارند.

آنها بر شتر ماده که در میان قرار میدهند می‌نشینند و از هرطرف آن یکی از شترهای نر را با ریسمان میکشند. معمولا شترهای ماده‌ای را انتخاب میکنند که بتازگی وضع حمل کرده‌اند و آنها را از بچه‌های خود جدا میکنند. سرعت شترها از اسب کمتر نیست و قدرت حمل آنها از اسب بیشتر است.

۱۰۳- یونانیان با شکل شتر آشنائی دارند و بهمین جهت من درباره آن سخنی نمیگویم و فقط مطلبی را که از آن بی‌اطلاعند نقل میکنم: پاهای عقبی شترها مضاعف است و هریک از آنها دو ران و دو زانو دارد و آلت تناسلی شتر نر که بین دو پای عقب واقع شده رو بطرف دم قرار دارد. «۱»

۱۰۴- با این ترتیب و با این چهارپایان است که هندیها بجستجوی طلا میروند.

حرکت را طوری ترتیب میدهند که در گرم‌ترین ایام بمحلی برسند که باید طلا- را از آنجا استخراج کنند. علت آنست که گرما مورچگان را مجبور میکند که در داخل لانه‌های خود پنهان شوند. اتفاقا در سرزمین این قوم آفتاب در موقع طلوع و هنگام صبح از همه وقت گرم‌تر است، در حالیکه در نزد دیگر اقوام هنگام ظهر از همه وقت گرم‌تر میشود «۱».

حرارت خورشید بخصوص تا موقعی که در افق بالا میآید بیشتر است و این وضع تا ساعتی که بازار تعطیل میشود ادامه دارد «۲». در این فاصله، آفتاب هند از آفتاب ظهر

---

(۱)- این توضیحات بوضوح خلاف واقع است.

(۲)- واضح است مقصود هردوت ساعتی است که بازار آتن یا هالیکارناس تعطیل میشده زیرا هردوت هرگز به هند سفر نکرده و اگر در مورد این کشور اصطلاحاتی از این قبیل بکار میبرد برای آنست که خواننده یونانی بهتر متوجه مقصود او بشود.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۲

در یونان سوزان‌تر است، بدرجه‌ای که هندیها ظاهرا تا این ساعت در آب غوطه‌ور میشوند.

در اواسط روز گرمای سرزمین هند با گرمای دیگر نقاط برابر است. بتدریج که از ظهر میگذرد، آفتاب بهمان درجه اعتدال که در سرزمین اقوام شمالی است میرسد و بنسبتی که پائین میرود هوا خنک‌تر میشود بحدی که هنگام غروب واقعا سرد میشود.

۱۰۵- همینکه هندیها بمحل میرسند کیسه‌های کوچکی را که همراه دارند از شن پر میکنند و بسرعت برمیگردند. زیرا اگر بگفته پارس‌ها باور کنیم مورچه‌ها از بوی آنها بوجود آنها پی‌میبرند و آنها را دنبال میکنند و چون در سرعت بی‌مثال‌اند اگر در فاصله زمانی که مورچه‌ها جمع میشوند هندیها کمی جلو نیفتند هیچیک از آنها باز نخواهند گشت. شترهای نر را که از ماده‌ها استعداد دویدن کمتر دارند بمحض اینکه خسته شوند رها میکنند، اما هر دو را باهم رها نمیکنند «۱». شترهای ماده که بوی بچه‌هائی را که زائیده‌اند استشمام میکنند هیچگونه علائم خستگی از خود نشان نمیدهند.

بنا بگفته پارس‌ها باین ترتیب است که هندیها قسمت عمده طلای خود را استخراج میکنند. مقداری از آن را هم از منابع زیرزمینی کشور خود استخراج میکنند ولی این مقدار خیلی کمتر است.

۱۰۶- طبیعت همانطور که در یونان معتدل‌ترین و یکنواخت‌ترین آب و هواها را ایجاد کرده زیباترین محصولات خود را در دو منتهی الیه زمین قرار داده است. در جهت مشرق همانطور که اکنون شرح دادم هند آخرین سرزمین مسکونی است. موجودات زنده از چهارپایان تا پرندگان باستثنای اسب در این سرزمین از دیگر نقاط بمراتب بیشتر یافت میشود.

---

(۱)- هردوت در این‌باره توضیح بیشتری نمیدهد ولی از گفته او و اینکه شترهای نر را یکی‌یکی رها میکنند اینطور استنباط میشود که اصولا این شترها را باین قصد همراه میبرده‌اند که اگر مورچه‌ها نزدیک شدند آنها را یکی‌یکی رها کنند تا طعمه آنها شوند و پیشرفت مورچگان را موقتا بتأخیر اندازند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۳

تعداد اسب‌های هند از اسب‌های ماد که به اسب نیسایا «۱» معروف‌اند کمتر است.

بعلاوه در هند طلا- چه بصورت استخراج‌شده از زیر زمین و چه بصورت رسوب رودخانه‌ها و چه بصورت محصول مبارزه‌ای که هم‌اکنون من آنرا شرح دادم بمقدار تمام نشدنی بدست میآید.

در این کشور درختان وحشی میوه‌ای دارند که نوعی کرک بآنست و این کرک از حیث زیبائی و مصرف از کرکی که گوسفندان ما میدهند بمراتب بهتر است «۲». هندیها از این کرک برای خود لباس تهیه میکنند.

۱۰۷- در جهت جنوب، آخرین سرزمین مسکونی کشور عربستان است. این تنها کشوری است که کندر و صبر و فلوس و دارچین و لادن تولید میکند. بغیر از صبر، تهیه دیگر این محصولات زحمت زیادی برای اعراب دارد. کندر را با سوزاندن صمغی که فینیقی‌ها به یونان وارد میکنند بدست میآورند. فقط باین وسیله است که آنها موفق بتهیه آن میشوند، زیرا درختانی که کندر تولید میکنند مملو از مارهائی هستند که بالهائی کوتاه و قدی کوچک و قیافه‌ای متغیر دارند و در گرد هر درخت بمقدار زیاد موجودند و همانها هستند که در فصول معین به مصر هجوم میبرند «۳». فقط دود این صمغ است که میتواند آنها را از درختان دور کند.

---

(۱)- اسب نیسایا)Nicana(از معروف‌ترین اسب‌های ماد باستان است. بنا بروایت هردوت اسب‌هائی که گردونه خشایارشا را میکشیدند از این نژاد بوده‌اند (هردوت- کتاب هفتم- بند ۴۰) ظاهرا این اسب‌ها را در دشت وسیع ماد که بین اصفهان و همدان قرار داشت و در کتیبه بیستون نیزاژا)Nisaja(نام برده شده پرورش میداده‌اند (هردوت- جلد هفتم- بند ۴۰)

(۲)- محتمل است مقصود هردوت پنبه باشد که چون تا زمان اسکندر یونانیان از آن بی‌خبر بودند هردوت نیز از وجود آن گیاه بی‌اطلاع بوده. اما بکار بردن اصطلاح «درخت» تا اندازه‌ای نسبت بصحت این حدس تردید ایجاد میکند زیرا بین بوته پنبه و درخت هر اندازه کوچک باشد شباهتی نمیتوان یافت.

(۳)- رجوع شود به بند ۷۵ از کتاب دوم هردوت.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۴

۱۰۸- اعراب اضافه میکنند که اگر حادثه‌ای شبیه آنچه من درباره افعی‌ها سراغ دارم برای این مارها پیش نمیآمد سراسر زمین از وجود آنها پر میشد. تردیدی نیست که قدرت الهی همانطور که میتوان انتظار داشت انواع حیوانات ترسو را که باید خوراک دیگران شوند بمقدار زیاد بارور کرده تا نسل این حیوانات در اثر اینکه دیگران آنها را میخورند نابود نشود. در برابر، تمام حیواناتی که خطرناک و موذی هستند کمتر بارورند. از اینقرار، خرگوش چون حیوانی است که حیوانات دیگر و پرندگان و انسان در جستجوی آن هستند بسیار بارور و پرثمر است. خرگوش ماده تنها حیوانی است که میتواند قبل از فارغ شدن بچه دیگری در شکم تولید کند، بقسمی که در شکم مادر در زمان واحد ممکن است بچه‌خرگوشهائی یافت شود که بدن آنها از کرک پوشیده شده و در کنار آنها بچه‌های دیگری باشند که کرک نداشته باشند یا بچه‌هائی که بتازگی بوجود آمده باشند و یا نطفه آنها در همان لحظه منعقد شده باشد.

چنین است وضع خرگوشها. برعکس، شیر که قویترین و جسورترین حیوانات است در تمام عمر خود یک بار بیش وضع حمل نمیکند و فقط یک بچه میزاید، زیرا در موقع وضع حمل رحم خود را با بچه بیرون میدهد. اما علت این امر چنین است:

وقتی بچه شیر در شکم مادر شروع به تکان خوردن میکند چون پنجه‌هائی تیزتر از پنجه‌های دیگر حیوانات دارد، رحم مادر را میدرد و بتدریج که بزرگ میشود این خرابکاری را ادامه میدهد، بطوریکه در موقع وضع حمل هیچ قسمتی از رحم مادر سالم باقی نمی‌ماند «۱».

۱۰۹- همینطور، افعی‌ها و مارهای بالدار عربستان اگر قرار بود بطور طبیعی

---

(۱)- آنچه هردوت درباره طرز تولیدمثل شیر نقل میکند با حقیقت تطبیق نمیکند زیرا شیر میتواند هر سال بزاید و هربار چندین بچه شیر در رحم خود بزرگ کند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۵

تولیدمثل کنند «۱» زندگی بر انسان دشوار میشد. ولی همینکه نر و ماده باهم جفت میشوند در همان موقع که مار نر در حین عمل لقاح است و مایع بارور را بر مار ماده جاری میکند مار ماده گلوی او را بدهان میگیرد و دندانهای خود را در آن فرو میبرد و تا آنرا نخورد رهایش نمیکند. چنین است سرنوشت مار نر. ولی مار ماده هم باید مجازات قتل مار نر را بچشد: بچه‌های مار که انتقام‌کشندگان مرگ پدر میباشند در همان موقع که هنوز در شکم مادرند شروع بجویدن او میکنند و با جویدن شکم او راهی بطرف روشنائی باز میکنند. در حالیکه افعی‌های دیگر که برای انسان بی‌ضررند تخم‌هائی از خود میگذارند و تعداد زیادی بچه افعی پوست‌های تخم‌ها را خرد میکنند و از آنها خارج میشوند. افعی‌ها در سراسر زمین پراکنده‌اند؛ اما این مارهای بالدار همه در عربستان جمع شده‌اند و در جای دیگر از آن یافت نمیشود و بهمین جهت است که تعداد آنها زیاد بنظر میرسد.

۱۱۰- پس معلوم شد اعراب کندر را بچه ترتیب بدست میآورند. اما برای فلوس بترتیب زیر عمل میکنند: وقتی برای برداشت این محصول میروند بدن خود را از پوست گاو و دیگر حیوانات میپوشانند بطوری که تمام اندام و چهره آنان باستثنای چشمها مستور میشود.

بوته فلوس در باتلاقهای کم‌عمق میروید. در اطراف و داخل این باتلاقها حیوانات بالداری خانه کرده‌اند که شباهت زیادی به خفاش دارند. این حیوانات صداهای گوشخراش دارند و بسهولت حمله میکنند. باید مواظب بود که در موقع چیدن فلوس چشمها از حمله این حیوان مصون باشد.

۱۱۱- و اما جمع‌آوری دارچین از آنهم شگفت‌آورتر است. اینکه این گیاه کجا میروید و در چه نوع زمینی بدست میآید اینها سوالاتی است که بی‌جواب مانده.

---

(۱)- یعنی مانند دیگر مارها بتعداد کثیر تخم بگذارند و از هریک از تخمها بچه‌ماری خارج شود.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۶

آنچه احتمال میرود اینست که همانطور که برخی میگویند این گیاه در مناطقی میروید که دیونیزوس «۱» در آنجا تغذیه کرده «۲». بطوریکه نقل میکنند شاخه‌های این گیاه را که ما بنام فینیقی آن سینام «۳» مینامیم پرندگان بزرگی جمع‌آوری میکنند و به لانه‌هائی میبرند که با گل رس در کوههای مرتفع و در نقاطی که انسان بآن دسترسی ندارد میسازند.

و اما چنین است اختراع زیرکانه اعراب: آنها قسمت‌هائی از اندام گاو و خرهای مرده و یا دیگر حیوانات بزرگ را در حدود امکان بقطعات کوچک میبرند و سپس آنها را باین نواحی میآورند و در کنار این آشیانه‌ها قرار میدهند و خود در آن حوالی مخفی میشوند. حیوانات بر روی این تکه‌های گوشت میافتند و آنها را بسوی آشیانه خود میکشند. ولی چون این آشیانه‌ها سبک‌اند و قدرت تحمل وزن این گوشت‌ها را ندارند بر زمین میریزند و خرد میشوند. کمین‌کنندگان میدوند و دارچین را جمع‌آوری میکنند. دارچینی که اعراب باین ترتیب بدست میآورند بکشورهای دیگر صادر میکنند.

۱۱۲- و اما طرز تهیه لدانوم «۴» که اعراب آنرا لادانون «۵» مینامند از اینهم شگفت- انگیزتر است؛ زیرا با اینکه این گیاه از بدبوترین نقاط بدست میآید گواراترین عطرها از آن متصاعد میشود. توضیح اینکه این ماده در ریش بزهای نر و ماده‌ای یافت میشود که هنگام چریدن آنرا بریش میگیرند و مانند صمغ درختان از ریش آنها جاری میشود.

---

(۱)- دیونیزوس)Dionysos(یا باکوس)Bacchus(خداوند عشق شراب در یونان باستان.

(۲)- شاید مقصود هردوت از کشوری که دیونیزوس در آن بزرگ شده حبشه و جنوب مصر باشد. زیرا او خود مدعیست که دیونیزوس در این نواحی میزیسته (هردوت- کتاب دوم بند ۱۴۶).

(۳)- Cinname

(۴)- لدانوم)Ledanume(یا لادن نام گیاه معطری است در هند.

(۵)- Ladanune

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۷

این ماده در ساخت تعداد زیادی از عطرها بکار میرود و عطری است که عموما در عربستان برای معطر کردن هوا آنرا بآتش میسوزانند.

۱۱۳- در اینجا سخن را درباره عطرها کوتاه کنیم. در عربستان رایحه‌ای متصاعد میشود که بسیار مطبوع است. در این سرزمین دو

نوع گوسفند وجود دارد که قابل ذکر است، زیرا نظیر آن در هیچ نقطه‌ای دیگر یافت نمیشود. نوعی از آن دمی طویل دارد که طول آن از سه آرنج «۱» کمتر نیست. اگر این دم نگهداری نشود و بر روی زمین کشیده شود به حیوان آسیب میرسد، زیرا در اثر برخورد با زمین مجروح میشود. ولی هر چوپانی میداند که چگونه گردونه کوچکی با چوب بسازد و آنرا بدم حیوان وصل کند. بدین ترتیب دم هریک از این حیوانات در گردونه کوچک خود محبوس میشود.
گوسفندهای نوع دوم دمی دارند که پهنای آن جالب توجه است و گاه بیک آرنج «۱» میرسد.
۱۱۴- در طرفی که آفتاب غروب میکند در جهت مغرب سرزمین حبشه آخرین قسمتی است که نوع بشر در آن سکونت دارد. اینجا سرزمین طلای فراوان و فیلهای بزرگ و انواع درختان وحشی و آبنوس و مردمان بلند بالا و زیبائی است که طول عمر آنها از دیگر مردمان بیشتر است «۲».
۱۱۵- چنین است حدود نهائی آسیا و آفریقا. اما درباره حدود غربی اروپا من نمیتوانم مطلبی قطعی نقل کنم. زیرا من شخصا نمیتوانم وجود رودخانه‌ای را که وحشیها

---

(۱)- آرنج واحد طول در یونان باستان و برابر یک پا و نیم یا ۴۴۴ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).
(۲)- قطعا مقصود هردوت در این مقام آن قسمت از حبشه است که در زمان مؤلف هنوز انسان متمدن بآن دست نیافته بود، چه اگر مقصود حبشه اصلی باشد که قبلا مؤلف از آن بتفصیل سخن گفته (بند ۹۷ از کتاب حاضر)
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۸
نام اریدان «۱» بآن داده‌اند و ظاهرا بدریای شمال میریزد و عنبر از آن بدست میآید قبول کنم. همچنین جزایری را بنام کاسی‌ترید «۲» که ظاهرا قلع از آنجا استخراج میشود نمیشناسم.
اریدان بطوریکه اسم آن نشان میدهد منشاء یونانی دارد نه خارجی و اسمی است که یکی از شعرا آنرا اختراع کرده، اما در مورد جزایر با وجود تحقیقاتی که من کرده‌ام هیچ شاهد عینی نیافتم که وجود آریائی را در شمال اروپا تأیید کند. در هر حال، قلع و عنبر از سرحدات جهان بما میرسند.
۱۱۶- ظاهرا رگه‌های بزرگی از طلا- در جانب شمال اروپا در جهت ستاره قطبی یافت میشود ولی اینکه این طلا از کجا حاصل میشود در این مورد هم من نمیتوانم جواب صریحی بدهم. معروف است که آریماسپ‌ها «۳» که قومی یک چشم میباشند این طلا را از

---

(۱)- باحتمال زیاد منظور هردوت از رود اریدان (Eridan) که «ظاهرا بدریای شمال میریزد» رود ویستول است، زیرا عنبر را در زمان قدیم از سواحل دریای بالتیک و منطقه رود ویستول بدست میآورده‌اند و از راه اروپای مرکزی بسواحل دریای مدیترانه میبرده‌اند.
(۲)- بتحقیق معلوم نیست مقصود هردوت از جزایر کاسی‌ترید (Cassiterides) کدام جزایر است، ولی نکته‌ای که صحت آن امروز بر ما مسلم است اینست که مردم باستان قلع را از جزایری بسیار دور و محتملا- از جزایر انگلستان و بخصوص جزایری که امروز به کرنوای (Cornovailles) معروف‌اند بدست میآورده‌اند و شاید در زمان هردوت همین جزایر را کاسی‌ترید میخوانده‌اند.
(۳)- آریماسپ‌ها (Arimaspes) از اقوام افسانه‌ای سرزمین سکاها در آسیا بوده‌اند که بحکایت افسانه‌ها برای بجنگ آوردن طلا بجنگ حیوانی میرفته‌اند که نیم اندام آن شبیه شیر و نیم دیگر آن شبیه عقاب بوده است. هردوت در بند ۲۷ از کتاب چهارم خود درباره این قوم چنین میگوید: «از اینقرار این اقوام هنوز معروفند. ولی ما از وجود آنها بوسیله ایسدونها بقیه حاشیه در صفحه بعد
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۰۹
چنگ گریفون «۱» ها خارج میکنند. ولی این موضوع را هم من باور نمیکنم که مردمانی در دنیا وجود داشته باشند که فقط یک چشم داشته باشند و از دیگر لحاظ مانند سایر مردمان باشند. در هرحال ما میتوانیم اظهار کنیم که در دو منتهی‌الیه زمین که مانند کمربندی دنیا را درمیان دارند ظاهرا چیزهائی یافت میشود که ما زیباترین و نایاب ترین اشیاء میدانیم.
۱۱۷- در آسیا دشتی است که از هرجانب از کوهها محصور است و در این کوهها پنج گذرگاه وجود دارد. این دشت در گذشته به خراسمی «۲» ها تعلق داشته و با سرزمین آنها و همچنین با سرزمین اقوام هیرکانی «۳»، پارت، سارانژی «۴» و تامانی «۵» هم سرحد است. ولی

بقیه حاشیه از صفحه قبل باخبر شده‌ایم و میدانیم که در نقاط دوری در شمال مردمانی زیست میکنند که فقط یک چشم دارند و همچنین حیواناتی هستند که نگهبان معادن طلا میباشند. سکاها افسانه‌های این قوم را نقل میکنند .... و این کلمه ریشه سکائی دارد زیرا در زبان سکائی آریما بمعنای یک و سپو Spou بمعنای چشم است» کتاب چهارم- بند ۲۷
(۱)- گریفون (Griffon) نام موجودیست افسانه‌ای که مردم باستان آنرا بصورت حیوانی مجسم میکرده‌اند که اندامی شبیه شیر، سر و بالی نظیر عقاب، گوشهائی نظیر گوشهای اسب و بالهائی نظیر بال ماهیها داشته. معروف است که گریفون‌ها در سرزمینی که آریماسپ‌ها اقامت داشتند مراقب معادن طلائی بوده‌اند که این قوم پیوسته در کمین آن بوده است.
(۲)- خراسمی‌ها (Chorasmies) یا خوارزمی‌ها قومی از نژاد سکائی بوده است که در ساحل دریاچه آرال و رود سیحون سکونت داشتند (بند ۹۳ همین کتاب.)
(۳)- هیرکانی (Hyrcanie) قسمتی از آسیای قدیم در ساحل جنوب شرقی دریای خزر که شامل قسمت جنوبی داغستان و ناحیه شرقی مازندران و گرگان امروز میشده است.
(بند ۹۲ همین کتاب).
(۴)- سارانژها (Saranges) یا زارکاها (Zarka) نام قومی است که در مغرب هامون امروز سکونت داشتند (بند ۹۳ همین کتاب)
(۵)- تامانی‌ها (Thamanie) از اقوام ساکن ناحیه هامون و سیستان امروز که با قوم سارانژ مجاور بوده‌اند (بند ۹۳ همین کتاب)
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۰
امروز که پارس‌ها تسلط یافته‌اند این دشت نیز به پادشاه پارس تعلق دارد.
از کوهستانی که این دشت را در میان دارد شط بزرگی جاری است که آکس «۱» نام دارد. این شط در گذشته به پنج شعبه تقسیم میشده و سرزمین اقوامی را که قبلا- نام بردم «۲» سیراب میکرده. آبهای آن از طریق مجرائی از هریک از گذرگاههای کوهستان بسوی این مناطق جاری بود. اما از زمان تسلط پارس‌ها وضع چنین است که شرح میدهم: بامر پادشاه بزرگ در هریک از گذرگاهها سدی بنا کرده‌اند و چون دیگر آب مخرجی ندارد دشتی که بین این مرتفعات واقع شده بصورت برکه آبی درآمده است، زیرا آب شط پیوسته جاری است اما نمیتواند بخارج راه یابد.
این اقوام که سابقا از آب این شط بهره‌مند بودند و از آن ببعد از مزایای آن محروم شده‌اند در فقر و فلاکتی کامل زیست میکنند. تردیدی نیست که هنگام زمستان خداوند برای آنها نیز مانند دیگر مردمان باران نازل میکند ولی در تابستان هنگامی که آنها ارزن و کنجد کشت میکنند به آب شط احتیاج دارند. چون از این آب محروم شده‌اند با زنان خود به میان پارس‌ها میروند و در برابر درهای کاخ شاهی میایستند و با فریادهای دلخراش تظاهر میکنند. در این موقع شاه امر میکند سدهائی را که آب آن بطرف کسانی میرود که بیش از دیگران بآب احتیاج دارند باز کنند. بعد از آنکه خاک این قسمت بقدر کافی آبیاری شد از نو سدها را می‌بندند و شاه امر میکند سدهای دیگری را برای کسانی که کمک فوری بآنها لازم است باز کنند.

---

(۱)- در هیچیک از منابع جغرافیائی درباره رودی بنام آکس (Akes) اطلاعاتی بدست نیامد.
(۲)- مقصود اقوام خراسمی و هیرکانی و پارت و سارانژی و نامانی است (رجوع شود به قسمت اول این بند)
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۱
اما من شنیده‌ام که شاه برای باز کردن سدها پولی دریافت میکند و از این راه درآمد سرشاری دارد که بر خراج اجباری اضافه میشود. چنین بود آنچه در این باره میدانم «۱».

---

(۱)- نکته‌ای که در این مورد هردوت بدان توجه نکرده اینست که در بعضی از نواحی امپراتوری پارس پادشاه هخامنشی که مالک آبها و رودخانه‌ها بوده برای مراقبت در تنظیم امور آب‌انبارها و طرق و شوارع و آبیاری بعضی نواحی بی‌آب بوسیله حکام و نظار خود در تقسیم آب رودخانه‌ها نظارت داشته و برای هزینه این نظارت عوارضی دریافت میکرده است.
در بند ۹۵ این کتاب در جائیکه مؤلف از بعضی از درآمدهای پادشاه که از ذکر رقم آن عاجز است سخن میگوید ظاهرا مقصود او باید این قبیل درآمدها بوده باشد که قسمتی از آن صرف نگهداری و تعمیر آب‌انبارهائی میشده است که در طول راهها و در نواحی بی‌آب ساخته شده بود و کمک بزرگی باهالی بی‌آب آن نواحی محسوب میشد.
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۲

مجازات اینتافرن- پایان کار پولیکرات دموسد- قضایای ساموس

۱۱۸- یکی از هفت نفری که برضد مغ قیام کرده بود و اینتافرن «۱» نام داشت بلافاصله بعد از قیام بجرم جسارت و گستاخی کشته شد «۲». روزی او بکاخ شاهی وارد شد و خواست بنزد پادشاه رود. این اصل قبلا پذیرفته شده بود و کسانیکه مغ را از کار برکنار کرده بودند میتوانستند بی‌اطلاع قبلی بنزد پادشاه بروند بشرط آنکه شاه در حال معاشقه با زنان نباشد «۳». بهمین جهت اینتافرن اطلاع قبلی را برای خود کوچک دانست و قصد کرد بعنوان یک تن از هفت تن بنزد پادشاه رود. دربان و کشیکچی قصر مانع شدند و گفتند که پادشاه مشغول معاشقه با یکی از زنان است؛ اما اینتافرن که تصور میکرد آنها دروغ میگویند شمشیر خود را کشید و بینی و گوشهای آنها را برید

---

(۱)- درباره اینتافرن (Intapherne) - رجوع شود به بند ۸۰ ببعد همین کتاب.
(۲)- درباره این مطلب سخن بسیار است، چه اگر اینتافرن «بلافاصله» بعد از قیام هفت تن بقتل رسیده باشد چگونه در کتیبه بیستون از شخصی بهمین نام سخن درمیان است که علاوه بر آنکه در قیام هفت تن شرکت داشته شورش معروف بابل را نیز فرو نشانده (بند ۵۰ کتیبه بیستون)- اصولا داریوش در سالهای اول سلطنت خود و قبل از فرونشاندن شورش‌های معروف جرأت چنین اقدامی را علیه یکی از هفت تن بانیان سلطنت خود نداشته و باید تصور کرد که بکار بردن اصطلاح «بلافاصله» در این مورد صحیح نبوده و یا شخصی که باین ترتیب مجازات شده کسی غیر از اینتافرن معروف بوده که در توطئه هفت تن شرکت داشته است.
(۳)- هردوت قبلا در بند ۸۴ بتفصیل از این موضوع سخن گفته است.
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۳
و اعضای بریده شده را بافسار اسب خود بهم بست و بگردن آنها آویخت و باین ترتیب آنها را روانه کرد «۱».
۱۱۹- آنان بنزد شاه رفتند و علت رفتاری را که با آنها شده بود برای او شرح دادند. داریوش بیمناک شد که مبادا این عمل با رضایت شش تن دیگر انجام گرفته باشد.
پس کس بجستجوی دیگران فرستاد و از یکایک آنان پرسید که آیا این عمل را تأیید میکنند. وقتی کاملا اطمینان یافت که اینتافرن این عمل را با موافقت آنها انجام نداده امر کرد خود او و فرزندان و تمام خویشان او را زندانی کنند، زیرا بقرائن قوی تصور میکرد که او با افراد خانواده خود مشغول برپا کردن شورشی برضد او میباشد. پس آنها گرفتار شدند و بزندان رفتند تا بقتل برسند. ولی زن اینتافرن پیوسته به در کاخ میرفت و در آنجا مدام میگریست و زاری میکرد. این زاری‌های مداوم داریوش را برحم آورد و بآن زن چنین پیغام داد: «ای زن، داریوش شاه اجازه میدهد که یکی از نزدیکانی که در زندان داری بانتخاب تو آزاد شود». زن پس از تفکر پاسخ داد: «حال که پادشاه بزرگ فقط حیات یک تن را بمن می‌بخشد من از بین همه آنها برادرم را انتخاب میکنم». وقتی داریوش از این انتخاب مطلع شد تعجب کرد و باو چنین پیغام داد: «ای زن، پادشاه از تو سؤال میکند که چه فکری موجب شد که تو شوهرت را که نزد تو عزیزتر است و فرزندانت را که بتو نزدیک‌ترند رها کردی و برادر خود را برای نجات انتخاب کردی» وی چنین پاسخ فرستاد: «ای پادشاه، تردیدی نیست که اگر شوهر و فرزندانم را از دست بدهم میتوانم بخواست خداوند شوهر و فرزندانی دیگر داشته باشم، اما چون پدر و مادر نخواهم داشت دیگر صاحب برادری نخواهم شد. بخاطر این تدبیر است که چنین پیشنهاد کردم «۲».»

---

(۱)- رجوع شود به بند ۱۵۴- زوپیر (Zopyre) نیز برای اینکه از حصار بابل عبور کند خود را باین قیافه درآورد و بعنوان پناهنده‌ای که بدست پادشاه شکنجه داده شده بی‌گوش و بینی بحصار بابل وارد شد و دروازه‌های شهر را گشود.
(۲)- بخاطر «این تدبیر» است نه احساسات واقعی که قطعا زن را متوجه شوهر و فرزندان خود میکرد.
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۴
گفته این زن در نظر داریوش بسیار معقول آمد و چون از پاسخ او راضی بود آنکس را که اراده کرده بود باو داد و علاوه بر آن ارشد فرزندان او را نیز بر آن افزود و سپس امر کرد بقیه را بقتل رسانند. از اینقرار یکی از هفت تن بترتیبی که هم اکنون شرح دادم از بین رفت.
۱۲۰- از طرف دیگر، مقارن زمانی که کبوجیه بیمار بود حادثه‌ای باین شرح رویداده بود: در گذشته کوروش یکی از پارس‌ها را که اوروئیت «۱» نام داشت حکمران سارد کرده بود. این شخص را تمایلی ناپسند فرا گرفت. بی‌آنکه از پولیکرات ساموسی شکایتی داشته باشد و بی‌آنکه سخنی ناگوار ازو شنیده باشد و حتی بی‌آنکه او را قبلا دیده باشد، تصمیم گرفت او را بچنگ آورد و هلاک کند. عللی که برای عمل او نقل میکنند چنین است: روزی اوروئیت و یکی از پارس‌های دیگر بنام میتروبات «۲» که حاکم ناحیه داسکیلیون «۳» بود در کاخ شاهی نشسته بودند؛ هنگام صحبت، باهم به مجادله پرداختند و چون بحث درباره افتخارات آنها بود میتروبات به اوروئیت چنین گفت: «آیا تو را که تاکنون نتوانسته‌ای حتی جزیره‌ای بنام ساموس را که در برابر حکومت‌نشین تو قرار داد «۴» بر امپراتوری شاهنشاه بیفزائی میتوان مرد نامید، در حالیکه تصرف این

---

(۱)- Oroites
(۲)- Mitrobates
(۳)- داسکیلیون (Daskyleion) از حاکم‌نشین‌های قدیم پارس در آسیای صغیر در مشرق سیزیک (Cyzique) که هردوت در ردیف سوم از حکومت‌نشین‌های پارس نقل کرده- بند ۹۰ ببعد.
(۴)- از اینقرار اوروئیت نه تنها حاکم ناحیه سارد بود که بر ناحیه یونی نیز که قسمت مهمی از سواحل آسیای صغیر را شامل میشده حکومت داشته. در غیر اینصورت موجبی نبود که میتروبالق او را بعنوان اینکه جزیره‌ای را که «در برابر حکومت‌نشین او قرار دارد» تصرف نکرده او را تحقیر کند.
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۵
جزیره کار آسانی است زیرا یکی از بومیان با پانزده سرباز پیاده آنرا تصرف کرده و هم اکنون بر آن حکومت میکند»
بطوریکه نقل میکنند اوروئیت از اهانتی که باو شده بود بسختی ناراحت شد و بجای اینکه از توهین‌کننده خود انتقام گیرد تصمیم گرفت بهرقیمتی هست پولیکرات را که علت این اهانت بوده است از میان بردارد.
۱۲۱- داستان دیگری هست که کمتر بر سر زبانها است. گویا اوروئیت فرستاده‌ای به ساموس گسیل داشته بود تا چیزی از پولیکرات بخواهد (زیرا گفته نشده آن چیز چه بوده). در آن موقع پولیکرات در اندرون خانه خود آرمیده بود و آناکرئون «۱» از اهل تئوس «۲» در کنار او نشسته بود. محتمل است که پولیکرات از روی عمد تظاهر به تحقیر اوروئیت کرده و شاید هم تصادف مقصر واقعی بوده، ولی در هرحال، بطوریکه نقل میکنند وقتی فرستاده اوروئیت وارد شد و مطلب خود را بازگو کرد پولیکرات که در آن موقع روبدیوار آرمیده بود برنگشت و پاسخی نداد.
۱۲۲- این بود دو دلیلی که گفته میشود موجب قتل پولیکرات شد و هرکس مختار است آنرا که می‌پسندد صحیح بداند. پس از آن اوروئیت که در سرزمین منیزی «۳»

---

(۱)- آناکرئون (Anacreon) شاعر نابینای یونان باستان که در تئوس (Teos) بدنیا آمد و قسمت مهمی از حیات خود را در دربار پولیکرات در ساموس گذرانید و پس از پایان کار او به آتن پناهنده شده.
(۲)- تئوس (Theos) از بنادر معروف یونی در ساحل آسیای صغیر و موطن آناکرئون شاعر نابینای یونان باستان. این شهر در اواخر سلطنت کوروش ضمیمه امپراتوری پارس شد.
(۳)- منیزی (Magnesie) - در عهد عتیق سه محل باین نام خوانده میشد که یکی در تسالی بود؛ دومی در سی‌پیل (Sypile) لیدی قرار داشت که مهاجرنشین اولی بود؛ سومی به منیزی مآندر معروف بود و در ساحل رود مآندر و در جوار بندر معروف افز (Ephese) قرار داشت و مانند دومی از مهاجرنشین‌های منیزی اول تشکیل شده بود. در اینجا مقصود هردوت همین منیزی سوم است
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۶
در ساحل مآندر «۱» مستقر بود یکی از اهالی لیدی را بنام میرسوس «۲» پسر ژیژس «۳» با پیامی به ساموس فرستاد. اوروئیت قصد پولیکرات را که فکر سلطه بر دریاها را در سر میپروراند حدس زده بود. پولیکرات تا جائیکه ما اطلاع داریم اولین یونانی است که این جاه طلبی را داشته. البته مینوس «۴» از اهل کنوسوس «۵» و کسان دیگری که حتی قبل از او بفکر ایجاد امپراتوری بحری بوده‌اند وجود داشته‌اند، اما از زمان پایان ادوار افسانه‌ای بی‌تردید پولیکرات اولین نفر از این اشخاص است. قصد او این بود که بر یونی و جزایر حکومت کند: اوروئیت که این قصد را حدس زده بود برای او چنین پیغام داد:
«چنین است آنچه اوروئیت به پولیکرات میگوید: خبردار شده‌ام که تو طرحهائی بزرگ در سر میپرورانی ولی پول کافی و متناسب با این نقشه‌ها در دست نداری، اگر تو چنین کنی که میگویم هم کارهای خود را روبراه کرده‌ای و هم شخص مرا نجات داده‌ای: کبوجیه در فکر از میان بردن منست و من در این‌باره اطلاعات قابل اطمینانی بدست آورده‌ام، بکوش تا مرا و اموالم را از این محل برهانی و در اینصورت نیمی از ثروت من بتو

---

(۱)- مآندر (Meandre) رودی در آسیای صغیر قدیم که در فریژیه سرچشمه میگرفت و لیدی و کاری را از هم جدا میکرد و در شمال ملط بدریای اژه میریخت و امروز میندر نامیده میشود. این رود دو ایالت بزرگ منیزی و ملط را مشروب میکرد.
(۲)- میرسوس (Myrsos) این شخص که هردوت میگوید از اهل لیدی است ظاهرا باید یکی از افراد خاندان سلطنتی مرمناد (Marmnades) باشد که مدتها سلطنت لیدی بآنها تعلق داشته. در بند ۱۲۱ از کتاب پنجم نیز در بین رجالی که در جنگهای تن‌بتن با پارس‌ها کشته شدند از میرسوس نامی که محتمل است همین شخص باشد نام برده شده.
(۳)- Gyges
(۴)- مینوس (Minos) فرزند ژوپیتر و اروپه که بحکایت افسانه‌ها در سال ۱۳۰۰ قبل از میلاد از آسیای صغیر به یونان مهاجرت کرد و بر این کشور و سراسر دریاهای اطراف آن حکومت کرد.
(۵)- Knossos
تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۷
تعلق خواهد داشت و نیم دیگر آن برای من خواهد ماند.
این پول ترا فرمانروای سراسر یونان خواهد کرد. اگر در ثروت من تردید داری شخصی مورد اعتماد نزد من بفرست تا من خزاین خود را باو نشان دهم.

۱۲۳- پولیکرات از این پیشنهاد خرسند شد و آنرا پذیرفت و چون طمع مال داشت ابتدا ماندریوس «۱» پسر ماندریوس را که یکی از مردان آن سرزمین و منشی او بود برای تحقیق درباره خزاین گفته شده فرستاد.

این همان کسی بود که کمی بعد تمام تزیینات عمارت بیرونی پولیکرات را که بسیار جالب بود به معبد هرا «۲» تقدیم کرد «۳».

همینکه اوروئیت از ورود نزدیک این فرستاده مطلع شد چنین کرد که شرح میدهم:

هشت صندوق بزرگ را از سنگ پر کرد و فقط قسمت کوچکی از سطح آنرا خالی گذارد. سپس بر روی سنگ‌ها طلا ریخت و این صندوقها را با ریسمان بیکدیگر بست «۴» و وقتی ماندریوس از راه رسید در اختیار او قرار داد؛ او آنها را دید و بازگشت تا پولیکرات را از آنچه دیده بود باخبر کند.

۱۲۴- پولیکرات با وجود اندرزهای غیب‌گویان و دوستان خود که همه با این کار مخالف بودند و بی‌توجه به خوابی که دخترش دیده بود بکشتی نشست تا شخصا به آن محل رود. دختر در خواب دیده بود که پدرش در فضا بالا میرود و در همان حال زوس او را میشوید و هلیوس «۵» او را غسل روغن میدهد.

---

(۱)- ماندریوس)Maendrios(

(۲)- هرا)Hera(یا هرایون)Heraion(

(۳)- اشاره هردوت به زمانی است که ماندریوس برای استقرار رژیم جمهوری در ساموس تلاش میکرد (بند ۱۴۲)

(۴)- در یونان باستان معمول چنین بود که صندوقهای جواهر و پول را با ریسمان میبستند و رمزی برای باز کردن گره آن بکار میبردند

(۵)-Helios

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۸

بعد از این خواب، دختر با تمام قوا کوشید تا پولیکرات نزد اوروئیت نرود.

و حتی در موقعی که پولیکرات بر کشتی پنجاه پاروئی خود سوار میشد بدنبال او رفت و از بازگو کردن این پیش‌بینی شوم دست نکشید. پولیکرات او را تهدید کرد که اگر صحیح و سالم بازگردد مدتی مدید او را دختر نگاه خواهد داشت. دختر آرزو کرد که این تهدید تحقق یابد زیرا ترجیح میداد که باز هم مدتی بیشتر دختر بماند ولی از پدر محروم نشود.

۱۲۵- اما پولیکرات بی‌اعتنا به عقاید دیگران شراع بسوی اوروئیت برکشید.

در این سفر چندین نفر و بخصوص دموسد «۱» پسر کالیفون «۲» از اهل کروتون «۳» که طبیب بود و در کار خود از تمام معاصرین ماهرتر بود با او همراه بودند. همینکه پولیکرات به منزی رسید با مرگی تاثرآور روبرو شد که شایسته این مرد و تخیلات عالی جاه طلبانه او نبود. باستثنای حکمران سیراکوز «۴» هیچیک از حکمرانان یونان از حیث عظمت و جلال حتی شایسته قیاس با پولیکرات نمی‌باشند. قتل او بدست اوروئیت

---

(۱)- دموسد)Democede(طبیب معروف یونانی که در قرن ۶ قبل از میلاد میزیست و پس از آنکه بدست پارس‌ها اسیر شد داریوش کبیر و زوجه او آتوسا را معالجه کرد و توانست مدتی بعد با حیله بگریزد و به موطن خود کروتون)Croton(برود.

(۲)-Kaliphon

(۳)- کروتون)Croton(یا کوترون)Cotron(از شهرهای ایتالیای قدیم که بوسیله اهالی آکه)Ackai(تأسیس شد و یکی از مهم‌ترین مراکز تجارتی مشرق در دریای مدیترانه بود. کروتون بداشتن مردان و زنان زیبا معروف بود و شهرت آن بیشتر بوجود دموسد طبیب معروف قرن شش قبل از میلاد و آلکمئون)Alcmeon(فیلسوف معروف یونان باستان است.

(۴)- سیراکوز)Syracuse(از ایالات معروف سیسیل باستان است که داستانی پرماجرا دارد و مدتها صحنه مبارزه حکومت جمهوری و فردی بوده. رجالی که بر این سرزمین حکومت کردند فرمانروایان مستبدی از نوع پولیکرات بودند. که با وجود قلت وسعت قلمرو حکومت خود افکاری جاه‌طلبانه در سر میپرورانیدند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۱۹

در شرایطی آنچنان زشت انجام گرفت که شایسته نیست زیاد درباره آن صحبت شود.

پس از قتل نیز امر کرد او را چهار میخ کردند. از بین همراهان او آنها که ساموسی بودند مرخص شدند و از آنها خواسته شد که آزادی خود را سپاسگزار باشند. اما خارجی‌ها و برده‌هائی که همراه او بودند بعنوان برده نزد آنها ماندند.

پولیکرات معلق‌زنان در میان زمین و آسمان تحقق خواب دختر خود را مشاهده کرد. هربار که باران میآمد زوس اندام او را شستشو میداد و هلیوس گوشت‌های او را که رطوبت آن بخار میشد با روغن غسل میداد.

۱۲۶- چنین بود سرانجام خوشبختی‌ها و سعادت طولانی پولیکرات آنطور که شخصی مانند آمازیس پادشاه مصر پیشگوئی کرده بود «۱». ولی کمی بعد «۲» انتقام او از اوروئیت گرفته شد. پس از مرگ کبوجیه و جلوس مغ بر تخت سلطنت، اوروئیت که در آن موقع در سارد بود به پارس‌ها که بوسیله مادها از سلطنت محروم شده بودند کمکی نکرد. وی در این ایام پراغتشاش میتروبات «۳» حاکم داسکیلیون «۴» را نیز که درباره پولیکرات باو اهانت کرده بود بقتل رسانید و فرزند او کراناسپ «۵» را کشت. این دو نفر در پارس بسیار محترم بودند. یکی دیگر از عملیات ناپسند او این بود که در موقعی که پیامی از طرف داریوش رسیده بود و دستورات پادشاه مورد پسند او واقع نشده بود

---

(۱)- رجوع شود به قبل- بند ۴۱ و بعد

(۲)- اصطلاح «کمی بعد» در این مورد نیز تا حدی اغراق‌آمیز است زیرا اگر قبول کنیم که پولیکرات در اواخر سلطنت کبوجیه بقتل رسید (بند ۱۲۰) و قاتل او در زمان داریوش کبیر مجازات شد باید تصور کرد که مجازات او پس از پایان محاکمه بردیای دروغی و شورش‌های اولیه زمان داریوش بوده و بنابراین چندان بزمان قتل پولیکرات نزدیک نبوده.

(۳)- میتروبات)Mitrobates(نجیب‌زاده پارسی و حاکم داسکیلیون که با اوروئیت درباره ساموس مشاجره‌ای معروف کرده بود (بند ۱۲۰)

(۴)- داسکیلیون)Daskylion(از حاکم‌نشین‌های قدیم پارس در آسیای صغیر در مشرق سیزیک)Cyzique(

(۵)-Kranaspes

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۰

رسول او را بدست آدم کشانی که خود در راه بازگشت اوقراول گذارده بود بقتل رسانید و جسد او و اسمش را پنهان کرد.

۱۲۷- همینکه داریوش بقدرت رسید، تصمیم گرفت که اوروئیت را بخاطر تمام اعمال بدی که انجام داده بود و بخصوص برای قتل میتروبات و فرزندش مجازات کند. وی درصدد برنیامد که آشکارا سپاهی بمقابله او بفرستد، زیرا هنوز آهنگ انقلاب خاموش نشده بود و قدرت او استحکامی نداشت در حالیکه بنا باطلاعاتی که بدست آورده بود اوروئیت قوای مهمی در اختیار داشت. هزار نفر پارسی محافظین او بودند و وی بر ایالت فریژیه و لیدی و یونی حکومت داشت «۱». در برابر این وضع داریوش به حیله متوسل شد و سرشناس‌ترین پارس‌ها را دعوت کرد و بآنها چنین گفت: پارس‌ها، چه کسی از بین شما حاضر است نه بزور و نه با هیاهو بلکه با تدبیر و اندیشه خدمتی را که برای شما شرح میدهم برای من انجام دهد؟ جائیکه تدبیر و اندیشه لازم است زورکاری از پیش نخواهد برد. چه کسی بین شما میتواند اوروئیت را یا زنده بنزد من آورد و یا بقتل رساند. این مرد هرگز خدمتی به پارس‌ها نکرده ولی در مقابل مرتکب جنایاتی بزرگ شده است. دو تن از شما یعنی میتروبات و فرزندش را از بین برده و بعلاوه کسانی را که من خود بنزد او فرستاده‌ام تا او را احضار کنند کشته و جسارت و گستاخی غیر- قابل تحملی از خود نشان داده است. نباید باو فرصت داد که بیش از این به پارس‌ها آزار رساند. او را بکشیم و با مرگ او به عملیات ناپسندش خاتمه دهیم.»

۱۲۸- داریوش انجام این مأموریت را پیشنهاد کرد. چهل تن از آنها داوطلب شدند و همه خواستند که مأمور اجرای حکم شوند و بر سر آن با یکدیگر به جدال پرداختند. داریوش آنها را بآرامش دعوت و تعیین تکلیف را به قرعه موکول کرد.

---

(۱)- معلوم میشود اوروئیت پس از قتل میتروبات حکومت‌نشین او را نیز بر قلمرو خود افزوده بود زیرا اگر تقسیم‌بندی تشکیلات مملکتی را در زمان داریوش آنطور که در بند ۹۰ شرح داده شده بخاطر آوریم این سه ایالت سه حاکم‌نشین مجزا را تشکیل میداده‌اند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۱

باگه‌او «۱» پسر آرتونت «۲» بحکم قرعه انتخاب شد. باگه‌او که بحکم قرعه انتخاب شده بود چنین کرد: وی چند نامه درباره مسائل مختلف نوشت و مهر داریوش را برپای آنها نهاد و آنها را با خود به سارد برد. همینکه به سارد رسید و اوروئیت او را بحضور پذیرفت بند نامه‌ها را برید و آنها را یک‌یک به منشی شاهی داد تا قرائت کند.

قصد باگه‌او از این طرز دادن نامه‌ها این بود که وضع نگهبانان را ملاحظه کند و دریابد که آیا میتواند آنها را از اوروئیت جدا کند. وقتی مطمئن شد که آنها برای این پیام‌ها و بخصوص برای دستورات پادشاه احترامی زیاد قائل میباشند، نامه‌ای را که این عبارت بر روی آن نوشته شده بود به منشی داد: «پارس‌ها، داریوش شاه بشما امر میکند که به اوروئیت خدمت نکنید.»

همینکه این نامه خوانده شد، نگهبانان نیزه‌های خود را بر زمین افکندند.

و وقتی باگه‌او اطاعت آنها را از این فرمان مشاهده کرد جرأت یافت و آخرین نامه را به منشی داد. در این نامه چنین نوشته شده بود: «داریوش شاه به پارس‌های ساکن سارد امر میکند اوروئیت را بقتل رسانند.» بمحض اینکه این دستور شنیده شد نگهبانان خنجرهای خود را بیرون کشیدند و در همان لحظه او را بقتل رساندند. بدین‌ترتیب انتقام پولیکرات ساموسی از اوروئیت پارسی گرفته شد.

۱۲۹- کمی پس از آنکه گنجینه‌های اوروئیت به شوش منتقل و در آنجا ذخیره شد پای داریوش شاه در حین شکار هنگامیکه از اسب بر زمین میپرید پیچید و آسیب سخت دید و مچ پایش لنگ شد. چون داریوش عادت داشت که پیوسته بهترین پزشکان مصری- در دربار خود داشته باشد «۳» امر کرد همانها او را معالجه کنند. ولی آنان پای او را بخشونت مالش و پیچ دادند بقسمی که مرض شدت یافت و مدت هفت شبانه‌روز چشمان داریوش از درد برهم نرفت. روز هشتم چون حالش بهبود نیافت، شخصی که برحسب

---

(۱)-Bagaios

(۲)-Artontes

(۳)- رجوع شود به بند اول همین کتاب

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۲

تصادف مدتی قبل در سارد وصف دموسد «۱» از اهل کروتون «۲» را شنیده و از کاردانی او باخبر شده بود مطلب را با داریوش درمیان گذارد. داریوش امر کرد فورا او را حاضر کنند.

این شخص را در محلی در میان بردگان اوروئیت یافتند. وی را از آنجا بیرون آوردند و بنزد داریوش بردند. در این موقع وی زنجیرهای خود را بپا میکشید و لباس‌های ژنده‌ای دربرداشت.

۱۳۰- چون در مقابل شاه قرار گرفت از او سؤال شد که آیا از طب چیزی میداند. دموسد نمیخواست بدانستن آن اعتراف کند زیرا میترسید که اگر دانش خود را فاش کند هرگز یونان را بچشم نبیند. بر داریوش آشکار شد که وی از این فن بااطلاع است ولی در جستجوی مخفی کردن آن میباشد. پس به کسانی که وی را آورده بودند امر کرد تعدادی ترکه و تازیانه میخ‌دار حاضر کنند. در این حال دموسد اعتراف کرد و افزود که وی در فن پزشکی اطلاعاتی وسیع ندارد ولی مصاحبت یک طبیب موجب شده است که اطلاعات مختصری در این‌باره بدست آورد. پادشاه خود را در اختیار او گذارد و وی با روش یونانی به معالجه او پرداخت.

دموسد بجای معالجه خشونت‌آمیز، مسکن‌هائی به داریوش داد که بکمک آن داریوش بخواب رفت و در مدتی کوتاه سلامتی خود را بازیافت پادشاه که تصور نمیکرد هرگز بار دیگر سالم شود دو زوج زنجیر طلا باو هدیه کرد. دموسد از او پرسید که آیا قصدش اینست که بپاداش معالجه خود زنجیرهای او را مضاعف کند. چون این سخن بر داریوش خوش آمد دستور داد او را به حرمسرا وارد کنند.

خواجگان راهنما او را بعنوان مردی که پادشاه حیات خود را مدیون او بود بزنان حرم معرفی کردند. پس هریک از آن زنان جامی از زر از صندوق خارج کردند و آنقدر به دموسد بخشیدند که خدمتگزاری که همراه او بود و سکیتون «۳» نام داشت

---

(۱)- دموسد)Democede(- رجوع شود به بند ۱۲۵ و یادداشت ذیل آن

(۲)- کروتون)Croton(- رجوع شود به بند ۱۲۵ و یادداشت ذیل آن

(۳)-Skiton

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۳

با جمع‌آوری ستاترهائی «۱» که از سرجام‌ها بر زمین ریخته بود پول قابل توجهی گرد آورد.

۱۳۱- اکنون شرح میدهم که دموسد که خود از اهل کروتون بود چگونه بنزد پولیکرات رفته بود. وی در کروتون در خانه پدر خود زندگی میکرد. پدرش مردی سریع الخشم بود و چون دموسد نمیتوانست اخلاق او را تحمل کند وی را ترک گفت و به اژین رهسپار شد. همینکه در این جزیره مستقر شد با اینکه وسیله کار نداشت.

و از تمام لوازم طبابت محروم بود از همان سال اول از پزشکان دیگر پیش افتاد. در سال دوم اهالی اژین «۲» با پرداخت یک تالان «۳» وی را رسما اجیر خود کردند. در سال سوم آتنی‌ها یکصدمین «۴» باو دادند و در سال چهارم پولیکرات دو تالان باو داد.

بدین ترتیب بود که وی به ساموس عزیمت کرد. همین شخص است که موجب شروع شهرت اطبای کروتون شد. زیرا در همان زمان که این وقایع اتفاق میافتاد اطبای کروتون در یونان بهترین اطبا شناخته شده بودند. بعد از آنها اطبای سیرن «۵»

---

(۱)- ستاتر)Statere(واحد پول در یونان باستان و برابر دو تا چهار درهم.

(۲)- اژین)Egine(از جزاید یونان باستان واقع در میان خلیج آتن یا خلیج سارونیک)Sanonique(

(۳)- تالان)Talent(واحد وزن و پول در یونان باستان و برابر ۹۰/ ۵۵۶۰ فرانک طلا (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۴)- مین)Mine(واحد وزن و پول در یونان باستان و برابر ۶۸/ ۹۲ فرانک طلا (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۵)- سیرن)Cynene(پایتخت سیرنائیک که در سال ۶۳۰ قبل از میلاد تأسیس شد و در مدتی کوتاه بصورت یکی از بنادر تجارتی بزرگ دریای مدیترانه درآمد و با قرطاجنه برقابت پرداخت.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۴

بودند. در همین زمان بود که اطبای «۱» آرگوس «۲» اولین اطبای یونان شناخته شده بودند.

۱۳۲- پس از آنکه دموسد داریوش را کاملا معالجه کرد خانه بزرگی در شوش باو دادند. وی هم‌سفره پادشاه شد و هرآنچه که اراده میکرد باستثنای اجازه بازگشت به یونان در اختیار داشت. اطبای مصری که تا این زمان شاه را معالجه میکردند بجرم اینکه از یک طبیب یونانی عقب افتاده بودند به مجازات شدیدی محکوم شدند. اما دموسد برای آنها از پادشاه استدعای عفو کرد و یکی از غیبگویان اله «۳» را نیز که همراه

---

(۱)- در نسخه)H.Berguin(که در ۱۹۳۲ از متن یونانی به فرانسه ترجمه شده اطبا نوشته شده

'Herodote- ۱۹۳۲ Paris- t. III. paragr. ۱۳۱ p. ۲۳۱ () Histoire d

در حالیکه در نسخهLarchcrکه در سال ۱۸۸۹ ترجمه شده آهنگساز نوشته شده

(Larcher Paris ۱۸۸۹- t. III Paragr. ۱۳۱. p. ۲۶۷ () Histoire d'Herodote- traduction -

ولی در نسخه ترجمه لوگراند نیز که شاید بتوان گفت دقیق‌ترین ترجمه از متن اصلی هرودوت میباشد «اطبا» نوشته شده

(:p. ۱۶۶ (: Histoire- traduction de H. Legrand Paris ۱۹۳۹ t. III' ۱۳۱ ((Herodote

ظن غالب اینست که اصطلاح اطبا صحیح‌تر است زیرا هرودوت قبلا در همین بند گفته بود که معروف‌ترین اطبای یونانی اطبای کروتون هستند و بنابراین صحیح است که بعدا خلاف آنرا بگوید و استثنائی قائل شود. اما اگر معروف‌ترین آهنگسازان باشد باید اعتراف کرد که هرودوت بکلی از مطلب اصلی دور شده و معلوم نیست چگونه بین طبابت و آهنگسازی وجه تشابهی یافته که ضمن بحث درباره اطبای یونان بی‌مقدمه درباره آهنگسازان آرگوس سخن گفته. محتمل است این عبارت بعدها به متن اصلی اضافه شده و یا مولف خود اشتباها قسمتی از یادداشت‌های خود را که مربوط باین موضوع بوده در این قسمت جای داده است.

(۲)- آرگوس)Argos(از شهرهای معروف یونان باستان در نزدیکی خلیجی که بهمین نام خوانده میشود. این شهر که مدتها خود را از جنگهای ایران و یونان برکنار نگهداشت از حیث عمران و آبادی دومین شهر یونان باستان محسوب میشود.

(۳)- اله)Elee(از شهرهای قدیم آسیا در ناحیه ائولی)Eolie(در ساحل مصب رود کایکوس)Caicus(- شهری دیگر بهمین نام در ایتالیای باستان وجود داشت که مهاجرین فراری فوسه)Phocee(تأسیس کرده بودند و امروزCestcllamane della Burcaنام دارد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۵

پولیکرات آمده بود و در بین غلامان فراموش شده بود و همچنان در میان آنان میزیست نجات داد «۱».

دموسد شخصیت محترم و بزرگی در دربار پادشاه بود.

۱۳۳- کمی پس از این وقایع واقعه دیگری پیش آمد. آتوسا «۲» دختر کوروش و زوجه داریوش دملی در سینه داشت که سرباز کرده بود و کم‌کم توسعه پیدا میکرد.

تا وقتی که مرض شدت نیافته بود آتوسا آنرا پنهان میکرد و شرم داشت که از آن سخنی بگوید. اما وقتی که در معرض فشار قرار گرفت کس بنزد دموسد فرستاد و آنرا باو نشان داد. دموسد قول داد که او را معالجه کند ولی از او خواست که بنوبه خود سوگند یاد کند که هرآنچه او میخواهد انجام دهد و اضافه کرد که چیزی برخلاف اصول شرافت از او نخواهد خواست.

۱۳۴- پس از آنکه معالجه‌های دموسد مؤثر واقع شد و آتوسا بهبود یافت، همانطور که آن طبیب باو یاد داده بود در یکی از شب‌ها که داریوش در کنارش آرمیده بود با وی چنین گفت: تاریخ هردوت ج۳ ۲۲۵ مجازات اینتافرن - پایان کار پولیکرات دموسد - قضایای ساموس ..... ص : ۲۱۲

پادشاها، تعجب میکنم که با این همه سپاهی که در اختیار داری آرام در کاخ خود مانده‌ای و در فکر تسخیر کشورهای تازه و توسعه سرحدات امپراتوری خود نیستی. در حالیکه شایسته آنست که پادشاه جوانی که ثروتی عظیم در اختیار دارد با کارهائی خودنمائی کند که رعایایش او را بشناسند و بدانند که مردی رشید و بی‌باک بر آنها حکومت میکند. بدو دلیل تو باید نصیحت مرا گوش کنی: اول آنکه به پارس‌ها نشان دهی که پادشاهی شجاع و با ارزش هستی؛ دوم آنکه پارس‌ها آنچنان مشغول شوند که هرگز بعلت بیکاری درصدد برنیایند که بر ضد تو شورش کنند.

---

(۱)- شاید مقصود هردوت کالیاس)Callias(غیبگوی معروف یونانی است که در بند ۴۵ از کتاب پنجم نیز از او سخن بمیان آمده.

(۲)- آتوسا)Atossa(یا آتسا دختر کوروش و خواهر کبوجیه که بترتیب بعقد ازدواج برادر خود کبوجیه و بردیای مغ و داریوش شاه درآمد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۶

پس اکنون که در بهار جوانی هستی بکوش تا چند کار بزرگ انجام دهی. زیرا روح که با جسم بزرگ میشود موازی با آن نیز پیر میشود و استعداد خود را به همه چیز از دست میدهد».

این بود آنچه آتوسا بتعلیم دموسد بپادشاه گفت. داریوش باو پاسخ داد: «بانو، سخنان تو با نقشه‌های من تطبیق می‌کند. تصمیم دارم بجنگ سکاها روم و برای این منظور پلی بنا نهم که از روی آن بتوان از این قاره به قاره دیگر قدم گذارد. فقط کمی وقت لازم است تا این نقشه عملی شود.» آتوسا جواب داد: «پادشاها: من از تو میخواهم که کار را از سکاها آغاز نکنی چه اینها هروقت اراده کنی در اختیار تو خواهند بود:

بهتر آنست که از یونان آغاز کنی زیرا بعلت مطالبی که درباره زنان این کشور شنیده‌ام آرزو میکنم که زنانی از لاکدمون و آرگوس و آتن و کرونون در خدمت خود داشته باشیم. تو اینجا مردی در اختیار داری که در سراسر جهان از هرکس بیشتر صلاحیت آنرا دارد که ترا از امور یونان مطلع کند و در این لشکرکشی خدمتگزار و راهنمای تو باشد. این شخص همان کسی است که شکستگی پای ترا معالجه کرد» داریوش پاسخ داد: «چون عقیده داری که باید از یونان شروع کنیم تصور میکنم قبل از هرچیز بهتر آنست که چند تن از پارس‌ها را بهمراه مردی که از او سخن گفتی بآنجا بفرستیم تا اطلاعات دقیقی درباره این کشور بدست آورند. وقتی در مراجعت مرا در جریان آنچه دیده و شنیده‌اند گذاردند من بقصد جنگ حرکت خواهم کرد.»

۱۳۵- او چنین گفت و گفته خود را اجرا کرد. همینکه روز آشکار شد پانزده تن از پارس‌هائی را که سرآمد قوم پارس بودند بحضور طلبید و بآنها امر کرد همراه دموسد بروند و با او از سراسر مناطق ساحلی یونان بازدید کنند و مخصوصا امر کرد که مراقب باشند که دموسد از چنگ آنها نگریزد و بهر قیمتی که شده او را بازگردانند. پس از آنکه این اوامر صادر شد، دموسد را بحضور طلبید و از او خواست که همینکه سراسر یونان را به پارس‌ها نشان داد به پارس بازگردد. و نیز باو سفارش کرد که تمام لوازم زندگی خود را همراه ببرد و به پدر و برادران خود هدیه کند و در مقابل وعده داد که

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۷

صد برابر آن باو خواهد داد. علاوه بر آن، باو گفت که یک کشتی باری «۱» همراه او خواهد کرد که این هدایا و دیگر اموالی را که مایل باشد در آن قرار دهد. بطوریکه من حدس میزنم، وعده‌های این پادشاه صادقانه بود. ولی دموسد از بیم آنکه مبادا وی قصد آزمایش او را داشته باشد نسبت به قبول این عطایا علاقه زیادی از خود نشان نداد و درباره لوازمی که بخود او تعلق داشت پاسخ داد آنها را در شوش خواهد گذارد تا در مراجعت در اختیار داشته باشد. اما کشتی باری را که پادشاه باو وعده داده بود قبول و بآن قناعت کرد تا بتواند هدایائی را که برای برادرانش میبرد با آن حمل کند.

۱۳۶- پس از آنکه داریوش این اوامر را به دموسد صادر کرد دستور داد تا او با دیگر دریانوردان در کشتی نشینند و بدریا روند.

وقتی آنها به فینیقیه رسیدند به شهر صیدا «۲» رفتند و در آنجا بی‌تأمل دو کشتی که هریک سه ردیف پاروزن داشت و یک کشتی بزرگ «۳» تجهیز کردند و از انواع هدایای گرانبها انباشتند.

پس از انجام این تدارکات به یونان رفتند و سواحل آن را بازدید کردند و نقشه آنرا برداشتند و پس از آنکه معروف‌ترین نقاط آنرا شناختند، شراع بسوی ایتالیا برکشیدند و به ساحل تارانت «۴» نزدیک شدند. آریستوفیلیدس «۵» پادشاه این سرزمین

---

(۱)- کشتی‌های باری قدیم که «کشتی مدور» نیز گفته میشد کشتی‌هائی بود که در عهد باستان برای حمل و نقل عادی و تجارت بکار میرفت و وزن آنها زیاد ولی سرعت آنها کم بود. برای دریاهای دوردست و لشکرکشی‌های نظامی معمولا از کشتی‌های سریع السیر و سبک که به «کشتی‌های طویل» یا کشتی جنگی معروف بودند استفاده میشد. (رجوع شود به بند ۱۶۳ از کتاب اول و یادداشت ضمیمه آن).

(۲)- صیدا یا صیدون (Sidon) از شهرهای فینیقیه قدیم در ساحل شرقی مدیترانه و در شمال صور که از معروفترین و بزرگترین بنادر دنیای باستان و محل توقف کشتی‌های تجارتی دریای مدیترانه بود.

(۳)- رجوع شود به یادداشت بند قبل.

(۴)- تارانت (Tarente) یا تارانتوم (Tarentum) از شهرهای معروف ایتالیا در خلیجی که بهمین نام خوانده میشود. این شهر از مراکز مهم تجارت دریای مدیترانه در عهد عتیق بود.

(۵)- آریستوفیلیدس (Aristophilides).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۸

از راه خیرخواهی به دموسد امر کرد سکان کشتی‌های مادها «۱» را بردارند و پارس‌ها را بعنوان جاسوسی زندانی کرد.

در موقعی که آنها در زندان بسر میبردند دموسد به کروتون رفت و پس از آنکه بشهر خود رسید آریستو فیلیدس پارس‌ها را رها کرد و آنچه را هم که امر کرده بود از کشتی‌های بآنها بربایند آنها بازگرداند.

۱۳۷- پارس‌ها بار دیگر شراع برکشیدند و بدنبال دموسد شتافتند و به کروتون رسیدند و وی را در میدان عمومی شهر همانجا که با او روبرو شدند گرفتند. دسته‌ای از اهالی کروتون از بیم قدرت پارس‌ها حاضر به تسلیم او شدند اما دیگر اهالی شهر وی را از چنگ پارس‌ها بیرون کشیدند و آنها را با چوب به کشتی‌های خود راندند. پارس‌ها خطاب بآنها چنین گفتند:

«اهالی کروتون، از آنچه مرتکب میشوید برحذر باشید، کسی را که از چنگ ما بیرون میآورید یک برده فراری است و به پادشاه تعلق دارد. آیا تصور میکنید داریوش این اهانت را بی‌مجازات بگذارد و از اینکه او را از چنگ ما درآورده‌اید سودی خواهید برد؟ آیا شهر شما اولین شهری نخواهد بود که مورد حمله ما قرار خواهد گرفت و ما نخواهیم کوشید آنرا مطیع و فرمانبردار خود کنیم؟»

این تهدیدها نیز بی‌نتیجه ماند. اهالی کروتون بی‌توجه باین تهدیدها نه تنها دموسد را از آنها گرفتند بلکه کشتی بارکشی را نیز که همراه داشتند ضبط کردند.

پارس‌ها که از این راهنمای خود محروم شده بودند بسوی آسیا بازگشتند و دیگر حاضر نشدند برای شناسائی سرزمین یونان بیش از این بداخل آن پیش روند. در موقع عزیمت آنها، دموسد بعنوان خداحافظی گفت که به داریوش شاه بگویند که او با دختر

---

(۱)- تردیدی نیست که مقصود کشتی‌های پارس‌ها است نه مادها. علت این اشتباه لفظی هردوت اینست که این مورخ اصولا بین پارس‌ها و مادها فرقی قائل نبود و غالبا این دو نام را بجای یکدیگر بکار میبرد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۲۹

میلون «۱» ازدواج کرده. در آن زمان نام این پهلوان در دربار ایران معروف بود.

من تصور میکنم که دموسد در این ازدواج شتاب کرد و مخارج زیادی برای آن متحمل شد تا به داریوش شاه نشان دهد که در کشور خود نیز شخصی محترم میباشد.

۱۳۸- باد مخالف کشتی‌های پادشاه را پس از عزیمت از کروتون به یاپیژی «۲» راند و در آنجا پارس‌ها اسیر شدند. یکی از تبعیدهای تارانت بنام ژیلوس «۳» آنها را آزاد کرد و با خود بنزد داریوش برد. پادشاه از راه حق‌شناسی حاضر شد هرچه او بخواهد انجام دهد. پس ژیلوس چگونگی تبعید خود را از تارانت نقل کرد و از او خواست تا بار دیگر وی را در این شهر مستقر کند. ولی اظهار کرد که چون ممکن است اگر بخاطر او نیروی دریائی بزرگی به ایتالیا گسیل شود وحشت و اضطراب سراسر یونان را فراگیرد بنظر او اهالی کنید «۴» برای استقرار مجدد او در وطن کافی هستند و چون آنها با اهالی تارانت دوست میباشند اطمینان دارد که بهتر از هرکس میتوانند بازگشت او را به وطن تسهیل کنند. داریوش این تقاضا را پذیرفت و بی‌تأمل قاصدی به کنید فرستاد و به اهالی کنید امر کرد ژیلوس را به تارانت بازگردانند. اهالی کنید اطاعت کردند ولی نتوانستند اهالی تارانت را متقاعد کنند چه آنقدر نیرومند نبودند که

---

(۱)- میلون (Milon) از پهلوانان معروف کروتون در قرن شش قبل از میلاد است که شش بار در بازیهای المپیک قهرمان اول شد. معروف است که مرگ او باین ترتیب پیش آمد که روزی پهلوان سالخورده تصمیم گرفت درخت کهنی را از میان بدو نیم کند؛ اما چون دو نیمه درخت بحال اول بازگشت دستان پهلوان بین دو نیمه آن باقی ماند و در این حال طعمه حیوانات درنده شد.

(۲)- یاپیژی (Iapygie) از ایالات ایتالیای قدیم واقع بین خلیج تارانت و دریای یونی. دماغه یاپیژی آخرین قسمت شبه جزیره ایتالیا در جهت جنوب محسوب میشود.

(۳)- (Gillus)

(۴)- کنید (Cnide) از شهرهای کاری واقع در آسیای صغیر که مانند تارانت از مهاجرنشین‌های اسپارت بود و بین آنها رابطه دوستی وجود داشت. بهمین جهت است که ژیلوس از پادشاه پارس میخواهد تا بوسیله اهالی کنید تقاضای خود را به اهالی تارانت تحمیل کند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۰

متوسل بزور شوند. چنین بود سرگذشت این وقایع. این پارس‌ها اولین کسانی بودند که از آسیا به یونان آمدند و چنین بود علت اینکه آنها را جاسوس دانستند.

۱۳۹- پس از این واقعه داریوش شاه ساموس را تصرف کرد. از تمام شهرهای یونانی و غیر یونانی این اولین شهری است که بدلایلی که شرح دادم مورد حمله قرار گرفت. تعداد زیادی از یونانیان در لشکرکشی کبوجیه فرزند کوروش به مصر همراه او بودند. بعضی از اینها همانطور که میتوان حدس زد برای تجارت و کسب و بعضی دیگر برای خدمتگزاری و معدودی هم از راه کنجکاوی و برای دیدن این سرزمین رفته بودند. یکی از این دسته اخیر شخصی بود بنام سیلوسون «۱» فرزند اآک «۲» و برادر پولیکرات «۳» که از ساموس تبعید شده بود. برای این شخص حادثه‌ای رویداد که موجب سعادت او شد روزی در موقعی که در میدان ممفیس گردش میکرد و قبائی ارغوانی بر دوش داشت داریوش که در آن زمان سربازی ساده از دسته محافظین پادشاه بود و هنوز احترام و اهمیت زیادی نداشت او را دید و چون از قبای او خوشش آمد نزدیک او رفت و از او خواست تا آنرا باو بفروشد.

وقتی سیلوسون احساس کرد که داریوش بسیار طالب آن قبا میباشد گوئی بالهام یکی از خدایان باو پاسخ داد: «این قبا را بهیچ قیمتی نمیفروشم. اما چون تو تا این حد بآن علاقه داری آنرا بلاعوض بتو می‌بخشم.» داریوش جوانمردی او را ستایش و قبا را پذیرفت.

۱۴۰- سیلوسون تصور میکرد که قبا را بعلت جوانمردی خود از چنگ داده است.

ولی مدتها بعد کبوجیه درگذشت و هفت تن از سران پارس مغ را از کار برکنار کردند و داریوش که یکی از هفت تن توطئه‌کنندگان بود بر تخت سلطنت قرار گرفت. وقتی سیلوسون دانست که کسی که بسلطنت رسیده همان شخصی است که در مصر باصرار

---

(۱)- Siloson

(۲)- (Eaque)

(۳)- درباره پولیکرات فرمانروای ساموس رجوع شود به بند ۴۱ و بعد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۱

او قبای خود را باو بخشیده بود بکاخ شاهی رفت و در دهلیز ایستاد و اظهار کرد که او کسی است که در گذشته کار نیکی برای پادشاه کرده. دربانی که این سخن را شنید مطلب را باطلاع پادشاه رسانید. داریوش در شگفت شد و پرسید: «چه کسی از بین یونانیان بمن نیکی کرده که من سپاسگزار او باشم. مدت زمانی نیست که من بسلطنت رسیده‌ام و در این مدت فقط یکنفر یونانی توانسته بدربار من راه یابد. تا جائیکه اطلاع دارم من هیچ دینی از یونانیان بگردن ندارم. با این حال دستور دهید او را وارد کنند تا روشن شود که مقصود او از این سخن چیست.»

وقتی دربان سیلوسون را بحضور وارد کرد مترجمین از او پرسیدند چه کسی است و چه خدمتی نسبت به داریوش انجام داده که امروز بآن افتخار میکند. سیلوسون ماجرای قبا را نقل کرد و اضافه کرد که هم او بوده است که این قبا را باو بخشیده.

داریوش پاسخ داد: «ای جوانمردترین مرد جهان، پس تو همان کسی هستی که هنگامی که من کمترین قدرتی نداشتم این هدیه را بمن کردی؟ با اینکه این هدیه چیز ناقابلی است، همانقدر برای آن سپاسگزارم که امروز برای یک هدیه قابل سپاسگزار میباشم. برای حق‌شناسی از این احسان تو آنقدر سیم و زر بتو خواهم داد که هرگز از اینکه داریوش فرزند هیستاسپ را از خود سپاسگزار کرده‌ای پشیمان نشوی.» سیلوسون پاسخ داد: «پادشاه بزرگ. من از تو نه زر میخواهم و نه سیم. وطن من ساموس را از ظلم و ستم نجات ده و بمن بازگردان از زمانیکه اوروئیت برادرم پولیکرات را بقتل رسانید یکی از غلامان ما بر ساموس مسلط شده. همین وطن است که بازگشت آنرا از تو میخواهم. سرور من، این وطن را بی‌خونریزی بمن بازگردان و رضانده که باسارت و بردگی درآید.

۱۴۱- داریوش با تقاضای او موافقت کرد و سپاهی بفرماندهی اوتان که یکی از هفت نفری بود که مغ را از سلطنت خلع کرد فرستاد و باو سفارش کرد آنچه سیلوسون میخواهد انجام دهد. اوتان به ساحل رفت و سپاهیان خود را در کشتی سوار کرد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۲

۱۴۲- در آن موقع در ساموس ماندریوس «۱» فرزند ماندریوس قدرت را در دست داشت. پولیکرات حکومت این جزیره را باو سپرده بود. این مرد مایل بود که عادل‌ترین مرد جهان باشد ولی حوادث وسایل آنرا فراهم نکرد. وقتی از مرگ پولیکرات مطلع شد، ابتدا معبدی برای زوس آزادی‌بخش بنا کرد و گرداگرد این معبد محوطه مقدسی احداث کرد که هم امروز در حومه ساموس دیده میشود. پس از آن مجمعی از تمام اهالی شهر تشکیل داد و برای آنها چنین سخن گفت: «اهالی ساموس، شما میدانید که پولیکرات سلطنت و قدرت خود را بمن سپرده و امروز فقط من میتوانم بر شما حکومت کنم. تا جائیکه قادرم از انجام کارهائی که اگر دیگران انجام دهند بنظرم ناپسند خواهد آمد اجتناب خواهم کرد. من پولیکرات را از اینکه بر مردمی که با او مساوی و برابر بودند بطور مستبد حکومت میکرد سرزنش کرده‌ام و این رفتار را برای هیچکس نمی‌پسندم. وی سرانجام سرنوشت خود را چشید. اما من از قدرت مطلق خود میگذرم و شما را در آن شریک میدانم و مساوات شما را اعلام میکنم. با این حال، برای خود فقط افتخارات زیر را خواستارم: از اموال پولیکرات شش تالان بعنوان امتیاز بمن داده شود و خدمت مقدس معبد زوس آزادی‌بخش که برایش معبدی بپا کرده‌ام برای همیشه به من و بازماندگانم تعلق گیرد: در مقابل، من نیز آزادی سابق را بشما بازمیگردانم.» چنین بود پیشنهادهای ماندریوس. ولی یکی از اهالی ساموس از میان جمع برخاست و چنین گفت:

«تو نیز شایستگی حکومت بر ما را نداری؛ تو مردی بیکاره و پستی و بهتر آنست که حساب پولهائی را که در دست داشته‌ای پس بدهی.»

آنکس که چنین سخن گفت تلسار کورس «۲» نامیده میشد و بین همشهریان خود احترام زیادی داشت.

---

(۱)- Maeandrios

(۲)- Telesarchos

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۳

۱۴۳- ماندریوس اندیشید که اگر حکومت را از دست دهد کسی دیگر آنرا بچنگ خواهد آورد و جای او را خواهد گرفت؛ پس دیگر در فکر کناره‌گیری نشد و همینکه بداخل ارک وارد شد به بهانه اینکه میخواهد حساب پس بدهد ... «۱» شهر را یکی پس از دیگری احضار کرد ولی آنها را بزنجیر کشید و بزندان فرستاد. در موقعی که اینها در زندان بودند ماندریوس بیمار شد.

برادرش لیکارتوس «۲» بتصور اینکه او خواهد مرد تمام زندانیان را کشت تا آسان‌تر قدرت مطلق را در ساموس بچنگ آورد. زیرا چنین بنظر میرسید که اهالی ساموس واقعا خواهان آزادی نبودند «۳».

۱۴۴- وقتی پارس‌هائی که همراه سیلوسون بودند در برابر ساموس رسیدند هیچکس حاضر نشد بجنگ آنها رود. پس پیروان ماندریوس و خود ماندریوس اعلام کردند که حاضرند تسلیم شوند و از جزیره بیرون روند. اوتان این پیشنهاد را پذیرفت

---

(۱)- در اینجا قسمتی از متن هرودوت از بین رفته ولی از سیاق عبارت معلوم است که ماندریوس کسانی را بداخل ارک شهر دعوت کرده بود که باحتمال زیاد بزرگان شهر و بخصوص مخالفین او بوده‌اند. در نسخه ترجمه هانری برگن این نقص متن با اضافه کردن کلمه «بزرگان شهر» و یادداشت توضیحی در ذیل صفحه از بین رفته اما در دیگر نسخ نقص بحال خود باقیست و در اینجا نیز ترجیح داده شد که با قید این توضیح دخل و تصرفی در متن نشود. (رجوع شود به تاریخ هردوت- ترجمه هانری برگن- پاریس ۱۹۳۲- صفحه ۳۹۲ یادداشت ۱۱۶).

(۲)- (Lycaretos) - این شخص بعدها از طرف پارس‌ها بحکومت لمنوس (Lemnos) منصوب شد (کتاب پنجم- بند ۲۷).

(۳)- مشکل بتوان چنین ادعائی را پذیرفت، زیرا اگر اهالی ساموس خواهان مساوات و آزادی نبودند چگونه بگفته مؤلف بزرگان شهر با حکومت مستبد ماندریوس مخالفت میکردند و بزندان میرفتند و بقتل میرسیدند.

مخالفت مردم ساموس با استبداد ماندریوس وقتی مسلم شد که کشتی‌های پارسی با سیلوسون به ساحل جزیره رسیدند و بگفته مؤلف هیچکس حاضر نشد برای دفاع از حکومت ماندریوس بجنگ آنها رود (بند بعد).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۴

و وقتی قرار بسته شد عالیمقام‌ترین مردان پارس کرسی‌هائی را در برابر ارک شهر قرار دادند و بر روی آنها نشستند.

۱۴۵- ماندریوس را برادری بود کاریلوس «۱» نام که عقلی سالم نداشت و بخاطر خطائی که کرده بود او را در زندان بزنجیر کشیده بودند. وقتی کاریلوس از این ماجرا باخبر شد و از یکی از منافذ زندان خود پارس‌ها را مشاهده کرد که آرام بر کرسی‌ها نشسته‌اند فریاد زد که باید با برادر خود صحبت کند. ماندریوس صدای او را شنید و امر کرد او را از بند رها کنند و بنزد او آوردند.

همینکه بنزد برادر رسید او را سرزنش کرد و دشنام داد و کوشید او را بجنگ با پارس‌ها تشویق کند و چنین گفت:

«تو پست‌ترین مرد جهان هستی زیرا مرا که برادرت هستم و خطائی که مستحق مجازات زندان باشد مرتکب نشده‌ام بزنجیر کشیده‌ای و در زندانی در زیرزمین اسیر کرده‌ای ولی غیرت آنرا نداری که از پارس‌ها که ترا از خانه و وطن میرانند انتقام‌گیری در حالیکه غلبه بر آنها کار آسانی است. اگر تو خود ترس داری سپاهیان را در اختیار من گذار تا آنهائی را که باینجا آمده‌اند مجازات کنم و ترا نیز از این جزیره «۲» برهانم.

۱۴۶- چنین بود گفتار کاریلوس. ماندریوس سخن او را پذیرفت، ولی با این حال بعقیده من او آنقدر بیعقل نبود که تصور کند با سپاهیان خود بتواند بر سپاهیان پادشاه پارس غالب شود. اما چون به سیلوسون حسادت میورزید مایل نبود که او بی‌زحمت و خونریزی شهر را سالم تصرف کند و میل داشت که پارس‌ها را تحریک کند و قبل از تسلیم شهر حداکثر خسارت بآن وارد شود، زیرا بخوبی میدانست که اگر پارس‌ها تلفاتی بدهند خشم خود را بر شهر فرود خواهند آورد.

بعلاوه او وسیله مطمئنی در اختیار داشت که میتوانست هر موقع که بخواهد

---

(۱)- (Charilaos)

(۲)- تا مردم بفکر مجازات و انتقام کشیدن برنیایند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۵

از شهر بگریزد زیرا بدستور او راهی در زیر زمین حفر کرده بودند که از ارک تا ساحل ادامه داشت. ماندریوس از همین راه از ساموس خارج شد و در ساحل شراع برکشید.

پس از او کاریلوس تمام مزدوران خارجی سپاه را مسلح کرد و دروازه‌های شهر را گشود و به پارس‌ها که انتظار چنین عمل خصمانه‌ای را نداشتند و تصور میکردند که کار شهر تمام شده حمله کرد. مزدوران خارجی به صاحب منصبان پارس‌ها که بر کرسی‌ها قرار گرفته بود هجوم بردند اما در موقعی که اینها پارس‌ها را از دم شمشیر میگذراندند بقیه سپاهیان پارس بکمک آنها شتافتند و چنان مزدوران را بعقب راندند که ناگزیر بداخل ارک شهر پناه بردند.

۱۴۷- تا آن زمان اوتان اوامر داریوش را در موقع حرکت که گفته بود هیچیک از اهالی ساموس را بقتل نرسانند و هیچیک از آنها را ببردگی نگیرد و جزیره را بی‌آنکه خسارتی ببیند به سیلوسون تسلیم کند فراموش نکرده بود. اما وقتی کشتار پارس‌ها را مشاهده کرد اوامر پادشاه را نیز فراموش کرد و به سپاه خود امر کرد با هرکس از بزرگ و کوچک روبرو شدند بی‌استثناء آنها را بقتل

رسانند. و بدین ترتیب در همان حال که قسمتی از سپاه پارس قلعه شهر را در محاصره داشتند، قسمت دیگر آن بکشتن کسانی که بچنگ آنها میافتاد مشغول بودند و در این میان حتی احترام اماکن مقدس را رعایت نکردند.

۱۴۸- ماندریوس هنگام فرار از ساموس شراع بسوی لاکدمون برکشید.

پس از ورود باین شهر غنائمی را که همراه داشت در محلی امن قرار داد و سپس چنین کرد که شرح میدهم:

وی امر کرد تعدادی جام طلا- و نقره در محلی که بچشم دیده شود قرار دهند و هنگامیکه خدمتگزاران او به پاک کردن جام‌ها مشغول بودند خود بنزد کلئومن «۱» پسر آناکساندریداس «۲» پادشاه سپارت رفت و با او سخن گفت و او را بنزد خود آورد. کلئومن

---

(۱)- کلئومن(Cleomene) معروف به کلئومن اول، شانزدهمین پادشاه اسپارت که که در فاصله سالهای ۵۱۰ تا ۹۴۰ قبل از میلاد در این شهر سلطنت کرد.

(۲)-(Anaxandridas)

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۶

از مشاهده این جام‌ها بشگفت آمد و مدتی به تماشای آنها مشغول شد. ماندریوس اصرار کرد که جام‌هائی را که مورد علاقه او است همراه او بفرستد و چند بار این تعارف را تکرار کرد. اما کلئومن رفتاری شایسته درست‌ترین مردمان در پیش گرفت و نه تنها هدایای پیشکش شده را رد کرد بلکه چون دانست که اهداء این هدایا بدیگر اهالی شهر نیز ممکن است منجر به تهیه سرباز و انتقام‌کشی گردد بنزد افورها «۱» شتافت و برای آنها توضیح داد که مصالح سپارت ایجاب میکند که این خارجی ساموسی از سپارت تبعید شود تا نتواند به خود او یا یکی دیگر از اهالی سپارت رشوه دهد.

افورها از این نظر پیروی کردند و کس بنزد ماندریوس فرستادند و این تصمیم را باو اعلام کردند.

۱۴۹- پارس‌ها ساموس را مانند صیدی در داخل تور ماهی‌گیری محاصره کردند و وقتی سیلوسون آنرا تحویل گرفت تمام ساکنان آن تلف شده بودند «۲». با این حال، مدتی بعد اوتان بعلت خوابی که دیده بود و مرضی که در اعضای جنسی او پدید آمده بود تعدادی مهاجر باین جزیره وارد کرد تا جمعیت آنرا زیاد کند.

---

(۱)- در سپارت مرسوم چنین بود که برای آنکه قدرت پادشاه محدود شود در جوار او پنج تن از صاحب منصبان عالیرتبه نیز از طرف مردم انتخاب میشدند. این پنج تن که در یونان باستان افور(Ephores) نامیده میشدند گردانندگان اصلی حکومت اشرافی سپارت قدیم بودند.

(۲)- این ادعای هرودوت قابل قبول نیست چه تعدادی از مورخان دیگر و از جمله سترابون مدعی است که سیلوسون خود جزیره را باین حال انداخت و سردار پارس پس از تسخیر جزیره فقط به تحویل دادن آن به سیلوسون اکتفا کرد (سترابون- جزوه ۱۴- بند ۱۷).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۷

شورش بابل و تسخیر مجدد آن

۱۵۰- در موقعی که کشتی‌ها بطرف ساموس در حرکت بودند اهالی بابل سر بشورش برداشتند «۱». آنها از هر حیث وسائل شورش را فراهم کرده بودند. زیرا هنگام حکومت مغ و در همان موقع که آن هفت تن بر ضد مغ شورش کرده بودند اهالی بابل فرصت را غنیمت شمردند و خود را برای مقاومت در برابر محاصره آماده کردند.

البته آنها این تدارکات را با موفقیت پنهان کردند. ولی همینکه برای شورش آماده شدند چنین کردند که شرح میدهم:

همه مردان غیر از مادر خود فقط یکی از زنان خانه خود را که بیش از دیگران دوست میداشتند نگهداشتند و بقیه را در محلی گردآوردند و کشتند. زنی که هریک از آنها برای خود نگهداشته بود برای آن بود که برای شوهر خود غذا تهیه کند.

و علت اینکه بقیه را کشتند آن بود که در مصرف آذوقه صرفه‌جوئی شود.

۱۵۱- همینکه خبر این شورش به داریوش رسید تمام سپاه خود را گردآورد و بسوی بابل حرکت کرد و وقتی در برابر قلعه شهر رسید آنرا محاصره کرد. اما اهالی بابل چنین وانمود کردند که از این محاصره چندان ناراحت نمی‌باشند؛ آنان به بالای حصارهای شهر رفتند و برقص مشغول شدند و داریوش و سپاه او را مسخره کردند «۲». یکی از آنان این سخن پرمعنی را خطاب به پارس‌ها بر زبان جاری کرد: «پارس‌ها، از چه اینطور وقت

---

(۱)- در زمان داریوش مردم بابل دو بار شوریدند. بار اول در سال ۵۲۱ و بار دوم در سال ۵۱۵ قبل از میلاد بود.

شورش اول بتحریک مردی بنام نی‌دینتوبل(Bel- Nidintu) و شورش دوم که مهم‌تر از شورش اول بود بهدایت آراخا(Arakha) روی داد. اما آنچه هرودوت در این مقام نقل میکند با هیچیک از این دو شورش تطبیق نمیکند و بهمین جهت بعضی از مورخان باستان و از جمله کتزیاس(Ctesias) عقیده دارند که شورشی که هرودوت در این مقام شرح میدهد در حقیقت در زمان خشایارشا اتفاق افتاده که در طی آن زوپیر(Zopyre) که حاکم شهر بابل بود بقتل رسید و پسرش مگابیز(Megabyse) برای آنکه انتقام پدر را از مردم شهر بگیرد خود را ناقص کرد و به حیله متوسل گردید.

(۲)- حصار شهر بابل بحدی ضخیم بود که بحکایت هرودوت و دیگر مورخان باستان دو گردونه از دو جهت مخالف میتوانست از فراز آن عبور کند.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۸

خود را در زیر حصار شهر ما تلف میکنید. بهتر آنست که بازگردید. اگر راست است که قاطری بزاید شما نیز میتوانید بابل را تسخیر کنید.»

آن بابلی چنین گفت و فکر نمیکرد که هرگز قاطری بزاید.

۱۵۲- داریوش یک سال و هفت ماه تمام، با سپاه خود در برابر حصار بابل ماند و موفق بتسخیر شهر نشد و از این حیث بسیار اندوهگین بود. بیهوده به تمام حیله‌های جنگی توسل جست و حتی به تدبیری که سابقا کوروش را موفق کرده بود متوسل شد «۱».

اما اهالی بابل پیوسته مراقب اوضاع بودند و ممکن نبود آنها را غافلگیر کرد.

۱۵۳- در ماه بیستم زوپیر «۲» فرزند مگابیز «۳» که با شش تن دیگر از توطئه‌کنندگان مغ را از سلطنت برکنار کرده بود شاهد اعجازی شگفت شد: یکی از قاطرهائی که برای حمل آذوقه او بکار میرفت کره‌ای زائیده بود. زوپیر ابتدا نمیتوانست چنین چیزی را باور دارد، اما وقتی بچشمان خود آنرا مشاهده کرد و اطمینان یافت به سربازان خود امر صریح داد که از این موضوع جائی سخنی نگویند. پس درباره این اعجاز در اندیشه شد و سخن آن مرد بابلی را بخاطر آورد که در آغاز محاصره گفته بود وقتی شهر را تسخیر خواهید کرد که قاطرها بزایند و باستناد این تفأل تصور کرد که آن بابلی بالهام خداوندان چنین سخن گفته و اکنون که قاطر او زائیده است بابل را میتوان تسخیر کرد.

---

(۱)- کوروش مجرای فرات را که از میان شهر میگذشت منحرف کرد و شبانه سپاهیان خود را از مجرای رود به داخل شهر برد (هردوت- جلد اول- بند ۱۹۱).

(۲)- زوپیر(Zopyr) فرزند مگابیز از بزرگان پارس که بحکایت هردوت برای تسخیر بابل حاضر شد گوشها و بینی خود را بوضعی فجیع قطع کند و اهالی بابل را فریب دهد و دروازه‌های این شهر را پس از بیست ماه محاصره بی‌نتیجه بروی سپاهیان پارس بگشاید (رجوع شود به همین بند و بندهای بعد).

(۳)- مگابیز(Megabyse) یکی از هفت تن بزرگ‌زادگان پارس که در برکناری بردیای مغ از سلطنت سهیم بود و بعدها در زمان داریوش موفق شد تراکیه و مقدونیه را تسخیر و ضمیمه امپراتوری پارس کند. فرزندش زوپیر(Zopyre) فاتح بابل بود و نوه‌اش مگابیز پس از آنکه در جنگ دریائی اوریمدن(Euimedon) از یونانیها شکست خورد توانست در ممفیس بر آنها غلبه کند (۴۵۷ قبل از میلاد).

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۳۹

۱۵۴- چون بنظر میرسید که تقدیر روز سقوط بابل را نزدیک کرده بنزد داریوش رفت و پرسید که آیا واقعا مایل است بابل را تسخیر کند. چون پادشاه در پاسخ گفت که با شوق فراوان خواهان تسخیر شهر میباشد زوپیر در اندیشه شد که چگونه خواهد توانست تسخیرکننده این شهر باشد و افتخار آن باو تنها تعلق گیرد. زیرا پارس‌ها کارهای شگفت را قدرشناسی میکنند و این قبیل عملیات مطمئن‌ترین وسیله برای کسب افتخارات است. زوپیر پس از تفکر دانست که تنها راه تسخیر این شهر مستحکم آنست که خود را مثله کند و بعنوان فراری باردوی دشمن پناه برد. وی لحظه‌ای تردید جایز ندانست و بزودی حاضر شد خود را بطوری علاج ناپذیر مثله کند. پس بینی و گوشهای خود را برید و گرداگرد سر خود را تراشید و بدن خود را بضرب شلاق خون آلود کرد و بدین حال بحضور پادشاه رفت «۱».

۱۵۵- داریوش از مشاهده مردی از عالیترین طبقه اشراف که چنین مثله شده بود سخت برآشفت و از جای خود جستن کرد و با شتاب از او پرسید که چه کسی او را چنین ناقص کرده و علت آن چیست. زوپیر پاسخ داد: «سرور من هیچکس غیر از تو قدرت آنرا ندارد که شخصی مانند مرا باین حال اندازد. هرگز دست خارجی مرا باین صورت نینداخته است. من بدست خود این جراحات را برخود وارد کرده‌ام و علت آنست که از اینکه

---

(۱)- سرگذشت این فداکاری بی‌مثال زوپیر را بسیاری از مورخان افسانه‌ای بیش نمیدانند. دلیل این دسته از مورخان اینست که نظیر این سرگذشت در بسیاری از حوادث تاریخی دیگر مشاهده میشود و از جمله شخصی بنام ریساکس(Rhisakes) در موقعی که داریوش با اقوام ساس می‌جنگید خود را مثله کرد و شاه را فریفت. اما در هرحال باستناد تکرار یک حادثه نمیتوان آنرا افسانه تلقی کرد بخصوص که واقعه ریساکس اگر صحت داشته باشد بعد از واقعه زوپیر اتفاق افتاده و دلیل آن اینست که در کتیبه بیستون جنگ با اقوام ساس بعد از واقعه بابل آمده بند (۷۴) و در ستونی نقل شده که بعدا به کتیبه اضافه شده و باحتمال زیاد مخصوص نقل وقایعی بوده است که مدتها پس از شورش‌های اولیه سلطنت داریوش روی داده.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴۰

آشوریها «۱» پارس‌ها را تخطئه میکردند سخت ناراحت شدم.» پادشاه پاسخ داد: «ای تیره بخت‌ترین مردمان، تو مدعی هستی که بخاطر محاصره شدگان چنین خود را ناقص کرده‌ای و زشت‌ترین اعمال را در پس این بهانه قابل ستایش پنهان میکنی. ولی ای نادان چگونه ممکن است از اینکه تو خود را مثله کرده‌ای دشمن زودتر تسلیم شود؟

آیا برای ارتکاب این عمل عقل خود را از دست نداده‌ای؟».

زوپیر پاسخ داد: «سرور من، اگر من ترا از قبل از نقشه خود مطلع کرده بودم هرگز اجازه اجرای آنرا نمیدادی؛ اکنون که خود این کار را کرده‌ام اگر تو با ما همراه باشی بابل از آن ما خواهد بود. من اکنون بوضعی که مشاهده میکنی بصورت فراری بشهر پناهنده خواهم شد و به اهالی بابل خواهم گفت که بدستور تو با من چنین کرده‌اند. امیدم آنست که اگر اعتماد آنها را جلب کنم فرماندهی قسمی از سپاهیان آنها را بعهده بگیرم.

اما تو، سرور من. ده روز بعد از ورود من به بابل هزار تن از سربازان را که از دست رفتن آنها چندان تأثیر ندارد انتخاب کن و آنها را در نزدیکی دروازه سمیرامیس قرار ده. هفت روز بعد دو هزار تن دیگر از همان سربازان را در نزدیکی دروازه نینوا بگمار. بیست روز بعد چهار هزار نفر بنزدیکی دروازه کلدانی‌ها بفرست. اما باید که همه اینها برای دفاع فقط با خنجر مسلح باشند. و سرانجام بیست روز بعد بقیه سپاه را باستثنای پارس‌ها برای حمله عمومی مستقیم بسوی شهر روان کن.

اما سعی کن پارس‌ها را در کنار دروازه‌های بلوس «۲» و کیسی «۳» قرار دهی. تردیدی

---

(۱)- بدیهی است مقصود بابلی‌ها است که هردوت غالبا با آشوریها تحت یک عنوان از آنها یاد میکند (کتاب اول- بند ۷۱۸ کتاب سوم- بند ۹۲).

(۲)- بلوس(Belos) خداوند بعل مردوک خدای خدایان بابل قدیم است. محتملا- دروازه‌ای بهمین نام و بنام این خداوند در نزدیکی معبدی که بافتخار این خدا برپا شده بود وجود داشته.

(۳)-Kissie

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴۱

ندارم که اهالی بابل پس از آنکه شاهد عملیات شگفت من شدند علاوه بر چیزهای دیگر کلید این دو دروازه را نیز بمن خواهند سپرد. در اینصورت من و پارس‌ها تکلیف کار را خواهیم دانست.»

۱۵۶- زوپیر همینکه این سخنان را گفت بسوی دروازه‌های شهر گریخت و مانند فراریان واقعی (پیوسته) بعقب مینگریست. کسانی که بر فراز برجها نظارت میکردند وقتی او را در چنین وضع مشاهده کردند با شتاب پائین آمدند و کنار در را نیمه باز کردند و نام و نیت او را جویا شدند. وی پاسخ داد که زوپیر نام دارد و قصد دارد بآنها تسلیم شود. بشنیدن این سخن محافظین وی را به مجمع ملی دعوت کردند «۱».

همینکه بآنجا رسید بر تیره بختی خود گریست و کاری را که با خود کرده بود به داریوش نسبت داد و اظهار داشت که چون احتمال سقوط شهر را نمیداد بپادشاه توصیه کرده بود که از محاصره دست بردارد ولی پادشاه با او چنین کرده است که می‌بینید. و سپس اضافه کرد:

«اکنون ای اهالی بابل، حضور من بین شما فرصت خوبی برای شما و مصیبت بزرگی برای داریوش و سپاه او و پارس‌ها خواهد بود. من از تمام نقشه‌های او باخبرم این‌چنین ناقص کردن من هرگز بی‌مجازات نخواهد ماند.»

۱۵۷- چنین بود گفته زوپیر. وقتی بابلی‌ها یکی از برجسته‌ترین سران پارس را مشاهده کردند که بینی و گوشهایش بریده و اندامش از خون و اثر و شلاق پوشیده بود، اطمینان کامل یافتند که او راست میگوید و بعنوان دوست بجانب آنها آمده و حاضر شدند آنچه را که میخواهد در اختیار او گذارند. زوپیر از آنها خواست که تعدادی سرباز در اختیار او گذارند و وقتی این سربازان را در اختیار او گذاردند درست همان

---

(۱)- صحت این مطلب مورد تردید است، زیرا بابل مهد حکومت استبداد مشرق زمین بوده و هرگز سابقه نداشته که امور آن بوسیله مجمع عمومی شهر اداره شود.

هردوت از آنجا که خود یونانی است، وضع بابل را در زمان این شورش از دریچه فکر یونانی قضاوت کرده و بهمین جهت ضمن پرداختن این افسانه باین نکته توجه نداشته که بابل هرگز سرزمین آزادی و حکومت دمکراسی نبوده.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴۲

عملی را که با داریوش قرار گذارده بود انجام داد. در روز دهم با سربازان بابلی بخارج هجوم برد و هزار سربازی را که به داریوش سفارش کرده بود در آن محل قرار دهد محاصره و قتل عام کرد. وقتی بابلی‌ها مشاهده کردند که عملیاتش با وعده‌هایش تطبیق میکند خوشحال شدند و حاضر شدند از همه حیث از او اطاعت کنند. پس زوپیر صبر کرد تا تعداد روزهائی که با داریوش تعیین کرده بود سپری شود و آنگاه با تعدادی از بابلی‌های برگزیده بار دیگر بخارج شهر هجوم برد و آن دو هزار نفر سپاه داریوش را نیز قتل عام کرد. وقتی بابلی‌ها این فتح جدید را مشاهده کردند همه به ستایش زوپیر و تمجید او پرداختند. اما زوپیر باز هم صبر کرد تا روزهای مقرر سپری شد و آنگاه در جهتی که قبلا قرار گذارده بود بخارج شهر هجوم برد و آن چهار هزار نفر را نیز محاصره و قتل عام کرد. از وقتی که زوپیر این عمل را نیز انجام داد همه‌کاره مردم بابل شد. پس وی را به فرماندهی سپاه و نگهبانی حصار شهر خود برگزیدند.

۱۵۸- اما همینکه داریوش طبق قرار قبلی از همه طرف بجانب حصار حمله برد زوپیر نیرنگ خود را آشکار کرد، زیرا در همان حال که بابلی‌ها بر بالای حصار رفته بودند و حملات سپاه داریوش را دفع میکردند، وی دروازه‌های کیسی و بلوس را گشود و پارس‌ها را بشهر داخل کرد. آن دسته از اهالی بابل که عمل او را مشاهده کرده بودند بداخل معبد زوس «۱»- بلوس پناهنده شدند. اما آنها که او را ندیده بودند هریک در محل خود ماندند تا زمانیکه آنها نیز متوجه شدند که بآنها خیانت شده است.

۱۵۹- باین ترتیب بابل برای بار دوم تسخیر شد. وقتی داریوش بر اهالی شهر مسلط شد محوطه حصارهای آنرا ویران کرد و تمام دروازه‌های آنرا از جا کند «۲»

---

(۱)- زوس- بلوس(Zeus- Belos) یا خداوند بعل مردوک(Bel- Mardouk) خدای خدایان مردم بابل که معبدی عظیم بنام او در این شهر بنا شده بود. درباره این معبد و خداوند مردوک رجوع شود به کتاب اول بند ۱۸۱ تا ۱۸۳ و یادداشت‌های ضمیمه آن.

(۲)- در این قسمت از گفته هردوت تناقضی مشاهده میشود، چه مؤلف از یکطرف مدعی است که داریوش همینکه بر شهر استیلا یافت حصارهای آنرا ویران کرد و از طرف دیگر اضافه میکند که تمام دروازه‌های آنرا از جا کند. از جا کندن دروازه‌ها مستلزم

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴۳

(زیرا کوروش که بار اول بابل را تسخیر کرده بود نه کار اول را کرد و نه کار دوم را) بعلاوه داریوش امر کرد در حدود سه هزار تن از سران بابل «۱» را با میخ بدار آویختند و بعد از آن شهر را به بقیه بابلی‌ها سپرد تا در آن سکونت کنند. و برای آنکه زنانی برای آنها تهیه کند و نسل جدیدی از آنها بدنیا آید که جانشین آنها شود (زیرا همانطور که در آغاز کار گفته شد بابلی‌ها زنان خود را کشته بودند تا در مصرف آذوقه صرفه‌جوئی کنند) داریوش چنین کرد: وی به اقوام مجاور بابل امر کرد زنانی به بابل آورند و بهریک از آنها تعدادی معین زن تحمیل کرد بقسمی که جمع آنها به رقم پنجاه هزار رسید. بابلی‌های امروز از همین زنان بدنیا آمده‌اند.

۱۶۰- و اما درباره زوپیر، بنظر داریوش بین پارس‌ها، نه از نسل جدید و نه از قدیم‌ترین نسل آنها هیچکس باستثنای کوروش از حیث عملیات درخشان بر این شخص پیشی نگرفته- زیرا هیچ پارسی تا این زمان خود را در شأن قیاس با کوروش ندانسته است.

معروف است که داریوش مکرر گفته است که ترجیح میداد بر شهر بابل و بیست شهر دیگر مانند آن استیلا نمییافت و در مقابل زوپیر این‌چنین با خود رفتار نمیکرد.

پس داریوش افتخارات و احترامات زیادی برای او قائل شد و هر سال از آنچه که در نظر پارس‌ها بیش از هرچیز ارزش داشت باو هدیه میکرد و حکومت بابل را نیز باو سپرد که تا پایان عمر معاف از پرداخت مالیات از آن منتفع شود.

آنست که حصار بر جای مانده ویران نشده باشد و یا لا اقل فقط قسمتی از آن ویران شده باشد.

آنچه مسلم است داریوش در این لشکرکشی بر خلاف گفته هردوت تمام حصارهای شهر بابل را ویران نکرد، بلکه شکاف‌های عریضی در آن وارد کرد تا در آینده قدرت مقاومت از مردم آن سلب شود.

(۱)- مقصود هردوت «از سران بابل» مسلما بزرگان شهر نیست، بلکه کسانی است که بنحوی مؤثر در شورش شرکت داشته‌اند.

دلیل این مدعا ختام بند ۵۰ از کتیبه بیستون است که ضمن آن داریوش درباره شورش آراخا(Arakha) در بابل مینویسد: «بعد از آن من امر کردم که این آراخا و همدستان اصلی او را در بابل مجازات کنند.»

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴۴

علاوه بر آن بسیاری امتیازات دیگر برای او قائل شد. از همین زوپیر مگابیز «۱» بدنیا آمد که فرماندهی پارس‌ها را در مصر بر ضد یونانی‌ها و متحدین آنها بعهده داشت.

و از این مگابیز نیز زوپیر دیگری بدنیا آمد که از نزد پارس‌ها گریخت و بصورت فراری به آتنی‌ها پناهنده شد

پایان جلد سوم

---

(۱)- مگابیز دوم فرزند زوپیر و نوه مگابیز اول از سرداران بزرگ پارس است که نقش مهمی در جنگهای ایران و یونان بعهده داشت. وی ایناروس(Inaros) را در مصر و یونانیان را در جزیره(Prozo pitis) شکست داد.

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴۵

فهرست اعلام

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴۶

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴۷

تاریخ هردوت، ج۳، ص: ۲۴۸